

تاریخ

خاندانهای حقیقت

مشاهیر متأخر آل حق

در کرمانشاه

تألیف

محمد علی سلطانی

Comprehensive History of Kermanshah

10

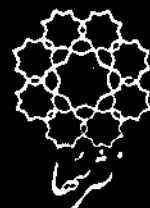
Mohammad-Ali Soltani

The history of reality family
(Ahlehagh)
in Kermanshah

Volum 10

TEHRAN - 2001

قیمت ۳۰۰۰ تومان



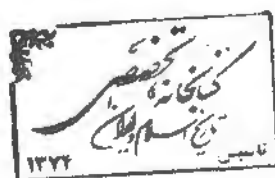
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تاریخ

اسکون شد

خاندانهای حقیقت

مشاهیر متأخر آل حق



در کرمانشاه

تألیف

محمد علی سلطان

سلطانی، محمدعلی، ۱۳۳۶ -
جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان / تألیف محمدعلی سلطانی، با مقدمه عبدالحسین نوایی. - تهران: موسسه فرهنگی نشر سها، - ۱۳۷۴.

۱۰ ج. - نقشه، نمونه، عکس، نمودار.
ISBN 964-6254-06-3 (دوره) ۶۰۰۰۰ ریال؛ ISBN 964-6254-10-1 (۱ ج.) - ISBN 964-6254-39-X (۳ ج.) ISBN 964-6254-40-3 (۶ ج.) - ISBN 964-6254-11-X (۸ ج.) - ISBN 964-6254-41-1 (۹ ج.) - ISBN 964-6254-42-X

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا
پشت جلد به انگلیسی: Mohammad-Ali Soltasani.
Historical geography & comprehensive history of Kermanshahan.
این کتاب در سال ۱۳۷۰ تحت عنوان 'جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان' باختران توسط مؤلف منتشر شده است.

کتابنامه.
مندرجات: ۱. ج. جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان. ج. ۲.۲ ایلات و طوایف کرمانشاهان شامل اوضاع اقلیمی تاریخی، سیاسی اجتماعی و اقتصادی. - ج. ۴ و ۵. تاریخ مفصل کرمانشاهان از دوران ماقبل تاریخ تا کودتای بیست و هشتم مرداد به انضمام پیشینه...
ج. ۶. تاریخ تشیع در کرمانشاهان خاندانهای مذهبی... - ج. ۷. تاریخ تسنن در کرمانشاه با انضمام علما و عرفا دینور. ج. ۸. تاریخ تصوف در کرمانشاه. ج. ۹. تاریخ خاندانهای حقیقت رجال متأخر آل حق در کرمانشاه. -

ج. ۱ (چاپ سوم، ۱۳۸۰).
ج. ۲ و ۳ (چاپ دوم، ۱۳۸۰).
ج. ۴ و ۵ (چاپ اول، ۱۳۸۰).
۱. کرمانشاهان - تاریخ. ۲. کرمانشاهان - سیر و سیاحت. ۳. شیعه - ایران - کرمانشاهان - ۵. اهل سنت - ایران کرمانشاهان - تاریخ. ۶. اهل حق - ایران - کرمانشاهان - تاریخ. الف. نوایی، عبدالحسین، ۱۳۰۲
مقدمه نویسنده.

ب. عنوان. ج. عنوان: جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان باختران.
۸ س ۸۵ / ۴۷ / ۴۴ DSR ۹۵۵/۴۴
کتابخانه ملی ایران ۲۱۷۶ - ۷۳ م ۵۵۵
محل نگهداری:



خاندانهای حقیقت در کرمانشاهان

۲۳ صفحه با انضمام ملحقات و اضافات، مصور، مستند

تألیف: محمدعلی سلطانی

چاپ: اول، تهران ۱۳۸۰

نشر: سها

تیراژ: ۲۰۰۰

قطع: وزیری

حروفچینی: مرکز کامپیوتری نشر سها

امور فنی، بخش کامپیوتری نشر سها: راحله السادات میرجعفری

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: شرکت چاپ بانک ملی ایران

شابک: SET-۳-۰۶-۶۲۵۴-۹۶۴

X-۴۲-۶۲۵۴-۹۶۴

نشر سها، امیرآباد شمالی، مقابل مسجد حضرت امیر(ع)، شماره ۲۵۷

تلفن: ۸۰۰۵۵۷۳ - ۸۹۷۰۵۵۲ فاکس: ۸۹۶۸۸۶۹

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است و هرگونه تغییر و ارائه فصول این اثر یا چاپ و نقل نقشه‌ها و شجره‌ها و اسناد و تصاویر منحصر و اختصاصی کتاب و ترجمه و نقل تمامی یا قسمتی از مطالب و تهیه برنامه‌های تصویری و تجسمی



کتاب سال جمهوری اسلامی ایران

لوح تقدیر سیزدهمین دوره انتخاب کتاب سال ۱۳۷۴



مستطقی امیر سلیم
سید الهادی
وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی



پڑوہش فرہینکے سال
لوح تقدیر نخستین دورہ انتخاب پڑوہش سال ۱۳۷۵



۱۳۷۵
سید عطاء اللہ مہاجرانی

وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی
۱۳۷۵، ۱۲، ۲۶

فهرست مندرجات

اشاره

خاندانهای حقیقت؛

پیشینه صفحه ۱۷-۱۸

خاندان شاه ابراهیمی صفحه ۱۹-۳۳

خاندان شاه ابراهیمی کردند؛

پیشینه، نگاهی به خاندان شاه ابراهیمی در کرکوک و شهر زور، مهاجرت بزرگان خاندان شاه ابراهیمی به منطقه کردند، سید رضا بیگ، سید جعفر خان هوکاتی، سید شمسعلی، سید افضل خان، سید رضا بیگ ثانی، سید اسمعیل، سید هواس / سر سپردگان / سید علیار ثانی، سید قاسم افضلی شاه ابراهیمی

سادات گاوسور و قصر شیرین - سادات جامازنختگاه - سادات اسلام آباد - سادات کرمانشاهان - سادات تنگچی (سیمانی) - سادات طباطبائی - دلیل مریدان خاندان شاه ابراهیمی

شجره اعلام سادات شاه ابراهیمی کردند صفحه ۲۶

خاندان شاه ابراهیمی صحنه،

پیشینه، سید مزاد، سید فرخ، سید عظیم الله، سید لطف الله، سید امرالله شاه ابراهیمی

شجر اعلام سادات شاه ابراهیمی صحنه صفحه ۳۲

خاندان حیدری گوران صفحه ۳۴-۶۸

خاموشی

پیشینه

مهاجرت بزرگان خاندان حیدری به منطقه گوران، سید نصیر، سید یعقوب اول، سید یعقوب ثانی، خاندان خاموشی قزوینه - سید فرضی و یارانش، شیخ امیر، سلیم، سید عابدین، کاکی قربانعلی، کاکی ندرویس، سید جوزی، خاتون زرینه، سید ایاز شجره سادات خاموشی قزوینه

سید عزیز، سیدکسی، سید منصور، سید حیدر (براکه)؛ دوره یری تنی، چهل تن، مقامات سید حیدر، خاندان حیدری در کلام و دفاتر چهل تنان، اوضاع اجتماعی و سیاسی ایام ظهور یری تنی، وفات سید حیدر/سید رستم، اوایل مسند نشینی، ازدواج، قیام علیه مسعود میرزا ظل السلطان قاجار، پایداری در مقابل مهاجمین عثمانی و شهادت ساداتی از خاندان، تصدی و ترتیب سلوک و پذیرش واردین و... در تکیه توتشامی، ترمیم و ترتیب تکیه توتشاهی، اوضاع تبلیغی مسیحیت و... در گوران، ایجاد دفترخانه و گنجینه کلامی، فرهنگ و هنر مذهبی و برگزیدگان هنرمندان دوره، وقایع شهریور ۱۳۲۰ و سلوک با نظامیان و اداره منطقه، تبعید، بازگشت و وفات/سید نورالدین، سید سیف الدین، سید نصرالدین حیدری گوران

آلبوم، شجره، اسناد صفحه ۶۸-۵۳
خاندان آتش بگی صفحه ۱۶۰-۶۹

مشعشی

پیشینه،

شاه ویسقلی، شاه محمد بیگ؛ شاه محمد بیگ مبشر ولایت باطنی صفویان، شاه محمد بیگ و شاه اسمعیل صفوی، سیر تطور و ائتلاف مشعشیان و نوربخشیان و پیروان شاه محمد بیگ، وفات/ظهور هفتم خان آتش، اوضاع اجتماعی، اعتقادی ایام ظهور خان آتش، سرکوب بلباس، همبستگی اردلانها، اتحادیه اعتقادی خاندانها (شاهویی)، اعزام و استقرار در خراسان و آذربایجان و کردستان و خوزستان و ایران مرکزی و ترکیه عثمانی، عدم معاصرت خان آتش و نادر شاه افشار، کرامات و وفات/خان امامقلی، معاصرت و استعانت نادر شاه افشار، مقامات، وفات/سید سرخوش بیگ، عزیمت به مراغه، معاصرت و استعانت وکیل زند، وفات/سلطان محمود آقا؛ مهاجرت پیروان خاندان به ایران مرکزی و حوالی تهران؛ آقامحمدخان قاجار، عزیمت به لرستان و کرمانشاهان، وفات/سید عباس بیگ، عزیمت و استقرار در گره بان، ایجاد مرکزیت و تکیه و مجتمع، وفات/سید نظام الدین (شاه نظام)؛ نص فرامین، انتصاب، وفات/شاه آقامیرزا؛ معاصرت با فتحعلی شاه و محمد شاه و ناصرالدین شاه، صدور احکام و فرامین، تصدی و ترتیب مریدان، سلوک نواب و پیروان، صیانت مرکزیت خاندان، ترمیم و تولیت ابنیه متبرکه و بقاع مقدسه خاندان، سید حسن آقا الماس بگی مأمور آذربایجان، مقامات سید حسن آقا، وفات سید حسن آقا، شاه آقامیرزا و ناصرالدین شاه قاجار در تهران و بشارت تولد عبدالعظیم میرزا در آستانه حضرت عبدالعظیم،

میرزا الله دوست سالک، اوضاع سیاسی ایام مسند نشینی شاه آقامیرزا، وفات/سید عبدالعظیم میرزا (آقابخش)؛ تمکین نواب برجسته و تسلیم پیروان، قیام سید محمد کلاردشتی، نهضت مشروطیت و فتنه سالارالدوله، سید عبدالعظیم در خاطرات فرید السلطنه قراقرلو، ایجاد دفترخانه و گنجینه کلامی به امر سید عبدالعظیم میرزا و اقدام میرزای سالک، بحران جنگ جهانی اول و وفات/سید محمد حسین میرزا؛ تسلیم نظام السلطنه رئیس دولت موقت، محمد حسین میرزا و دولت موقت، اعزام سید محمد نبی میرزا به آذربایجان؛ استقبال از شمشیر حیدری، مصونیت پیروان در

تبلیغ مسیونری وفات/سید منصور میرزا؛ عمومیت و اعلان عنوان مشعشی و نوربخش، بقعه نیای سید محمد مشعش در لرستان، ادامه و احیاء آداب نوربخشی و مشعشی در خاندان، میثاق سرسپردن، عزیمت و اقامت در تهران، انتصاب سرهنگ آزادعلی، ایجاد ابنیه اعتقادی جم خانه و مهمانپذیر و حسینه در تهران، سرپرستی ظاهری و باطنی پیروان در تبلیغ نحله های جدید، وفات/سید نظام الدین مشعشی

میردان برجسته خاندان آتش بگی (مشعشی) صفحه ۱۰۵-۸۶
سید حسن آقا آتش بگی

مولانا الله دوست سالک کرمانشاهی؛ احوال سالک در مصباح الطريق، ادیب السلطنه سمعی شاگرد سالک و سابقه تحصیل و تربیت او از میرزای سالک، تقریظ بزرگان علم و ادب بر قصیده و صلیه، ارادتمندان میرزای سالک (شیخ العراقین - عطاءمفتون - سالارالدوله - ظهیرالدوله - ظل السلطان، حسن طلب از سالارالدوله قاجار، حسن اعتذار سالارالدوله قاجار، فریدالملک قراگزلو، سهام الدوله) وفات/تشکیل دولت موقت در کرمانشاه و ادیب السلطنه در کابینه دولت موقت و مهاجرت کرمانشاه، اقدام ادیب السلطنه در بازسازی مزار میرزای سالک و دریافت کتب و آثار خطی و توصیه به حفاظت یادداشتهای او، سلوک میرزای سالک با بزرگان و رجال، رد سخن صاحب حدیقه الشعراء درباره طریقت میرزای سالک، میرزای سالک و اوژن اوپن فرانسوی

اماکن متبرکه پیروان خاندان آتش بگی (مشعشی) صفحه ۱۰۷-۱۰۵
آتش بیی، اجاق قرمزی داش، اجاق گلوک، مراغه
مقبره و گنبدگربان، بلوران لرستان، گنبد ابو الوفاء، چهل داره، مقبره سلطان سید احمد (بابایادگار)
نظر کرده ها و نظرگاه ها - سهندکوه، کوه کنی کلان

قلمرو زیستی پیروان خاندان آتش بگی (مشعشی) صفحه ۱۰۷
در آذربایجان، در لرستان، در مازندران، در تهران، در همدان، در کرمانشاهان، در نهاوند، در اصفهان/در ترکیه، در شوروی سابق، در عراق، در قفقاز و گنجه، و..
آلبوم - شجره - اسناد صفحه ۱۰۹-۱۰۶

خاندان شاه هیاسی صفحه ۱۷۲-۱۶۱
پیشینه؛

شاه هیاس، سیدعباس، مهاجرت به ایران به دعوت محمدشاه قاجار، ایل نانکلی، تناقض تاریخی در معاصرت بزرگان خاندان، بقاع متبرکه مسندنشینان خاندان، وابستگی سلسله فقرای خاکسار و خاندان شاه هیاسی، تجلی شاه هیاس در هندوستان، یاران شاه هیاس، مرکزیت جیحون آباد صحنه، سیدعباس، سیدایاز، سید اسماعیل جان، سید عبدالحمید خان، سیدعلی خان، سید نورالدین، سید محمد احمدی

اسناد - شجره صفحه ۱۷۲-۱۶۷

خانندان عالی قلندری	صفحه ۱۷۳-۱۷۵
خانندان باباحیدری	صفحه ۱۷۵-۱۷۷
خانندان خاموشی (قزوینه)	صفحه ۱۷۷-۱۷۸
خانندان یادگاری	صفحه ۱۷۸-۱۷۹
خانندان زنوری	صفحه ۱۷۹-۱۸۰
خانندان میرسوری	صفحه ۱۸۰
خانندان مصطفایی	صفحه ۱۸۰-۱۸۱
خانندان حاج باویسی	صفحه ۱۸۱
تیمور و پیدایش تیموریان	صفحه ۱۸۲-۱۹۲
الهیون و مکتب الهی	صفحه ۱۹۳-۲۰۱
معاریف اهل حق = آل حق	صفحه ۲۰۲-۲۱۲
شاه فتح الله گوران	
آقامحمدهاشم صیفی کار - اسناد	
باباغلام همت آبادی	
قلمرو زیستی اهل حق در کرمانشاهان (نقشه)	صفحه ۲۱۳
قلمرو زیستی پیروان اهل حق در ایران، عراق، ترکیه، شوروی سابق (نقشه)	صفحه ۲۱۴
فهرست منابع و مآخذ	
نمایه	

اشاره

علویان زاگرس=اهل حق=آل حق از دیرباز با حفظ آئین و آداب و اعتقادات کهن ایرانی و پیروی از اندیشه‌های الهامی که انعکاس پرتو دیرینه سال الهی در قلمرو تفکر و تمدن‌های علمی و فلسفی و فکری فرهنگ‌های پیشرو قرون و اعصار بوده با عشق و ایمان به سرزمین اهورایی خویش در ظهور جهانگیر اسلام با قبول حقانیت دوره ظهور محمدی (ص) و تجلی جسمانی و الهی ذات خداگونه حضرت موللموحدین علی علیه‌السلام و ظهور و مظاهر جانشینان بر حق وی در سلسله ائمه اثنتی عشریه مکتب واسطه فکری و فلسفی بین آئین ایرانی و عربی و حرکت بی‌امان نظامی در حفاظت از حدود و ثغور ایران بزرگ بشمار بودند که تمامی پیروان اعم از کُرد و آذری و عرب و اکثر قریب به اتفاق پیشروان که (کُرد) بوده؛ در دایره این مکتب ژرف منسلک گردیدند، از آنجا که زادگاه این اندیشه در قلمرو اعتقادی کرمانشاهان بوده و در طی هزاران سال رشد و بالندگی و حفاظت و صیانت آن در این گستره فراهم گردیده است و پیروان و پیشروان آن حقی عظیم بر تاریخ و فرهنگ این سرزمین دارند گذشته از آثاری اعتقادی منتشره در سالهای اخیر؛ تدوین تاریخ و سیرتطور و فرهنگ آن ضرورتی تمام داشت؛ که برای نخستین بار با تألیف موفق و مستند قیام و نهضت علویان زاگرس با تاریخ تحلیلی اهل حق بابی نوین در پژوهش و نگارش تاریخ علویان اهل حق با ارائه و ابداع اصطلاحات ضروری در متن کندوکاو مزبور پس از سالها تلاش تألیف و منتشر گردید^۱، تألیف حاضر نیز نخستین اثر مستقل در تاریخ مفصل خاندانها براساس مستندات منطقی، زیربنای مکتبی و محتوی متون اعتقادی می‌باشد که بطور مصور و مستند با استفاده از منابع معتبر و مربوط کتابخانه‌ای و کندوکاوهای میدانی و مصاحبه‌ها و متون روایی نگارش یافته است و با پرهیز از اعمال مباحث واسطه و غیرضروری و عدم دخالت موجودیت مقدمه‌ای برای اثبات متن و محتوی و... شناسنامه روشن و آشکار هر یک از خاندان‌های محترم و معتبر تحقیق، تألیف و تنظیم و ارائه شده است، امید دارم که این پژوهش نیز همانند سایر موارد مورد قبول استادان، صاحب‌نظران، پژوهشگران و دانشجویان جستجوگر (کُرد) در سراسر کوه‌پایه‌های زاگرس قرارگیرد.

محمدعلی سلطانی - تهران ۱۳۸۰

۱ - متعاقباً آثاری خلق‌الساعه در شبیه تاریخ نوجویی ارائه گردید که بررسی آن موارد در حوصله این مقال نیست و نویایی موضوع و عدم فرصت و... اجازه نقد و بررسی در مطبوعات مخاطب نمی‌دهد، اما بقول ادیب‌الممالک؛

در بنای انر و طبع سخن

همه جا بر منقدم فضل است

که... این زمان بگذارد تا وقت دیگر

سپرده بود جمال حمیل و نعل
 بخویشی است کند جلوای صبح زل
 چو خواست آنکه جمال حمیل نیاید
 علی شد آینه خیر کلام قل دل

عمان سامانی

خاندانهای حقیقت

خاندانهای حقیقت که قیادت و ریاست مذهبی این نحلّه را از دوران ظهور حضرت سلطان سهاک = اسحق به حسب دستور آئینی آنحضرت به عهده داشته‌اند، هفت خاندان منشعب از هفتوانه و چهار خاندان شاه مهمان می‌باشند که این چهار خاندان بعدها در طی سیرتطور تاریخی و مذهبی اهل حق = آل حق به خاندانهای افزوده شده و هر یازده خاندان خاستگاه اصلی آنان نواحی غرب ایران و به‌ویژه استان کرمانشاهان است که تا یکصد و پنجاه سال پیش، یعنی ایام حکمرانی محمدعلی میرزای دولتشاه به عنوان سرحددار عراقین و صاحب اختیار، نواحی شهر زور و خانقین و مندلی که مرکزیت مذهبی داشته‌اند، نیز در همین محدوده محسوب می‌شده است؛ آنچه مبرهن و روشن می‌باشد در این قلمرو جغرافیایی خاندان شاه ابراهیمی و یادگاری‌ها پرجمعیت‌ترین و مقتدرترین خاندانهای نخستین به‌شمار می‌رفتند؛ در ظهورات بعدی به اقتضای سیستم مذهبی سه خاندان از یازده خاندان اعم از هفتوانه و شاه مهمان به لحاظ وسعت گستره جغرافیایی و جمعیت پیروان از اهمیت بیشتری برخوردار گردیدند و جالب توجه اینکه هر سه خاندان از سادات علوی هاشمی بشمارند؛ زیرا که براساس نص منابع و مأخذ تاریخی و آئینی اهل حق = آل حق، سایر خاندان هشتگانه از نسل نواب علویان اولیه می‌باشند، و سید نیابی هستند نه سید نژادی و در آداب پیروان اهل حق = آل حق به عنوان سید؛ به معنی بزرگ و برتر و محل و مأمور رجوع شناخته شده و مقبول افتاده‌اند؛ که به منظور آگاهی بیشتر به منابع و مأخذی که در این زمینه انتشار یافته‌اند^۱، یا احیاناً اوراق و اسناد موجود در نزد بزرگان خاندان‌ها مزبور می‌توان رجوع نمود^۲، بنابراین از یازده خاندان ۱ - شاه ابراهیمی ۲ - بابا یادگاری ۳ - خاموشی ۴ - عالی قلندری ۵ - میر سوری ۶ - سید مصطفایی ۷ - حاجی باوِیسی (بابا عیسی) ۸ - زنوری ۹ - آتش بیگی ۱۰ - شاه هیاسی ۱۱ - بابا

۱ - رک: دانشنامه نام آوران یارسان، صص ۱۰۴ - ۱۰۸ که البته خالی از اشیاء نیست و در ذکر پیشینه خاندان باباحیدری و قید مسندنشین خاندان شاه هیاسی دچار اشکال شده است و... همچنین رک به مشاهیر اهل حق و بزرگان یارسان و...

۲ - وجود اسناد معتبری دال بر شجره سبادت خاندانهای مزبور جز سه خاندان شاه ابراهیمی گوران، حیدری گوران، و آتش بیگی بعیدالاحتمال و در صورت وجود مدرکی مربوط به سنوان اخیر و خالی از سندت تاریخی است.

حیدری، سه خاندان؛ شاه ابراهیمی، خاموشی (حیدری) و آتش بیگی را که سادات هاشمی و صاحب مستندات معتبر و پیشینه مضبوط و روشن و مبرهن در منابع و مآخذ تاریخی و رجالی و روایی می‌باشند^۱، و از جمیع جهات تکایا و مستندشنان آنان مقبول عامه جامعه اهل حق = آل حق بوده هستند که نظر به گستره جغرافیایی و زیستی مریدان، از کلان خاندان‌های مذهبی بشمار می‌روند و اکثریت پیروان اهل حق = آل حق را از جهة آئین و آداب اعتقادی دربرمی‌گیرند، در این کتدوکا و مورد بررسی قرار داده و به پیشینه تاریخی سه خاندان مزبور و وابستگان آنان می‌پردازیم، ضمناً چون در کتاب قیام و نهضت علویان زاگرس یا تاریخ تحلیلی اهل حق مجلدات ۲ - ۱ به تفصیل به بررسی احوال و ابعاد زندگانی تحقیقی و منطقی حضرت سلطان سید اسحق علوی برزنجی و حضرت سلطان سید احمد علوی برزنجی (بابا یادگار) و حضرت شاه ابراهیم علوی برزنجی و سایر ذوات ادواری آئین یاری چون؛ شاه خوشین، سید محمد پیرخضر شاهویی، بابا ناوس، شاه ویسقلی، شاه محمد بیگ، آتش بیگ و... برای نخستین بار با استناد به متون تاریخی موثق پرداخته و در اختیار خواستاران و پژوهندگان و علاقه‌مندان به تاریخ و فرهنگ ایران و اسلام قرار داده‌ام و از تکرار مباحث و ارائه هزار چهره ثمره دست‌یافته‌های پژوهشی خود، که مرسوم روز شده است حتی الامکان پرهیز دارم، بنابراین هرچند شخصیت‌های مزبور اکثر قریب به اتفاق مربوط به دیار کرمانشاهان می‌باشند، اما خواستاران و خوانندگان و علاقه‌مندان احوال و ابعاد شخصیتی آن بزرگان را به مطالب و مباحث و موارد مجلدات کتاب مزبور رجوع می‌دهم^۲ و در اینجا به بررسی و تحلیل احوال و ابعاد تاریخی مستندشنان کلان خاندان‌های؛ شاه ابراهیمی، خاموشی (حیدری)، آتش بیگی، و وابستگان و معرفی سایر خاندان‌ها و معاریف اهل حق می‌پردازیم.

خاندان شاه ابراهیمی

گرد

خاندان سادات شاه ابراهیمی همانطور که در آغاز فصل حاضر ارائه گردید؛ از جمله سه خاندان کلان اهل حق = آل حق هستند؛ که در گستره جغرافیایی وسیعی به ویژه در عراق کنونی (شهر زور، کرکوک و...) دارای مریدان و معتقدان و سرسپردگان فراوان بوده و هستند، و در ایران نیز در مناطق اهل حق نشین کردند و صحنه و حومه تهران و آذربایجان پیروان چشم‌گیر دارند که در هر نقطه از مناطق یاد شده، یارسان به رشته خاصی که منشعب از سادات سلسله فرزندان حضرت شاه ابراهیم سرسپرده‌اند. برخلاف عراق که فرزندان خاندان حضرت شاه ابراهیم ریاست مذهبی مطلقه دارند و مرحوم سید خلیل آغا (۱۲۳۵-۱۳۱۱ شمسی) و سپس فرزندش سید فتاح آغا (۱۲۸۱-۱۳۳۳

۱ - در گزارشی به بزرگان یکی دو خاندان از جمله خاندان شاه هیاسی و خاندان عالی قلندری طایران اشاره شده است که در مطالب آتی در همین کتاب به معرفی آنان خواهیم پرداخت درباره خاندان عالی قلندری طایران از آنجا که خبر واحد بود و اسناد و مدارکی نیز موجود نبود، و نظر به وسعت زیستی مریدان و جمعیت آنان نمی‌توان به عنوان کلان خاندان از آنها یاد کرد، بنابراین به نقل گزارشی مزبور در جای خود بسنده می‌کنیم.

۲ - رک؛ قیام و نهضت علویان زاگرس یا تاریخ تحلیلی اهل حق، محمدعلی سلطانی، ج ۲ - ۱.

شمسی) و فرزندان دیگرش و سید کریم آغا یکی پس از دیگر مرجع مذهبی، سیاسی و اجتماعی و فرهنگی اکثر قریب به اتفاق پیروان یارسان در آن سو بودند با این توضیح که از زمان ظهور حضرت آقا سید براکه، اعتقادی خاص در آن سو نسبت به آن حضرت و خاندانش رواج یافت، اما موجب عدم استقلال بلا منازع ریاست مذهبی این خاندان دیرینه سال نگردید، سادات شاه ابراهیمی در عراق از فرزندان سید احمد کرکوک که مقبره‌اش در کرکوک مطاف پیروان این نحلّه از اطراف و اکناف است؛ می‌باشند.



(تصویر شماره ۱) سیدفتح آغا

خاندان سادات شاه ابراهیمی در ایران پس از مهاجرت حضرت شاه ابراهیم به بغداد و رحلت ایشان تا ظهور دولت صفویه که بغداد مورد تصرف و ادعای دولت عثمانی قرار نگرفت و مرکز آل

جلایر و قراقویونلوها بود، در سراسر منطقه از حوالی بغداد تا نزدیک همدان، پیروان این خاندان در ذی قیادت ارشد فرزندان حضرت شاه ابراهیم، اطاعت مذهبی داشتند، و به تدریج چنانکه اشاره شد با تعدد فرزندان لایق و شایسته از نسل آنحضرت در هر منطقه خاندانی از این نسل عهده دار امورات پیروان گردیدند و چون در تقسیمات سیاسی دوره قاجاریه کشور عراق به وجود آمد، در خط سیر جغرافیایی و زیستگاه پیروان اهل حق = آل حق در عراق (کرکوک)، و در ایران سادات کردند و صحنه در حوزه کرمانشاهان به ترتیب در رأس قرار گرفتند و زیر مجموعه‌های متعددی یافتند که مرکزیت و تکیه‌داری با سه خاندان مزبور از سادات شاه ابراهیمی برقرار گردید و استمرار یافت. که به مسندنشینان خاندان مزبور در عراق اشاره گردید و چون خارج از حوزه مطالعاتی استان کرمانشاهان است به همان اختصار بسنده می‌شود.^۱

و اما خاندان شاه ابراهیمی کردند که از جمله تکیه‌داران برجسته این سلسله سادات بشمارند؛ از آنجا که مرزهای اعتقادی ناسخ حدود جغرافیایی است، تا پایان دوره صفویه زندگی متحرک ایلی داشته و همانند سایر کلان خاندان‌ها با طی مسیر مشخص کوچ در هر ایستگاه و اطراقی محل رجوع پیروان بوده‌اند.

سید حسنعلی بیگ نیای خاندان شاه ابراهیمی کردند در سال‌های نیمه دوم قرن دهم (۱۰۰۰ - ۹۵۰) به ایران آمده و در منطقه هوکانی کردند مستقر و متمرکز شده‌است و تا انقراض قطعی صفویه خود و بازماندگانش مرجع پیروان خاندان بوده‌اند.

از این سلسله سادات درایران؛ بزرگان صاحب ذات و کرامات، مظهر به مظهر ظهور کرده‌اند و محل اعتقاد و رجوع معتقدان قرار گرفته‌اند که به ترتیب؛ سیدرضابیگ بزرگ مدفون در بابایادگار - سید جعفرخان هوکانی مدفون در هوکانی کردند - سید شمسعلی (شمسالی) مدفون در گوراجوب قشلاق - سید افضل خان مدفون در گوراجوب قشلاق - سید رضابیگ ثانی مدفون در جنب گنبد پیر بنیامین کردند - سید اسمعیل مدفون در کردند و سید هواس لرگه بوده‌اند.

در دوره افشاریه با جلوس نادر (۱۱۶۳ - ۱۱۴۸ ه.ق) و ظهور سیدرضابیگ ثانی که دارای خوارق و به اصطلاح (ذات) بوده‌اند، تکیه‌داری و مسندنشینانی در این سلسله به اوج رسید، که نسل بعد از نسل در کردند صاحب تکیه و دستگاه بودند.

نادرشاه افشار (۱۱۶۳ - ۱۱۴۸ ه.ق) که در طلوع خویش علویان اهل حق = آل حق را سید پولادین تجاوز آل عثمان به قلمرو ایرانزمین قرار داد در لشکرکشی‌های خود به سوی بغداد، سید رضابیگ ثانی را گرامی داشت و به پاس خدمات او در رکاب نادری طی توفیع فرمانی بیست و چهار قریه واقع در قواء بی نهرویان یاران و سایر دهات گوران - وگاو سور و هوکانی - و سایر دهات هم جوار را به عنوان تیول و سرسفره به ایشان اعطاء نموده است.^۲

۱ - برای آگاهی بیشتر از احوال و تأثیرات مذهبی و اجتماعی و تربیاتی عمرانی و رفاهی و فرهنگی خاندان شاه ابراهیمی عراق فرزندان سید حلیل آغا، رک: (تاریخ الکاکائیه، عباس العزاوی هم رده وین ناخیمی، ترک‌ها، کردها، عرب‌ها، ادنوندر و...) رجوع شود.

۲ - دفتر رموز بارستان کنجینه سلطان محاک، سید قاسم انضلی شاه ابراهیمی، ص ۳۳ - ۳۲.



(تصویر شماره ۲) زیارت مغیره حضرت سلطان سهاک (پردیور، اورامان)

سپس بازماندگان و اخلاف سیدرضا بیگ ثانی، در کردند، هوکانی، گاوسور، گوره جوب، قشلاق، تختگاه، جاماسب، بان مله، استقرار یافتند و به تصدی امورات پیروان پرداختند، همچنین در اسلام‌آباد غرب و منطقه تفنگچی سیمانی سادات این سلسله مستقرند، سادات طیاری اخلاف سید ملک طیار نیای سید ملک‌شاه از معاصرین و سرسپردگان عهد سیدرضابیگ هستند؛ ملک طیار؛ ملقب به بابا ملک، مظهر حضرت شاه ابراهیم بوده که اخلاف به سلسله سادات شاه ابراهیمی متعاقباً سرسپرده‌اند، رشته‌ای نیز در تیران سنجابی در دهستان کوزران از سادات شاه ابراهیمی مستقر و رتق و فتق امورات و انجام وظایف مذهبی پیروان در محل تیران اشتغال دارند. سادات شاه ابراهیمی در تهران و آذربایجان نیز صاحب تکیه و دستگاه و مرجع پیروان هستند که منشعب از فرزندان نخستین حضرت شاه ابراهیم می‌باشند.

با وجود حضور بارز گذشتگان و مسندنشینان خاندان شاه ابراهیمی کردند، در مسیر تردد کاروان‌های زیارتی عتبات عالیات بر سر شاهراه خراسان در کردند و سایر نقاط غربی، که محل عبور سیاحان و مستشرقین و رجال مشهور و صاحبان خاطرات و سفرنامه‌ها و... بوده‌اند، اما هیچگونه نشانی در آثار مزبور اعم از سفرنامه، خاطرات، یادداشت، تواریخ، گزارش‌های دولتی و غیره از بزرگان مزبور ثبت نشده است؟! حتی در مجموعه اسناد فرمانفرما که در اواخر قاجاریه گزارش گونه‌ای از خاندان‌های تکیه‌دار اهل حق = آل حق تهیه و تنظیم گردیده است با اینکه به خاندان‌های کوچکتر و یا به اصطلاح پژوهش حاضر خرده خاندان‌ها اشاره دارد، اما نامی از خاندان شاه ابراهیمی نکردن نبوده است.^۱ و نیز عباس عزابی در تاریخ الکاکائیه؛ که محل و مسندنشینان عراق و ایران را فهرست‌وار ذکر کرده است، در فهرست خود این خاندان دیرینه سال را نیاورده و یا شاید دسترسی نداشته و از کسی نقل قول نشده است.^۲ چاپ‌های اولیه کتاب مشاهیر اهل حق نیز از احوال و زندگانی بزرگان این خاندان خالی است.

یگانه مأخذی که درباره مسندنشینان سادات شاه ابراهیمی کردند مطلبی را آورده و در جستجوهای خود بدان دست یافتیم، اوژن اوبن فرانسوی است، که در سفرنامه خود می‌نویسد: (...[در کردند] یک موسوی موصلی الاصل، که «سیدرضا» نامیده می‌شود و همانطور که مذکور افتاد، در قبرستان کردند مدفون است، در قرن هجدهم به میان آنان آمد و در کردند مستقر شد. اعقاب وی به ارشاد «کردنی‌ها» و همسایگان‌شان «گوران‌ها» پرداختند.

سیدرضاییگ سیف السادات؛ از لحاظ قدرت و نفوذ خانوادگی، مرد مقتدر کردند به شمار می‌رود. او نمی‌توانست پیشوای مذهبی یک طریقت بدون آئین و آداب باشد، اما اصل و تبار سیادتش، او را خواهی نخواهی به مداخله نیمه رسمی در تمامی شئون زندگی پیروان خود مجبور می‌ساخت. پیروان نیز او را نایب علی (ع) و نماینده خدا می‌دانند و همه اندرزها و دستورهایش را کورکورانه، از جان و دل می‌پذیرند. شفاعت در بارگاه کبریایی در مورد قبولاندن دعا و نیاز آنان، همچنین رسالت قضاوت و حکمیت در منازعات این دنیا و حل هرگونه اختلاف متنازع فیه به عهده او است. بنابراین یکی از کارهای جاری (سیف السادات) با همکاری رئیس ایل، اعمال و اجرای عدالت است.^۳

۱ - رک؛ مجموعه اسناد عبدالحسین میرزای فرمانفرما، ج ۲، ص ۷۹۰ به بعد.

۲ - رک؛ الکاکائیه فی تاریخ، ص ۳۰ به بعد.

۳ - ایران امروز، اوژن اوبن، ترجمه علی اصغر سعیدی، ص ۲۵۴ / در این ترجمه نیز به نظر می‌رسد که مترجم محترم دچار اشتباه شده است، یکی آنکه در جمله شماره یک معنی متن اصلی را درنیاافته است و در پایان مطلب نیز خواننده چنان تصور می‌کند که سیدرضاییگ را اوژن اوبن دیده است و با وی معاصر بوده است در صورتی که در آغاز یادداشت ورود او در قرن هجدهم و محل مقبره آنحضرت در مزارستان کردند را یادآوری نموده است و اوژن اوبن در ۷-۱۹۰۶ در این مسیر بوده است و یا اصل متن سفرنامه اوژن اوبن دارای اشکال بوده است.



(تصویر شماره ۳) آقا سید علیار فانی

از متأخرین این خاندان دو تن یکی پس از دیگری صاحب نام و عهده‌دار تکیه و دستگاه گذشتگان مسندنشین و مرجع پیروان و معتقدان بودند. یکی مرحوم سید علیار فانی معروف به سید عزیزی فرزند جناب آقا سید جمشید، که پیروان و سادات خاندان به وی اعتناء و ارادت خاصی داشتند، او اهل قلم و هنر بود، که در شناسایی و معرفی آئین یاری مطالبی ارزشمند نوشته است.^۱ پس از وی فرزندش آقا سید قاسم افضلی شاه ابراهیمی (۱۳۷۷ - ۱۳۱۱ ه.ش) عهده‌دار تکیه و امورات پیروان و معتقدان خاندان شاه ابراهیمی کردند گردید، و تلاش چشم‌گیری آغاز نمود، و در سال یکهزار و سیصد و پنجاه ۱۳۵۰ به تنظیم و نشر دفاتر یاری تحت عنوان رموز یارستان توفیق یافت و بنابر آنچه خود در مقدمه کتاب مزبور آورده است؛ (...در مدت یازده سال اخیر تاکنون ۱۳۵۰ - ۱۳۳۹ ه.ش) چندین گنبد و مرقد مطهر پیشوایان اهل حق به شرح زیر با فعالیت و جدیت

۱ رک: مجله مهر، اهل حق، سید علیار افضلی، شماره ۱۷۶، سال ۱۱۲.



(تصویر شماره ۴) آقا سید قاسم افضلی

کافی و با مصرف نمودن وجوهاتی از طرف خود و سایر برادران دینی اهل حق بنا نموده؛ ۱ - بنا و تعمیر کلی گنبد حضرت پیر بنیامین ۲ - بنا و تعمیر کلی چشمه هانی تا شاه ابراهیم و احداث چند باب ساختمان جهت سکونت زائرین ۳ - بناء مرقد مطهر حضرت سید رضا بیگ در بابایادگار ۴ - بنا و تعمیر مرقد مطهر حضرت سید محمد گوره سوار (در پردیور) ۵ - بنا و تعمیر کلی مرقد و گنبد مطهر حضرت سید اسمعیل در کردند ۶ - همکاری کافی در بنا و تعمیر گنبد حضرت پیر موسی در کردند ۷ - همکاری کافی در بنا و تعمیر گنبد حضرت سید رضا بیگ در کردند ۸ - بنا و تعمیر مرقد سید جمشید جد بزرگ در کردند^۱.

شادروان آقا سید قاسم افضلی؛ که از کارمندان استانداری کرمانشاه بود، پس از بازنشستگی در دوران پس از انقلاب نیز هم خود را صرف خدمات مذهبی و انجام امورات محوله آبائی و رسیدگی به مریدان و تصدی تکیه خاندان شاه ابراهیمی کردند نمود و برای سایر سادات شاه ابراهیمی منطقه نیز سمبل تلاش و تکاپوی دینی بود، در هنر مقدس موسیقی آئینی اهل حق = آل حق تالی پدر و زبردست و مسلط بود و در درک گویش کلام (اورامی) آگاهی داشت به مقتضای امر پژوهش برای تهیه مواد بحث حاضر با ایشان ملاقات و مصاحبه‌هایی میسر گردید، سواد شجره خاندان را در دیدار با ایشان برداشتم، این شجره به خط ثلث عالی و مذهب در طوماری به طول دو متر و بیست سانتیمتر ممه‌ور به مهر خدام کربلای معلی و نقبای نجف اشرف با تاریخ تحریر ۱۰۹۲ هـ ق که از سید رضا بیگ اول آغاز و تا حضرت موللموحدین علی علیه السلام متوالیاً ثبت شده است؛

می‌باشد^۱، بنا بود اوراق و اسنادی نیز در پیشینه خاندان شاه ابراهیمی کنند، در اختیار بگذارد که اجل مهلتش نداد و در آبانماه ۱۳۷۷ شمسی در کرمانشاه درگذشت و با تجلیل و تشییع کم نظیر مریدان و معتقدان و پیروان یارسان به جوار مرقد بابایادگار انتقال یافت و در جنب چشمه هانی تا به خاک سپرده شد^۲.

۱ - جنبه تاریخی و مذهبی این شجره ارزشمند قایل توجه و تحلیل و تعمق است.

۲ - در مقدمه دفتر رموز یارسان (گنجینه سلطان صحاک) شادروان سید فاسم افضل شاه ابراهیمی درباره خاندانهای اهل حق دوده شاه ابراهیمی که در منطقه کرمانشاهان سکونت دارند آورده است: **در کرد، گاو سوز و قصر شیرین**

سید علیرافضی - سید والی افضلی - سید شمس الله افضلی - سید امیرخان - سید شیرعلی - سید برضا - سید رکن الدین شهر یاری - سید بابا - سید یوچان - سید میره - سید احمد رضا بیگی - سید احمد افضلی - سید فرح - سید یدالله - سید محمد بار افضلی - سید مهرعلی - سید محمد افضلی - سید کریم - سید علیرضا و سید نورالدین فرخی - سید داراب خلیلی - سید دانیال - سید غلام ابراهیمی از اولادان حضرت سید اسمعیل - سید افضل خان - سید رضا بیگ - سید شمسانی و نواده حضرت میره بیگ، حمزه بیگ؛ الی حضرت شاه ابراهیم می‌باشند.

سادات جاماز تختگاه: سید نظام - سید میرزا - سید نصرت - سید یدالله - سید حسین، سید احمد، سید فنی - سید پیر مراد - سید الله مراد - سید صیغور - سید پاشا (بان مله) - سید کیومرث که همگی میره بیگی و از اولادان مرحومان؛ سید آقا بزرگ (گوره) - سید اسد - سید نعیم - سید کریم [هستند] که شجره آنها به سید هواس لرگه - حضرت سید شمسانی (شمسعلی) - سید رضاییگ، میره بیگ - الی - حضرت شاه ابراهیم [می‌رسد].

سادات [اسلام] آباد غرب: سید خدایار - سید سلطان مراد - سید شمس الله افضلی.

سادات کرمانشاهان: سید صحبت افضلی - سید حبیب احمدی - سید سلمان - سید حسین احمدی - سید هاشم بی پاک - سید جواد میره بیگی - سید یدالله، سید نعمت، سید سلمان، و سید کریم بار افضلی - سید عبدالدین و اخوان - سید کریم فرخی / سید جواد و سید نعمت از اولادان مرحوم سید سرخک بیگ و قانون بیگ الی حضرت شاه ابراهیم - سید کریم فرخی از اولاد مرحوم سید فریدون [ر] سید فرخ تا حضرت حمزه بیگ و میره بیگ و شاه ابراهیم می‌باشد، مابقی آقاییان؛ سید صحبت - سید هاشم - سید حبیب - سید یدالله - سید عبدالدین از اولادان حضرت سید اسمعیل - سید فضل اله - سید رضا بیگ - سید شمسانی (الی میره بیگ و حضرت شاه ابراهیم).

سادات قنکچی، سیمانی: سید ابراهیم قلندر بیگی - سید آقا نازار - سید حسین؛ که سید ابراهیم فرزند مرحوم سید بابا (باوه) از اولادان حضرت قلندر بیگ فرزند برومند حضرت شاه ابراهیم می‌باشد.

سادات طیار: فرزندان حضرت سید ملک طیار ملقب به بابا ملک طیار؛ سید علی اکبر طیار، سید حاتم ملکی - سید سیف الله طیار و... که بزرگ این سلسله سید علی اکبر طیار این سید پاشا این سید کرم این سید مراد این سید الماس این سید علی این سید ملکنشاه از معاصرین و مریدان عهد سید رضاییگ بوده و [سادات مزبور از نواده حضرت سید ملک طیار می‌باشد؛ (سید ملک طیار ملقب به یاره ملک که مظهر شاه ابراهیم بوده و بعداً اولادان آن بزرگوار سرسپرده اولادان شاه ابراهیم شدند).]

دلیل مریدان خاندان شاه ابراهیمی: ایسوا شاه [یوسف شاهی] - پیر ابراهیم - پیر عالی - بابا مقصود، [این چهار تن و بازماندگان آنان] از اولاد هفتاد و دو پیره و دلیل بر تمام مریدان شاه ابراهیم می‌باشند، چون حضرت داود زن اختیار ننمود بنا به امر سلطان صحاک اولادان هفتاد و دو پیره را به جانشینی قرار داده است.

بزرگ طایفه **پیر ابراهیم**؛ موسی خان تیموری، سعید بیگ و صوفی بیگ یازری و... این [طایفه] دلیل بر اکثر مریدان شاه ابراهیمی، خاموشی، میری می‌باشند و از اولاد **محمد حسین خان بیوه ینچی** هستند [که از معتقدان خدمتگزار و معاریف منطقه گوران بشمارند] محمد حسین خان بلا اغتاب بوده است، مرحوم افضلی در توارث شیوه آئینی اهل حق مظاهر را مورد توجه قرار داده‌اند. برای آگاهی از پیشینه بزرگان طایفه بیوه ینچی به ملحقات مجلدات ابلا و طوایف کرمانشاهان رجوع شود.

شجره سادات شاه ابراهیمی‌کرنند

علی علیه السلام - الامام حسین شهید (ع) - الامام زین العابدین (ع) - الامام محمد باقر (ع) - الامام جعفر صادق (ع)

الامام موسی الکاظم (ع) ← سید جعفر ← سید حسین بزرگ ← سید علی اول ← سید یوسف بزرگ ← سید حسین ← سید علی ← سید یوسف ← سید بابا علی ← سید عیسی ← سید اسحق ملقب به سلطان سهاک ← سید محمد گوره سوار ← سید شاه ابراهیم ← سید اسحق بگ معروف به میره بگ بزرگ ← سید ابراهیم بگ بزرگ ← سید اسحق بیگ معروف به میره بگ ثانی ← سید محمد بیگ ← سید علی بیگ ← سید ابراهیم بیگ ← سید حسن علی بیگ ← سید بر جعلی بیگ ← سید جعفر خان ← سید رضا بیگ بزرگ*

سید قاسم افضلی ← سید علیر ثانی معروف به سید عزیزی ← سید جمشید ← سید علیر بزرگ ← سید اسمعیل ← سید فضل الله بیگ ← سید افضل خان ← سید شمس علی بیگ ← سید رضا بیگ ثانی ← سید فتح الله بیگ ← سید میرزا علی بگ ← سید رضا بیگ بزرگ ...

* - این شجره بخط ثلث ممتاز و استنادانه مذهب در طوماری بطول دویست و بیست cm مهمور به مهر خدام کربلای معلی و نقیای نجف اشرف در خاندان شاه ابراهیمی موجود است و سنه تحریر آن از سید رضا بگ اول (بزرگ) به سلف است.

خاندان شاه ابراهیمی

صحنه

خاندان شاه ابراهیمی صحنه از جمله خاندانهای صاحب اجاق و محل اعتناء و اعتقاد پیروان و معتقدان در شهرستان صحنه هستند که در عهد تکیه‌داری - انتصاب آقا سید فرج اله، اشتها تمام یافته و نظریه قلمرو سیاحت و کندوکاو و سفرهای تبلیغی و اعتقادی آن مرحوم در اکثر نواحی اهل حق نشین ایران و عراق دارای پیرو و مریدان و معتقدان می‌باشند، اکثریت قریب به اتفاق منابع فارسی و عربی یکصد سال اخیر آقا سید فرج اله را به عنوان ریاست مذهبی اهل حق = آل حق در صحنه شناسانده است.^۱

مؤسس این خاندان آقا سید مراد در عصر زندیه از کرکوک و موصل به منظور دوده داری و تبلیغ و بنیاد اجاق به صحنه (سانه) آمده است و به رتق و فتق امور اهالی اهل حق پرداخته و درویشی پیشه کرده و در نهایت سادگی و به دور از هیاهو و قیل و قال میزیسته، و پس از مرگ حسب الوصیه در گورستان جنوبی قصبه صحنه که اکنون متروکه است در کمال انزوا و چشم‌پوشی از امور دنیا مدفون گردید. آقا سید سهراب؛ فرزند او مسند آرای پدر گردید و دوره‌ای را بسر آورد و او نیز به پدر پیوست، و سپس آقا سید فرخ عهده‌دار تکیه و رسیدگی به امور پیروان گردید، و پس از سپری شدن ایام عهده‌داری، ایشان خورشید خاندان روی به صعود نهاد آقا سید فرج اله شاه ابراهیمی که به تصریح مآخذ و تواریخ عصر قاجاریه قدوه سادات و مسندنشین خاندان شاه ابراهیمی صحنه و توابع بوده است در ظل توجهات پدر پرورش یافته و محضر بزرگان اهل دل را دریافته و سلاسل بسیار دیده، باتسلط کامل در امر ظاهر و باطن بر مسند ارشاد نشستند، وی در ایام عمر یکصد و بیست ساله خویش پیوسته در امر سلوک و تکیه‌داری و مهمان‌نوازی اشتغال داشت، بالغ بر چهل سال در ایام حیات پدر به سیر و سیاحت و ریاضت و صحبت بزرگان عرفان و تصوف گذرانید، با مرحوم صفیعلی شاه دیدارهای مکرر داشت و از زمان ظهور شاه تیمور ثانی (فتاح) به اشاره ایشان ریاضات عدیده کشید. و صحبت با کیمیاگران باطن گزیده، مدت دو سال تمام در سفر و حضر مونس شیخ چغندر معروف بوده^۲، تا از سوی شاه تیمور علاوه بر سمت آبائی، مأذون به تکیه‌داری

۱ - رک: اسناد و فرامین فرمانفرما، ج ۲، ص ۷۹۱ / الکاکائیه، عباس العزازی، ص ۳۲ / شرح حال شمس العرفاء، ص ۹۱ / حقیقه العرفاء تألیف معصوم علی‌شاه مدرسی، ص ۵۲ و...

۲ - درباره شیخ چغندر صاحب طرائق الحقائق آورده است:

ابتدای حال شیخ چغندر به روایت ایلخانی: روزی از شیخ چغندر لر صحبت می‌داشت که از ابتدای حالش خود حکایت می‌نمود که من قطع طریق می‌نمودم و ربیقی داشتم که شریک بود و هر دو قوی و زورمند چنان بودیم که فائده زیاد را کم می‌شمردیم، تا آنکه



(تصویر شماره ۵) آقا سیدفرج اله شاه‌ابراهیمی

دوره ظهور تیموری گردید و مسند پدری را به وجود خویش می‌آراست و آئین اهل حق را در منطقه صحنه و توابع به ترویج طرز و شیوه تیموری تبلیغ تا در سنه ۱۳۰۹ شمسی، جسم عاریت وا گذاشت و چون در حیات خویش فرزندش آقا سید عظیم‌الله در عنفوان شباب از جهان رخت به

یکی از ایام و لیالی در کعبه نشسته بودیم درویشی را دیدیم بر درازگوشی سوار و کجکول و تاج و سایر مایحتاج در نهایت ظرافت و نظافت و خادمی در رکاب اوست در کمال لطافت.

آن رفیق شریک من اشارتی نمود که خوب لقمه چربی است، گفتیم: به زبان لری او دیریش یعنی درویش است، گفت: خودش را کاری نداریم، اگر دست در نیاورد، اما کلاه و لباس و حمارش دیریش نیست. مختصراً و سوسه نمود تا راضی شدم برخاستیم او از پیش رو و من از پشت سر به وی حمله نمودیم، درویش در کمال متانت و هبیت نگاهی به من نمود و گفت که ترا برای این کار نیافریده‌اند، گویی که مرا از هفت آسمان بر زمین زدند، بعد به حال آمدم و عرض کردم قربان پس برای چه آفریده‌اند؟ گفت: بیا با من تا با تو بگویم و به دنبال او رختم و هر جا منزل نمود خدمتش نمودم، راهی فرمود که از آن به بعد در آن کار هستیم.

خلاصه مرحوم حاجی ایلخانی از وی حکایت خوب داشت و بالاخره مزارش طهران بهلری مزار معطر علی شاه است در جنب سید نصرالدین....

(طرائق الحقائق، ج ۳، ص ۴۳۰)

دیار باقی کشید، نواده ایشان (آقا سید لطف‌الله) که خلف الصدق پدر و نیاکان بود عهده‌داری امورات مربوطه را مسئول گردید، این خاندان که از نیاکان بهره‌وافی داشتند به نظر ذات تیمور به سبزه صفا و صداقت و صلاحیت آراسته گردیدند و در این بُرهِ مسئولیت سنگین را به همت مردانه و باطن پاک آستانه‌داران سلسله به مقصد رسانیده روز ۲۶ بهمن سال ۱۳۴۹ شمسی به دیار باقی شتافت و فرزند



(تصویر شماره ۶) آقا سید لطف‌الله شاه‌ابراهیمی

ایشان آقا سید امراالله شاه‌ابراهیمی (و ۱۳۰۲. ش) مرجع یاران و تکیه‌دار نیاکان گردید، ایشان پس از سال‌ها خدمات صادقانه در فرهنگ زادگاه خویش و مساعی جمیل در پرورش فرزندان آن سامان، با عنایت نیاکان دل‌آگاه شایستگی خود به منصه ظهور رسانیدند، و اجاقی روشن بر دوده‌ای کهن فروزان داشتند، تکیه مکان امن غریبان و درماندگان و محفل ایشان مدام جایگاه اهل ذوق و هنر است.

دروازه خانه و تکیه ایشان در سرچمن صحنه تا پاسی از شامگاه به روی واردین از هر سوی و هرکوی باز است در نهایت فروتنی و مهمان‌نوازی متولی و خادم و خدمتگزار و در پذیرایی و تهیه وسیله آسایش میهمانان قصور ندارند و دل به رضایت تیمور می‌سپارند، در ایام بمباران‌های جنگ تحمیلی، خانه و کاشانه و تکیه و ملحقات، لنگر آوارگان بود، آقا سید امرالله علاوه بر خصائص عالی

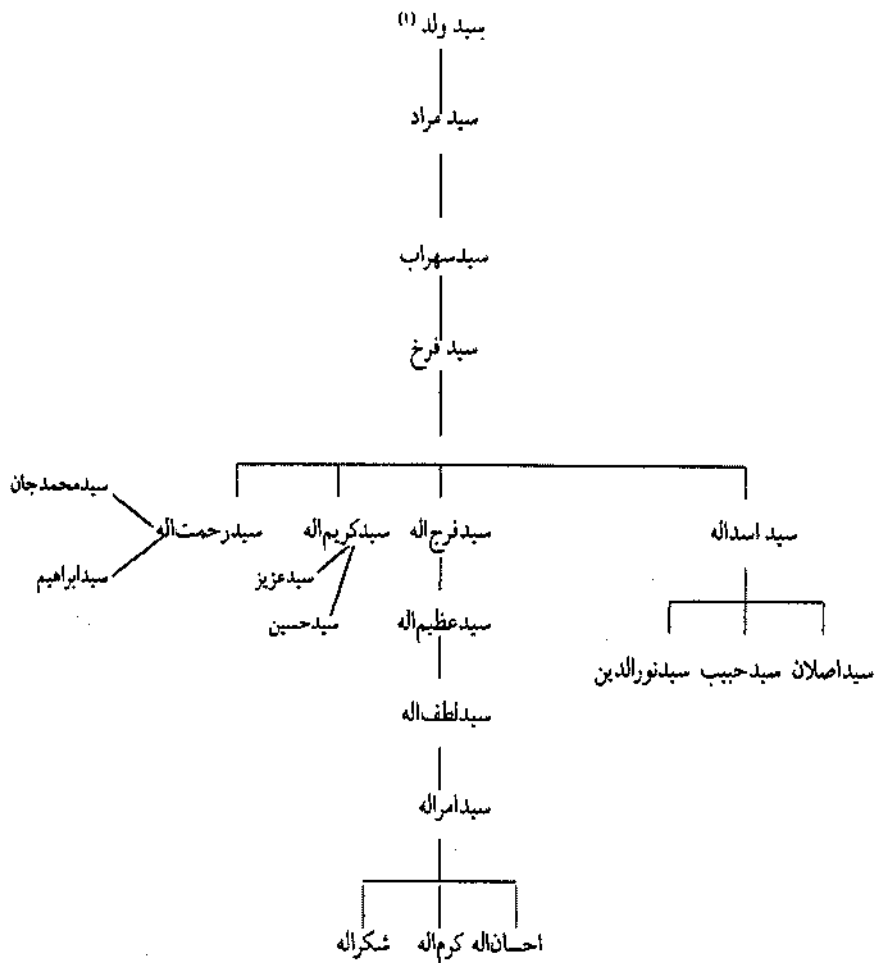


(تصویر شماره ۷) آقا سید امرالله شاه‌ابراهیمی

ارثی و تسلط بر متون کلامی آل حق، نمونه درویشی وارسته و سیدی پیراسته از ریا و تزویر و به چندین هنر آراسته‌اند، به اکثر سازهای اصیل ایرانی آشنایی دارند و دستگاه‌ها و ردیف‌های موسیقی اصیل را به خوبی می‌شناسند و در نواختن تنبور که ساز مقدس آل حق است، مهارت و استادی کامل دارند و در خشکسال هنری پیشین از این طریق خدماتی ارزنده به عالم هنر و فرهنگ اصیل نمود و شاگردانی برجسته تربیت کرده‌اند، در جلسات مذهبی همواره روش صحیح انسانی استفاده از

مزایا و نعمات خداوندی که از آن جمله موسیقی است، به حاضران و علاقه‌مندان گوشزد و در رعایت قوانین عرفان دینی و آشنایی و عمل به صفات نیک انسانی توصیه می‌نمایند. گهگاه با سرودن اشعاری در تعبیر مضامین بزرگان ماضی آل حق آتش درون را تسلی می‌دهند و (شاکر) تخلص می‌نمایند، فرزندان ایشان نیز از خدمتگزاران آشنا و دیرینه فرهنگ منطقه و خلف الصدق پدر هستند. پیروان و معتقدان خاندان حضرت شاه‌ابراهیم و سرسپردگان جناب تیمور علاوه بر صحنه و حومه و مضافات از اقصای نقاط قلمرو آئینی اهل حق = آل حق با صدق روی به اجاق این خاندان می‌آورند.

شجره سادات شاه ابراهیمی صحنه





تصویر شماره ۸) - عمای اهل حق صحنه در اواخر قاجاریه از راست (تشمه)؛ سید نورالدین خاموشی کدخدا آفابار پاکزاد
 پاشا هریس، پری سید اصلان شاه ابراهیمی سید رحمت اله شاه ابراهیمی، مهد لطف شاه ابراهیمی، سید حسن کاظمی

خاندان حیدری گوران

خاموشی

سادات حیدری گوران از بزرگ خاندان‌های صاحب مسند و دیرینه سال در قلمرو زیستی علویان تندرو = اهل حق = آل حق بشمارند، که اکثر منابع و مآخذ تاریخی منطقه به قیادت بالاستقلال و برتری بلامنازع مسندنشینان این سلسله معترفند، رشته سیادت آنها به سید ابوالوفا از هفتوانان معاصر و معاصر سلطان سید اسحاق علوی برزنجی می‌رسد، عهده‌داری مسندنشینی پیروان را قریب سیصد سال از زمان ظهور حضرت سلطان سید اسحاق برزنجی تا اواسط حکومت صفویه (۱۱۴۴ - ۹۰۷ ه.ق) در همدان و کردستان و لرستان داشته‌اند و از آنجا که در تبلیغ و ترویج و تصدی قانندان علوی، مرزهای جغرافیایی معیار و ملاک نیست، بنابراین نشانه‌های حضور بزرگان این دودمان نظر به خط سیر زیستی آنان در شهر زور و اورامان و پلنگان نیز باتوجه به قرینه‌های تاریخی و شجره نسبشان وجود دارد، با پیوستن سید ابوالوفای ثانی معروف به ناجی در ظهور حضرت سلطان اسحاق علوی برزنجی (۷۵۴ ه.ق) دوران نخستین رسالت باطنی خاندان آغاز می‌گردد، خاندان سید ابوالوفا طایفه مادری و خالوان سادات برزنجیه محسوبند و اکثریت فرزندان شیخ عیسی برزنجی از بطن سیده فاطمه خاتون حفید حضرت ابوالوفاء تاج‌العارفین است، بدین سبب مناسبات و ارتباط تنگاتنگ سادات مزبور و مشایخ برزنجیه موجب گردیده است که به سبب قرابت و نزدیکی عده‌ای این رشته را منشعب از سادات برزنجیه بدانند، گرچه در طی طریق و همچنین خویشاوندی نسبی و سببی در طول مسیر به طور طبیعی منشعب گشته و در واقع مثل یک روح در دو جسم شاهد حال آنان است اما از آنجا که بر اساس اسناد و اخبار و تواتر و روایات متقن و معتبر سلسله مسندنشینان این خاندان به سید محمد ابوالوفاء ثانی از هفتوانه باز می‌گردد و از طریق سید محمد مظفر، به حضرت امام جعفر صادق (ع) اتصال می‌یابند که در نمودار شجره خاندان به توضیح آن پرداخته شده است. شجره آنان مستقل از سادات برزنجیه است.

قلمرو ارشاد و گستره تبلیغ حضرت ابوالوفاء معروف به (ناجی)؛ همدان و لرستان و کردستان و

شهر زور را در برگرفته است، و به همین مناسبت به جهت اعتقاد و علاقهٔ مریدان در هر منطقه؛ لرستان و همدان و کردستان^۱ بقاعی متبرک را به ایشان منسوب می‌دارند که به احتمال یا از نزدیکان و یا از خلفا و فرستادگان آنحضرت به مناطق یاد شده بوده است، آنچه مشهور و مکتوب است ابوالوفاء از سوی حضرت سلطان اسحق مأمور در همدان بوده است و از همین جا (شمس مغربی) شاعر و عارف بلند آوازه نیمه دوم قرن هشتم و اوایل قرن نهم (۸۰۹ - ۷۴۹ ه‍.ق) محضر او را درک کرده و غزل معروف؛

این گرد پریچهره ندانم که چه گرد است کز جملهٔ خوبان جهان گوی بی‌رد است....
را برای وی سروده که بعد از وفات ابوالوفاء که در کنار مقبرهٔ باباطاهر همدانی به خاک سپرده شده است، بیت مزبور را بر سنگ مزارش نقر کرده‌اند.^۲ در بررسی دیوان شمس مغربی و سلسله مشایخ و مشرب طریقت او که (خلوتیه) بوده است وابستگی‌های فکری معتابیهی از خلوتیه با این نحله می‌توان یافت.

در نشیب و فرازهای بعد از رحلت سلطان، و وفات ابوالوفاء مسندنشینان سلسله از همدان به سوی قلعه‌های گوران نشین لرستان و کردستان به ویژه پلنگان پاکشیدند، نام (میر اسکندر) حاکم پلنگان^۳ درانقراض و سقوط قلعه که خود از بزرگان یارسان بوده است جای بحث و تأمل دارد، و راهگشاست؛ به هرحال با سقوط پلنگان به شهر زور روی آورده و در اواخر دورهٔ صفویه رهسپار کوه‌پایه‌های دالاهو شده‌اند، در شتاد و مضایق دوران شاه سلطانحسین صفوی (۱۱۳۵ - ۱۱۰۵ ه‍.ق) به شیوه کوچ‌نشینی در قلمرو زیستی مریدان تردد داشته‌اند، و چنانکه واسطه‌های موجود در شجرهٔ می‌نمایاند سید نصیر و سید یعقوب اول در این بُرهه پایگاه ثابت نداشته و در آشوب‌های مرزی و حملات و تجاوزات پی در پی همسایه غربی (دولت عثمانی) کوچ‌نشینی را بر قلعه‌نشینی ترجیح داده و با اوضاع نظامی و سیاسی دولت شاه سلطانحسین صفوی (۱۱۳۵ - ۱۱۰۵ ه‍.ق) و تجاوزات گستردهٔ افغانه که تا آذربایجان و کرمانشاهان پیش آمدند، صلاح کار را در زندگی متحرک و ادامهٔ رسالت آبایی دانسته‌اند، و اینکه بر سنگ مزار سید یعقوب ثانی؛ (یعقوب ابن یعقوب) نوشته آمده است، حاکی از رحلت پدر در ایام جنین چندماهگی فرزند است، که چون نوزاد به دنیا می‌آید، پدر درگذشته و فرزند در ایام فقدان پدر متولد می‌شود و به رسم متداول عشایر به نام پدر فقید

۱ - در لرستان؛ گنبد ابوالوفا در سی کیلومتری شمال غربی کوه‌دشت که شامل مزاراتی از بزرگان اهل حق است و مشهور به گنبد ابوالوفا می‌باشد و بنای به روایات مزار آنحضرت نیز در گنبد مزبور است که مورد زیارت و احترام عامهٔ اهل حق می‌باشد، بعید نیست که این محل زاویهٔ آنحضرت بوده باشد، که از نزدیکان و مقربین ایشان در آنجا آرمیده‌اند.... / و نیز ساکنان کردستان مزاری در ده شیخان را منسوب به آنحضرت زیارت می‌کنند....

۲ - دانشمند ارجمند و کردشناس گرامی استاد عبید الله ابرویان مهابادی قبل از تغییر ساختمان آرامگاه باباطاهر به زیارت مرقد ابوالوفا نائل و شعر مزبور را بر سنگ مزار آن حضرت روایت و استنساخ نموده که عیناً برآیم نقل نمودند....

۳ - در کردستان دو خاندان میر اسکندری و میر ضیاءالدینی که به گوران مشهورند و بازماندگان سقوط پلنگان هستند در مذهب پیرو سنت و جماعت بوده و غلبهٔ حکومت، سیادت آنها را تحت شعاع قرار داده زیرا در شجره‌ها ضیاءالدین لقب شاه ابراهیم و میراسکندر از بزرگان اهل حق و فرزندش سیدخاموش می‌باشد.

نامیده می‌شوند، جناب سید یعقوب ثانی که در بحران و هرج و مرج اواخر حکومت منقرض شاه سلطانحسین نشو و نما یافته است؛ در تردد سپاه نادری به سوی بغداد به اشاره جهانگشای افشار به این سو کوچیده در کوهپایه دالاهو مستقر می‌شود و در یکی از درگیری‌ها در منطقه مرزی به شهادت می‌رسد^۱ و حسب توصیه در محل حالیه به خاک سپرده می‌شود، مریدان مزارش را بر فراز تپه

۱ - در این برهه بزرگ رشته‌ای از سادات خاموشی در روستای قزوینه بین شهرستان‌های کنگاور و صحنه که صاحب تکیه و نصدی بود ظهور کرد، مؤسس این رشته، **حضرت آسید فرضی**، فرزند سید امراله و متجلی به ذات حضرت مولاعلی علیه السلام و مظهر سید خاموشی، اهل و ساکن روستای قزوینه بوده، مدفن ایشان نیز در همان روستا می‌باشد که زیارتگاه باران است.

اسامی باران آسیدفرضی بدین شرح آمده است؛ الف - **حضرت شیخ امیر**، فرزند سلیم، مظهر سید محمد گوره سوار سرحلقه هفتواته و ذات مهمان از حضرت پیر بنیامین، اهل و ساکن شهرستان موصل عراق، متوفی به سال ۱۱۲۵ ه‍.ق در روستای قزوینه بوده و مدفن ایشان نیز در همان روستا می‌باشد.

ب - **سلیم**، پدر حضرت شیخ امیر، ذات مهمان از حضرت شاه‌ابراهیم بود، از وی نیز کلام‌های منظوم باقی‌مانده است، آثارش با سایر گویندگان کلام دوره آسیدفرضی در یکدفعه آمده است، حضرت سلیم اهل و ساکن شهرستان موصل عراق و متوفی در روستای قزوینه و مدفن ایشان نیز در همین روستاست.

ج - **آسید عابدین**، برادرزاده آسیدفرضی و فرزند سید قطب الدین و ذات مهمان از حضرت داوود بود، اهل و ساکن و متوفی و مدفون در روستای قزوینه، زبان آن حضرت نیز به کلام گویا بوده است.

د - **کاکي قربانعلی**، ذات مهمان از حضرت مصطفی داودان بود، اهل و ساکن گوران بود، در روستای قزوینه وفات یافته و مدفن ایشان نیز در همین روستاست، از آن حضرت نیز کلام‌هایی باقی‌مانده است.

ه - **کاکي ندرويس (نادرويس)**، ذات مهمان از حضرت پیر موسی، اهل و ساکن شهر کرکوک عراق و متوفی و مدفون در روستای قزوینه می‌باشد. از آن حضرت نیز کلام‌هایی در دست است.

و - **آسید جوزی**، فرزند حضرت آسیدفرضی، ذات مهمان از حضرت بابایادگار است، اهل و ساکن روستای قزوینه و متوفی و مدفون در همان قریه است، حضرت آسید جوزی، علاوه بر اینکه خود از گویندگان کلام و پیش‌گوی در این دوره اعجاب برانگیز بوده است و به گردش ذات خود، در بند کلام منظوم (برگم حوین بارن) و چگونگی ظهورش در حدود یکصد و پنجاه سال آینده اشاره می‌نماید، شخصیتی است که یاران هم‌عصر گوینده‌اش در پیشگویی‌هایشان به ظهور مجدد حضرتش توجه می‌دهند، که در جامه (دون) نیمور در روستای باناران در منطقه گوران در دامنه کوه دالاهو از توابع استان کرمانشاهان متولد شده و سپس به شرح حوادثی می‌پردازند که به سردادن و شهادت شدن وی و ظهور تیمورثانی به نام فتح در روستای بالاون لرستان واقع در مشرق استان کرمانشاهان و ماجرای را که در پی دارد، می‌انجامد.

ز - **خاتون زرینه**، فرزند سید قطب‌الدین و برادرزاده حضرت آسیدفرضی و هشیبره آسید عابدین ذات مهمان از حضرت خاتون رمزیار، اهل و ساکن روستای قزوینه، گوینده کلام نیز بوده است، متوفی و مدفون در همین روستا می‌باشد.

بزرگ خاندان فعلی آنان که **جناب آسید ایاز قزوینه‌ای (الهاسی)** بوده و نزد خاص و عام از شهرت و احترام ویژه برخوردار است که در سال ۱۳۷۳ ه‍.ش دعوت حق را لبیک و دار فانی را وداع گفت و الحاق در طول عمر هشتاد ساله برپا خود، از نظر حفظ شعائر دینی و اصالت سیادت خانواده و ارشاد ارادتمندانش به خصوص در ارائه مدیریت و حفظ نظم و بهداشت و غیره در مجتمع مقابر متبرکه حضرت آسیدفرضی و حضرت شیخ امیر سعی و اهتمام چشمگیری مبذول می‌داشت که سزاوار تقدیر و قدردانی فراوان است.

شجره شریفه ایشان از زمان فعلی الی دوره حضرت سلطان اسحاقی برزنجیه‌ای به قرار زیر است:

- ۱ - سید ایاز ۲ - سید طهماسب ۳ - سید محمود ۴ - سید عزت‌الله ۵ - سید سیف‌الله ۶ - سید مطلب ۷ - سید محمد طاهر ۸ - سید جوزی
- ۹ - آسید فرضی ۱۰ - سید امراله ۱۱ - سید اولیا ۱۲ - سید انبیا ۱۳ - سید میر عطار ۱۴ - سید باعزت ۱۵ - سید خاموش ۱۶ - سید شیخ‌علی
- ۱۷ - سید ابوالوفا * [تقدیمه کلام شیخ امیر، آسیدامراه شاه ابراهیمی، مبارش نیموری]

مشرف به دهکده و چشمه سراب سید یعقوب مشخص نموده، مورد تقدس و احترام قرار می‌دهند، براساس نص دفاتر و اسناد، فرزندان و حرم از خاندان نادری به جناب آقا سید یعقوب ارادت داشته‌اند و برای حل مشکلات و طلب خیر و تقرب به محضرش می‌شافته‌اند، آنحضرت صاحب دوره و تجلی ذات بوده‌است؛ از جمله دراویش ایشان، درویش ذوالفقار معروف است که دفترش به یادگار مانده‌است و آقا سید یعقوب خواسته‌های باطنی نادرین را به وی ارجاع می‌داده است چنانکه معروف است؛ در عدم اطلاع از پیشروی لشکریان نادر در هندوستان برای آگاهی از احوال او و لشگریانش به (آقا سید یعقوب) متوسل می‌شوند، به درویش ذوالفقار رجوع می‌دهد و پس از طی کشف باطنی می‌گوید:

نـــــــویر	نـــــــمامان	مـــــــزگانیم بسدن نسویر نمامان
یعنی خال خاصان جمین چون جامان	خبر خیری جه نادر آمان	
ژ نن طبل عید شادی بشارت	پیشان نمانان نقش مزارت	

ولگه هندوستان دادن و غارت

مواچان بخشش کیکاوسی شن دوسی هزار فیل منگلو سی شن...^۱
بدین نشانه‌ها که مطابقت تام داشته، اعتقاد و اعتناء درباریان و دولتمردان و اهالی از هرسو بدان خاندان روز افزون می‌گردیده است، پس از شهادت ایشان، و بایی وحشتناک منطقه را دربرمی‌گیرد و اکثریت قریب به اتفاق خانواده آقا سید یعقوب، در این مهلکه جان می‌سپارند؛ جز طفل خردسال وی به نام (سیدعزیز) که توسط مادر به منطقه کوهستانی دالاهو و بریشاه قلعه‌خانی؛ که وی به زیستگاه عده‌ای از پیروان و مریدان و اهل و ثورق خاندان بوده‌است، فرستاده می‌شود و جان به سلامت می‌برد، سید عزیز؛ تا بلوغ و نشو و نما با صداقت مریدان پدر و متولیان املاک تیول نادری در منطقه می‌زیسته و نظر به جوانی و احترام متقابل با سایر سادات اسن و ارشد تواضع داشته است و از مزارع رستم علی بیوه نیچ و زمین‌های آبخورچشمه سید یعقوب و توتشامی و... امرار معاش می‌نموده و صاحب مهمانپذیر و گذران ایلی و درویشی بوده است، فرزندش سید کسی نیز به شیوه پدر روزگار می‌گذرانیده از تقرب به دستگاه‌زنده به علت‌ها اجتناب داشته، رسیدگی به امر مریدان در منطقه را به کوچیدن شیراز و... ترجیح می‌داده است. در اوایل قاجاریه سید منصور که ایام صباوت و نوجوانی را گذرانده بود به ظهور رسید؛ وی از بریشاه به منطقه بیوه نیچ قریه و یله عزیمت می‌نماید

۱۸- حضرت سلطان اسحق برزنجی‌ای

* فید نام حضرت سلطان اسحق برزنجی‌ای در متن شجره خاندان‌ها از آنجهت است که بزرگان هفتوا به اشاره آنحضرت به سیادت بارسان برگزیده شده‌اند و این امر موجب این سوء تفاهم شده است که رشته سیادت آنها به حضرت سلطان اسحق می‌رسد، در صورتی که در متن اصلی شجره خاندان سید خاموش واضح است که رشته سیادت آنها مستقل از سادات برزنجیه است.

دوم؛ اینکه بانوجه به تاریخ فوت حضرت شیخ امیر که ۱۱۲۵ هـ نوشته‌اند معاصرت با نادرشاه افشار اشتباه می‌باشد زیرا همانطور که می‌دانیم ظهور و سقوط جهانگشای افشار ۱۱۶۳- ۱۱۴۸ هـ می‌باشد، ظهور این دوره مربوط به عصر صفویه است اگر تاریخ مزبور (۱۱۲۵ هـ) صحیح باشد، اما چنانچه تاریخ مزبور حدسی باشد، توأنت ملاقات حضرت آقا سیدفرضی و نادرشاه افشار را قبول کنیم تاریخ ۱۱۲۵ هـ مردود است. ۱- دفتر درویش ذوالفقار، نسخه خطی / ولگه «آلکه» سرزمین.

و سپس به توتشامی محل آبایی خویش بازمی‌گردد و به همراه عده‌ای از سادات و پیروان آبادی روستای مزبور را تجدید می‌نماید.

از دوران زندیه تا قریب دهه دوم قرن سیزدهم یعنی؛ ۱۲۲۰ - ۱۲۱۰ هـ ق اوایل قاجاریه (پدر و پسر و نوه) آقایان؛ سید عزیز و سید کسی و آقا سید منصور عهده‌دار زعامت پیروان بودند؛ با تولد آقا سید حیدر (براکه) در ۱۲۱۰ هـ ق شیوهٔ قیادت خاندان دگرگون گردید و شکوه ایام حضرت ابوالوفا و سید خاموش اکابر و آقا سید یعقوب تکرار شد، در ایام سلوک که هنوز به چهل سالگی نرسیده بود؛ بزرگان صوفیه چون؛ معصومعلی شاه و نورعلیشاه و... از نعمة‌اللهیه و نقبای خاکساریه غلامعلی شاهی که یا در ذی توجه احمد پاشا حاکم زهاب بودند یا روزگار در کوه‌پایه‌های غربی را برای زاویه‌نشینی در نجف اشرف و کربلای معلی می‌گذرانیدند، محضرش را درک کرده از توجهاتش بهره یافتند، آقا سید حیدر (براکه)^۱ تا سن چهل سالگی را به مصداق سخن خواجه شیراز:

که ای صوفی شراب آنکه شود صاف که در شیشه بماند اربعینی

در ریاضت و سیر و سلوک می‌گذراند و در زاویه و آسیاب سید یعقوب در سراب توتشامی معروف به آسیاب بزرگ که هنوز پابرجا است و زیارتگاه معتقدان و پیروان است به روزه‌داری و خلوت‌گزینی می‌پردازد^۲، با مرگ فتحعلی شاه قاجار (۱۲۵۰ هـ ق) به مرتبه کشف و شهود می‌رسد و با الهام باطنی از زندگی صوری دنیوی چشم پوشیده، عمارت و دستگاه و مهمانیذیر را به اهل خانه واگذار نموده برای خویش خلوتخانه‌ای که اکنون به تکیه معروف و زیارتگاه معتقدان و پیروان است، تهیه دیده به انزوا و راز و نیاز با محبوب حقانی می‌پردازد، بنابه اعتقاد پیروان خاندان درگسترهٔ گوران، دالاهو، شاهو، شهرزور، و... مناطقی از آذربایجان و کرمانشاه و کنگاور و همدان و... را نیز شامل می‌شود؛ آخرین دوره تجلی پروردگاری و ظهور سلطان؛ دورهٔ آقا سید حیدر (براکه) است که در این زمان پردهٔ پندارها را پاره کرده مرکز تجلی حق می‌گردد و از هر سو معتقدان برای تجدید به محضرش می‌شتابند، که چهل تن به اسامی زیر تشکیل می‌شود؛

۱- آقا سید براکه (حیدر) ۲- درویش طهماسب ۳- سیدایاز ۴- سید خسرو ۵- سید رستم ۶- نوروز سورانی ۷- میرزا علی عباسوندی ۸- پیر ویس ۹- لاجین ۱۰- طهماسب گهواره‌ای ۱۱- خداوردی لرستانی ۱۲- فارغ کرمانشاهی ۱۳- کریم خلیل ۱۴- حیدر قلخانی ۱۵- شیرخان قلخانی ۱۶- عباس کزندی ۱۷- تیمور بانیارانی ۱۸- ولی ۱۹- نظر بروندی ۲۰- جوزه تفنگچی ۲۱- ملکعلی ۲۲- کریم گهواره‌ای ۲۳- حسینعلی چقاوری ۲۴- دوسته بیامه‌ای ۲۵- رستم کزندی ۲۶- رستم باباجانی ۲۷-

۱ - «براکه» برادر (که) نجیب و احترام است وجه تسمیه آنرا به دو گونه شنیده‌ام - یکی اینکه چون پس از مرگ برادر بهتر (سید حیدر) نام به دنیا آمده، بدین نام خوانده شده و به وی براکه گفته‌اند و دیگر اینکه در زمان تجلی و الهام همسر را از خویش رانده و او تقاضا کرده به عنوان خواهر روحانی در ایام الهامی باقی باشد و ایشان را (براکه) خطاب نموده است (۲) اما ذهن مؤلف بیشتر معطوف به نشانه باز (براکه) استاد ابن‌الفضات همدانی است.

۲ - این مکان چون محل نیت آقا سید براکه در مراسم عید خاوندکاری بوده است، رسم و آداب آن از آنزمان در محل مزبور برای خاندان حیدری و پیروان پابرجاست.

حیدر کچکبلی ۲۸- حسینعلی چقاوری ۲۹- صیفور ۳۰- بگمراد قلخانی ۳۱- خدامراد قلخانی ۳۲- درویش براخاص ۳۳- رضا علی بیامه‌ای ۳۴- غلام چقاوری ۳۵- شیرخان کوندی ۳۶- امام بیامه‌ای ۳۷- شاهرضا کوندی ۳۸- شکر گهواره‌ای ۳۹- حیدر پایدار ۴۰- کمر بیامه‌ای.

این پیران پاکباخته هر یک صاحب دفتر و سروده‌های الهامی ویژه‌ای هستند و به طور کلی دفاتر دوره حیدری روشنگر اسرار باطنی و مبشر ظهور حضرت صاحب عصر (عج) و رهایی جهان از نابودی زشتی‌ها و برقراری عدالت است و تا آینده‌های دور به دیده باطن شاهد گردیده و بازگو کرده‌اند. آقا سید حیدر (براکه) در اوج شکوه باطنی و اقتدار صوری در نهایت درویشی مشکل‌گشای نیازمندان و سپر ستم حکام و جباران بود، و مهمانپذیرش؛ هر که آید گو بیا و هر چه خواهد گو بگو... دوران سلوک باطنی آقا سید حیدر، همزمان با حکمرانی محمدحسین میرزای صاحب اختیار فرمانفرمای کرمانشاهان و سرحددار عراقین فرزند محمدعلی میرزای دولتشاه و سرکوبی سلیمان خان گوران و کوری و گریز وی به تبریز و پناهندگی به ولیعهد در تبریز بود، و در چنگ اندازی و تعدی، کشمکش بین شاهزادگان در منطقه پناهی جز تکیه ایشان برای مظلومان و ستم‌دیدگان نبود، سیدی بلندنظر و اهل باطن و با درونی سرشار از مهر که آئینه جمال یار بود و مصداق بارز کلام حضرت مولی‌الموحدين علی (ع) که؛ در عفو لذتی است که در انتقام نیست، او که معنی این لذت را چشیده و قاتل فرزند را بخشیده بود^۲ و قلندرانی تیرپرواز و آشنای محرم راز از محضرش برخاستند؛ درویش نوروز سورانی در یکی از سیرهای خود گوید:

حیدر آرزو حیدر تو رفیق رضای آرزو
نیشانه نه غیب کارخانه و شبو آمانه دیوان پی خلالت تو
نبافته جولان نساخته بی سو نه پیکای بی تان نسوخته بی سو
نقای یارم نوروشتن جه نو نخته ذره ذات یانه سید یاقو^۳
نوروز کالاباف کارخانه گوهر

استاد زاخاو دین تیغ جوهر

و تیمور بانیارانی^۴ دیده‌دار نخستین دیدار و عقاب شیرشکار عرصه قیام علویان در بیان شهود ذات در سروده‌های چلتنی که به سر منزل مقصود راه یافته بود؛ می‌گوید:

نسه خاندانسی شوقم گفتم نسر نه خاندانی
عجب خاندان صاحب نیشانی و تاقی نیشان ذره و شانی

۱ - برای آگاهی بیشتر رک: ابیات و طوایف کرمانشاهان، ج ۲ - همین مجموعه صص ۲۸۰-۳۱۸.

۲ - سید اباز از چهل نان و فرزند آقا در سانه‌های ناخواسته به دست مرید مغلول می‌شود و مرید اقدام به انتحار می‌نماید در کنار تعلق سید اباز، آقا به تیمار و پرستاری ضارب می‌پردازد، او را می‌بخشد و از تعدی دیگران به وی مانع شده حکم آزادی و ادامه سلوک و رسیدگی به وی را صادر می‌کند که؛ بدانید هر کسی مزاحم او باشد قاتل سید اباز خواهد بود.

۳ - بانو - معنوب مقصود نیای آقا سید حیدر است.

۴ - برای آگاهی بیشتر از احوال و قیام تیمور بانیارانی، رک: قیام و نهضت علویان زاگرس، ج ۲، ص ۱۴۷-۱۶۲.

صحبّت یارم نه درون بی جم
شوق یارستان بردم فره و کم
دیم بر جی بلور بی عیب بی غم
روان بیم نو برج در ساعت دردم
و انام اسم ذات، استاد محرم
دست و سینه وه سجده جم بردم
همت نه قاپی یار طلب کردم
خصاصان آگاه دار نحال دردم
آراسته قدرت قاپیش نه بلور
نسرای شاهی نشت نه دلی جم
یک وجه نه گوهر جای چل چرای شم
هردم مخیزا لیف مدا و هم
بلیل و آواز بر ز موات نو جم
پیر موسی وزیر وردار و قلم
یاران مزگانی دو سان خاطر جم
بیوت او بساط بُرّان دودم
باید بوانم شاه دادن هوشم
چون کوره آهن دایم نجوشم
تیمورم نبوی عطرش مدهوشم

سرمست یار بیم چو پروانه و شم
تا یا وام و پای خلوتخانه جم
نسرّتا و پاسازان و محکم
دیم قاپی کلید، مُهر اسم اعظم
قاپی گشاد بی شیم اودلی جم
ذره‌ی نه مایه حوض یاروردم
تا که زیاد بو شعور فردم
چون دفتر وانان و اچی پی مردم
چهار ملک ندور پایه‌ش مدادور
تخت نه زر سیم پا نه لال محکم
هر چرای ذره نورش‌ها نه دم
آفتا و نلاشان شوقش موی کم
و قتن پیدا بو پیر ترگس چم
دفتر بگیر و نه پای سبز علم
ظهور مولام شای صاحب کرم
یکرنگ و دو رنگ سواکی نه هم
جامی نشربت کوثر بنوشم
سرمستم شوق شای سفید پوشم
شوان تا ورو و آرزوشم^۱

با اظهار ظهور آقا سید حیدر (براکه)؛ ایام جلوس محمدشاه قاجار (۱۲۵۰ - ۱۲۶۴ ه.ق) آغاز گردید، و بازار صوفیه رونق یافت اما ایشان را اعتنایی به آن امور نبوده و در انجام رسالت باطنی خویش مشکل‌گشای یاران و طایفه‌سان بود، آوازه ظهورش از کران تا کران مناطق زیستی آل حق را دربرگرفت و از هر سو معتقدان به محضرش شتافتند، در این اوان مریدان به استمداد از باطن آن بزرگوار به تجدید حیات ایلّی گوران در سرزمین دالاهو و زهاب توفیق یافتند، سلیمان خان گوران در رکاب بهرام میرزای معزالدوله به منطقه بازگشت و پیروان در استقرار امنیت و سرکوبی شورشیان داد مردی دادند اما طولی نکشید و رود حاجی خان شکی و سپس محبعلی خان ماکویی حکمرانان ستمگر کرمانشاهان که از بطانه‌های حاج میرزا آغاسی بودند عرصه بر اهالی تنگ کرد، در ایام سلطنت محمدشاه (۱۲۶۴ - ۱۲۵۰ ه.ق) حاجی خان شکی حکمران سختگیر و متعصب کرمانشاهان در سزای بی ادبی خویش در استقرار کردند، به یاری پیروان این خاندان و همکاری سایر

۱ - دوره چلنتی، نسخه خطی. گرچه در پژوهشی حاضر قصد ورود در مسائل اصطلاحی و اعتقادی و مقامات باطنی نیست اما این اشعار که هر کدام رساله‌ای مستقل در تفسیر و تعبیر می‌طلبد و از زبان دو تن از مشاهیر برجسته و تاریخی اهل حق «آل حق جباری شده، هر کدام سندی معنی و گویند در معرفی خاندان حضرت حیدری است.

ایلات و سران به پاداش اعمال خود رسید و تنبیه گردیده جان بر سر فساد خویش و عدم توجه به نصیحت و موعظه حیدری نهاد.^۱

در ایام تصدی میرزا تقی خان امیرکبیر (۱۲۶۸ - ۱۲۶۴ ه.ق) تبلیغ و ترویج ظهور و طی روال طبیعی صوری و معنوی در بطن و صدر خاندان در اوج بود با مرگ امیرکبیر و صدارت میرزا آقاخان نسوری صدراعظم و انتصاب امامقلی میرزا عمادالدوله (۱۲۹۲ - ۱۲۶۸ ه.ق) به حکومت کرمانشاهان، زمان بروز و اعلام باطنی تیمور بانیارانی از مریدان چهل تنی حیدری (۱۲۶۸ ه.ق) فرا رسید^۲ و اگرچه آقا سید حیدر (براکه) وقت را مناسب اظهار نمی دانست، اما مرید لبریز که منصوروار دار خویش بردوش می کشید، توان اقامت در جسم فانی به پایان رسانیده، جان بر سر این سودا نهاد و مظهر گردانید.

ناصرالدین شاه قاجار (۱۳۱۳ - ۱۲۶۴ ه.ق) در ۱۲۸۷ ه.ق عزم زیارت عتبات عالیات کرد و از طریق همدان و کرمانشاه راهی عراق عرب گردید، حکام و امرآ و فرماندهان و بزرگان از آذربایجان تا خوزستان در این استقبال مشارکت جسته در کرمانشاه میهمان عمادالدوله حکمران بودند و تا کنگاور به استقبال رفتند که گزارش آنرا در ضمن وقایع حکومت امامقلی میرزا (عمادالدوله) در همین مجموعه به تفصیل آورده ام^۳؛ اما در این دیدار و استقبال و ملاقات ها نشانه ای از آقا سید حیدر و باران چل تنی به چشم نمی خورد، ظهوری که در این برهه زمانی، اوج شکوه صوری و معنوی خود را داشت بآبی اعتنایی تمام به فرمانروای مطلق العنان و مالک الرقاب کشور، تداعی این بیت کرد که:

درویش به صدا فسر شاهی نفروشد یک موی از این کهنه کلاه نمدی را...
سه سال پس از این واقعه آقا سید حیدر (براکه) در سال ۱۲۹۰ ه.ق به دیدار یار شتافت^۴ و آقا سید رستم؛ فرزند آقا سید ایاز که پدر و پسر هر دو از چلتنان ظهور بودند و چنانکه آمد؛ سیدایاز در اتفاقی مقدر دون گردانید و به شهادت رسید، فرزند ارجمندش آقا سیدرستم به اشاره حضرت حیدری، مستند نشین تکیه گوران گردید، این علوی نوحاسته که در عنوان شباب بود، با مادر و عموی خود زندگی می کرد، طولی نکشید که عموی ایشان (آقا سید مراد) نیز درگذشت و سرپرستی کلی خاندان به عهده آقا سیدرستم محول شد، از آغاز عزم به زندگی درویشی و تجرد داشت، آنانکه

۱ - تاریخ مفصل کرمانشاهان، ج ۴، ص ۳۳۰.

۲ - برای آگاهی بیشتر، رک: قیام و نهضت علویان زاگرس، با تاریخ تحلیلی اهل حق، ج ۲، ص ۱۶۲ - ۱۴۷.

۳ - برای آگاهی بیشتر، رک: تاریخ مفصل کرمانشاهان، ج ۴، همین مجموعه، صص ۳۲۸ - ۳۵۴.

۴ - حدیث رحلت آقا سید حیدر نیز شنیدنی است، روز قبل از واقعه در ایوان تکیه بیت خواجه شیراز را زمزمه می کرد؛ بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم... و در انتظار سید مهرباب بر به خانی بود؛ سید محراب به آستان تکیه رسید و پس از سجده و زیارت... پدر صحو و شوق و پا به سهو در حین عبور با آقا برخورد می کند و ایشان از ایوان به سنگ فرش مقابل سقوط می نماید و دچار ضربه مغزی می شود، فوراً سید مهرباب را آزاد می کند و دستور عدم مزاحمت می دهد و از دهر جهان درمی گذرد و مظهر می گرداند.

محضرش را درک کرده‌اند؛ از هر مذهب و آئینی که بودند بر صفا و صداقت و جمال و کمال و درستی این بزرگ اتفاق دارند، درخشان و پرمهر چون خورشید دالاهو، خدمتگزار و سپاسدار و متواضع در اوج قدرت صوری و معنوی، مریدان در هر فرصت بدین نکته اصرار داشتند که درویشی با تأهل زینده مسندنشین خاندان است که چراغ تکیه و آستان روشن بماند و رشته خاموش به خاموشی نگراید اما او که مهار نفس را در عنان کشیده بود، توجهی به آینده‌نگری دوستداران نداشت که... (کار ملکست آنکه تدبیر و تأمل بایش)؛ به هر حال پس از گذشت یک دهه حاج سیاح محلاتی، معروف وارد منطقه گردید؛ او در خاطراتش در این باره می‌نویسد:

(... سید رستم جوانی است، هنوز متأهل نشده است، می‌گویند این مسند به ارث به او رسیده، پدرش سیدایاز بوده و جدش سیدبراکه است که از تقوی و اخلاق او حکایت‌ها می‌کنند و کرامات زیاد به او نسبت می‌دهند، الحق اخلاق او کراماتی است که می‌گفته است (در عفو لذتی است که در انتقام نیست) معروف است؛ که نابکاری به غرض، شب سید ایاز را می‌گشت، سید براکه مطلع شده فوراً آسیبی به او می‌دهد و می‌گوید: (فوری بگریز که اگر بمانی صبح کشته می‌شوی) قاتل می‌گریزد. صبح مردم مطلع شده می‌خواهند، تعاقب کنند، سید مانع می‌شود و می‌گوید: (اینجا امتحان خدایی است)؛ من نباید اکتفاء کنم به اینکه به حيله مال مردم را نخورم، باید به بلا هم صبر نمایم.



(تصویر شماره ۹) از چپ؛ شیخ الملک، سردار مقتدر سنجایی، آغا سید رستم، سید بهرام، حاج مراد بیگ، سید عزیز، کدخدای اعظم تکیه سید رستم را هم دیدم که عمارت و مسیعی بود از گل بنا شده هر کس وارد می‌شد؛ بی‌سؤال

و جواب مهمان بود.

مردم آن اطراف سید رستم را می‌پرستند، چون جوان زیبایی بود و عیال نگرفته، تمام مریدان از این بابت نگران بودند و می‌خواستند که از او ولدی به وجود آید، از من خواهش کردند که به او تکلیف کنم؛ زن بگیرد. احدی جرئت نداشت این حرف را بگوید. من با او مذاکره کرده، واداشتم که دختری که مریدان از خانواده‌های که معین کرده بودند، تزویج کند. مردم این را دیده از من بسیار خشنود شده دعا می‌کردند.^۱ [سپس با (فاطمه خانم) صبیۀ عزیزخان منشی کلهر ازدواج کرد.]

ایام مسندنشینی و تکیه‌داری آقا سیدرستم از ۱۲۹۰ ه‍.ق آغاز و تا ۱۳۴۳ ه‍.ق = ۱۳۱۳ ه‍.ش ادامه داشت و همزمان با وقایع سیاسی و تاریخی متصل و مستمری بود؛ از جمله چون در سال ۱۲۹۹ ه‍.ق نقاط غربی کشور در تقسیمات سیاسی نفوذ روس و انگلیس عهد قاجاریه به مسعود میرزا ظل‌السلطان واگذار گردید؛ فساد و تباهی و فشار بر کشاورزان و رعایا و مظلومان از حد گذشت، و دست‌نشانندگان ظل‌السلطان؛ ناصرالملک و حسام‌الملک همدانی و... ستم از درجه قبول و تحمل اهالی گذرانیدند، در ۱۳۰۰ ه‍.ق آقا سیدرستم، بر علیه او و دستگاهش اعلام قیام مسلحانه کرد و درواقع او را از کرده خویش پشیمان ساخت و در این راه زعامتی مقبول و رسالتی مطلوب به منصب ظهور رسانید؛^۲ در نهضت مشروطیت همچون قائدان راستین بی‌اعتناء به هرکس و هرجا، طرفدار حقیقت و حقانیت و در رسیدگی به ضعیفان و بینوایان که طعمۀ هرج و مرج و لشکرکشی‌ها و خونریزی‌های سالارالدوله و بختیاری‌ها بودند، جد بلیغ داشتند و با تمام نفوذ کلام در بین ایلات و طوایف هیچگاه اشاره ابوالفتح میرزا سالارالدوله را به چیزی نگرفت، و اعتنایی به القاب و عناوین بی‌محتوا و صدتایکفاز او ننمود و بدین جهت در سراسر آثار و یادداشت‌های این بزرگه نامی و نشانی از این بزرگ عاقبت‌اندیش نیست. اما بعکس روش عدم توجه به درگیری و زد و بندهای داخلی چون پس از انتقال سلطنت استبدادی به مشروطه با طی دو سه سال آتش جنگ جهانیگیر اول شعله‌ور گردید؛ و خطر تجزیه ایران و مسئولیت حفظ نوامیس اجتماعی و ملی و میهنی روی نمود، خاندان حیدری به قیادت آقا سید رستم و استظهار گسترۀ چشم‌گیر پیروان و معتقدان در مقابل خصم متجاوز قدم‌دنگی علم کردند آنچه را که تواریخ و منابع مربوط آورده‌اند، و در همین مجموعه به تفصیل آمده است^۳ و اما آنچه شاهدان عینی نقل می‌کنند، این‌که:... (در موقع ورود قشون عثمانی به کرد، خارج از محدوده قصبۀ مزبور، سید حاجی حاتم پدر سید والی مشغول آبیاری سیفی جات بود که با مقدمۀ الجیش ستون عثمانی برخورد می‌کند و به سبب بی‌توجهی به مزارع و پایمالی کاشته‌ها، دعوا در می‌گیرد و کشاورزان آن حوالی چون از درگیری مطلع می‌شوند، به کمک

۱. خطرات حاج سراج، ص ۲۳۰.

۲. برای آگاهی بیشتر، راجع ایلات و طوایف کرد، نشانگان، همین مجموعه، صص ۳۹۷ - ۳۹۲ / با: قیوم و نهضت خنوبان راخریس.

۳. صص ۱۶۲ - ۱۶۳.

۴. الف: جغرافیای تاریخی و تاریخ تفصیل فرمانشاهان، ج ۲، ص ۷۵۹ - ۲۹۵ / همان ج ۵، ص ۸۳۶ - ۷۸۰.

می‌شتابند، در نتیجه، سربازان مزبور را به قتل می‌رسانند، خبر کشتن آنان به فرمانده ستون تحت امر (بهاء‌بیگ) می‌رسد و حسین رؤف بیگ فرمانده ستون اعزامی دستور حمله به کردند و نهب و تخریب و قتل و غارت را صادر می‌کند، در این حمله تعدادی از طرفین کشته می‌شوند و کردند از سواران گوران و سنجابی استمداد می‌طلبند، شعله جنگ زیانه می‌کشد، اهالی گوران و سنجابی به اشاره آقا سید رستم و به اقتضای غیرت وطن‌خواهی و پاسداری از کیان ملی و مذهبی به یاری اهالی کردند می‌شتابند، و خاندان حیدری اکثریت قریب باتفاق در این مقابله دفاع شرکت می‌جویند؛ آقا سید رستم و فرزندانش آقا سید نورالدین و آقا سید شمس‌الدین، سید عزیز و پنج فرزندش سید جمشید، سید نعیم، سید فرج، سید علی، و سید فتح‌الله و برادرزاده‌اشان سید محمود، نیروی کمکی اعزامی را فرماندهی می‌کردند. ابتدا در موقع حرکت عده پیشقراول داوطلب به منظور استقرار در ارتفاعات پشت کردند به سرپرستی چهار تن از فرزندان سید عزیز و سید محمود اعزام می‌شوند که قبل از طلوع آفتاب سنگر بگیرند و گروه‌های کمکی نیز متعاقباً بدان‌ها ملحق شوند، پیشقراول‌ها خود را به محل موعود می‌رسانند و با طلوع آفتاب ستون‌های عملیاتی عثمانی حمله‌ور و با سلاح‌های مدرن روز وارد عمل می‌شوند، عدم زمان و امکان فرصت حضور به موقع کمکی‌های را سلب می‌کند، عثمانی‌ها به طرف سنگر پیشقراول‌ها پیشروی می‌نمایند، بدین نیت که با تصرف ارتفاعات راه‌گزیز اهالی را به سوی گوران مسدود نمایند و با محاصره آنان به غارت و قتل عام اقدام نمایند. در صعود به محل استقرار یاران به فرماندهی سادات حیدری، جنگ سخت و خونینی آغاز می‌گردد، کینه مهاجمین و غیرت مدافعین موجب کشتار اکثریت طرفین می‌شود، اما نیروهای کمکی عثمانی با استفاده از امکانات و... به موقع خود را به منطقه عملیاتی می‌رسانند و گروه‌های یاریگر گوران از اقدام و حضور باز می‌مانند، ستون کمکی عثمانی، در دو موضع یکی به سوی گروه تازه رسیده حریر که به یاری رسیده بودند، تغییر موضع می‌دهند و بخش دیگر با بقایای پیشقراول گوران وارد جنگ می‌شوند، نزدیکی موضع و اتمام مهمات جنگ مسلحانه را به میدان نبرد تن به تن تبدیل می‌نماید، افراد گوران و اهالی حریر با خنجر و قداره و سربازان عثمانی با سرنیزه و نارنجک وارد عمل می‌شوند بطوریکه هردو نیروی مدافع و مهاجم به صورت کشته و زخمی از پای درمی‌آیند، اما این مقابله موجب عبور اهالی و سالمندان و کودکان و زنان محل از تیررس قوای مهاجم عثمانی و رسیدن به نواحی امن می‌شود. معروف است که مرحوم سید محمود حیدری تنها بازمانده پیشقراول گوران در جنگ تن به تن یک تنه با کشتن و زخمی نمودن چند تن، حلقه محاصره را گشاده از تیررس آنان می‌گریزد.

در این نبرد به یادماندنی و ایثارگرانه که معانی لطیف غیرت، جمعیت، یاری، همسایه‌داری و پاسداری از کیان ملی و مذهبی و اعتقادی در آن نهفته است، سید جمشید و سید نعیم و سید فرج حیدری فرزندان سید عزیز حیدری، شربت شهادت نوشیدند، و برای خود و خاندان حیدری افتخاری ابدی آفریدند.

پس از شهادت این رزمندگان حقانی، بسیج عمومی و استواری و نستوهی در حرکت منطقه‌ای

اوج گرفت و ایلات و طوایف که در این بُرهه به یاری آمده بودند، به قیادت آقا سید رستم به حدی پایداری و استقامت کردند و با ترتیب جنگ‌های نامنظم ستون‌های اعزامی دشمن را به ستوه آوردند که اشغالگران عثمانی مجبور به تخلیه کردند شدند و برای مبادله اجساد و اسرا به مذاکره پرداختند و ختم غائله گردید اما از آنجا که پیروان و مریدان از ایلات، هر نیروی بیگانه‌ای به هر اسم و رسم را داخل کشور تحمل نمی‌کردند، در هر فرصتی با ضربه‌های مقطعی، به نابودی خصم اهتمام می‌ورزیدند؛ در این بُرهه اشارات رهبر مذهبی آقا سیدرستم حیدری و فرماندهی و شجاعت و وطن‌دوستی سرداران سنجابی به ویژه علی اکبرخان سردار مقتدر و بهرام خان یاور گوران کارسازی‌ها کرد.^۱

آقا سید رستم؛ در زمان حیات فرزند ارشد خود، آقا سید نورالدین رابه تصدی تکیه و دستگاه و رسیدگی به امور مریدان معین نمود، آقا سید نورالدین از جوانمردان، سخی الطبع و گشاده‌روی و مهمان‌نواز که در منطقه به حاتم طایی شهرت داشت، و صبیۀ محمدعلی خان گوران حکمران کرد را به همسری برگزیده بود و پس از درگذشت ایشان همسری از اهالی بیامه گوران برگزید و روزگار به فتوت و ادارهٔ املاک و حل مشکل افراد می‌گذراند، این انتصاب در ۱۳۱۱ هـ ش در زمان حیات آقا سید رستم انجام گرفت، اما پس از مدتی، آقا سید نورالدین مسئولیت سنگین تصدی را نپذیرفت، پس آقا سید شمس‌الدین حیدری (۱۲۷۳ - ۱۳۲۷ هـ ش) مأمور تکیه‌داری و رسیدگی به امور پیروان و معتقدان گردید.

حجرات متعدد تکیه توتشامی زمستان هر سال، پناه و ملجاء فقرا و بینوایان بود که از هر سو با هر قومیت و مذهب و زبان (کرد، فارس، ترک، عرب) روی امید به آنجا آورده و فصل زمستان و سرما را با پذیرایی و استفاده از منزل و مأوای گرم و لوازم و پوشش اهدایی لازم تا اوایل بهار سپری می‌کردند، و در حیطه تکیه مراسم عید نوروز را با هدایای (آقا) برگزار و سپس با تأمین هزینه سفر هر کدام رو به دیار خود می‌نهادند چه زندگانی‌ها که در این جمع به همت این بزرگ بنا گردید و چه افراد بی سرپرست که حمایت شده، زندگی دوباره یافتند. این آئین تا سال‌های اخیر همچنان ادامه داشت، حاج سیاح در این نکته اشاره‌ای دارد که: (در تکیهٔ او [آقا سید رستم] یک نفر از مریدان آقاخان مقیم بود، گفتند: «این مرد سالهاست که در اینجا است، به هر حال وضع سید خوش‌آیند بود و برای من [حاج سیاح] عبا و رشتۀ درویشی به میرزا قاسم داده بود.»^۲ در زمان حیات آقا سید رستم؛ مشهور است که (ایشان) اکثر شبها را به سرکشی و بازدید و همشینی با فقرا و بینوایان میهمان می‌گذراند و به استماع سخنان آنان می‌نشست و گاه با لباس مبدل به ترتیب بخاری و غذای حُجرات رسیدگی می‌نمود، و شب هنگام حجرات درویش را که در سلوک بودند و از حجره‌های



(مصور شماره ۱۰) آقا سید رستم جندری، گوران

نوانخانه بینوایان و فقرا مجزا بود به رسیدگی و رویت و ریاضت و ذکر و فکر آنان توجه و دقت می نمود.^۱

۱ گزارشی که در ایام تصدی آقا سید رستم به عهد حکومت فرمانفرما و عباس میرزا سالار لشکر فرزند او درباره این خاندان تهیه شده می نویسد: دیگر از آنها، ابراهیمی می باشد که به آقا سید ابراهیم و اولاد وی ارادت دارند، این سید ابراهیم نیز از هندوستان به اینجا آمده در مزرعه نوشامی، یک فرسنگی گهواره که خاک گوران است، اقامت نموده، طوایف گوران و کرند و بیوبنچی و سنجایی و طایفه منشی کلهر و چند خانوار از میرعزیزی کلهر و زارع و شبان به ایشان ارادت پیدا نموده و کشف و کرامات عدیده از وی دیده شده. بعد از فوت آقا سید ابراهیم، آقا سید یعقوب، پسرش و همچنین آقا سید براه که پسر آقا سید یعقوب که بسیار شخص بزرگوار و با

عاقبت پس از عمری شکوه صوری و معنوی و خدمت و تواضع انسانی و مبارزه ملی و مذهبی و میهنی به دیدار یار شتافت و اسطوره شخصیت او تندیس اندیشه پیروان و مسندنشینان گردید و در بهار ۱۳۱۳ هـ.ش به ابدیت پیوست.

آقا سید شمس‌الدین حیدری (۱۲۷۳ - ۱۳۲۷ هـ.ش) خلف‌الصدق پدر و آئینه تمام‌نمای کمالات آن جناب بود، قیادت آقا سید شمس‌الدین به سبب فترات اوضاع داخلی عشایر غرب که شرح مفصل آنرا در بخش ایلات و طوایف مجموعه حاضر آورده‌ام، جنبه ایللی و مذهبی داشت زیرا علاوه بر قابلیت و قیادت خود؛ صبیحه حسین خان سردار معظم گوران را در حباله نکاح داشت و نظر به نفوذ کلام در بین اهالی منطقه، محل رجوع و رتق و فتق امور و حل معضل عشایری و شهری از هر تیره و طایفه بودند، زمان انتصاب ایشان همزمان با اوج قدرت پلیسی رضاشاه بود و به منظور تضعیف طبقه علماء و مبانی اعتقادی اسلام و کشانیدن عامه مردم به سوی فرهنگ اعتقادی و اعتباری اروپا، محفل‌های متعدد بهائیت و مبلغین و مسیونرهای بین‌المللی از مسیحیت با پشتوانه محکم حکومت، در این مقطع رو به منطقه آورده با ایجاد جاذبه‌هایی چون بیمارستان، بهداشت عمومی، تحصیل رایگان السنه اروپایی و... به نشر و بخش رسائل و کتب مربوطه پرداختند، و با برداشت‌های صوری و سطحی از آئین گوران و مشرب اهل حق = آل حق منطقه گوران و... را آبشخور مناسبی برای اهداف خود تشخیص داده بودند و مدام در قلمرو مزبور تردد و فعالیت داشتند؛ آقا سید شمس‌الدین که نهایت احترام و مراقبت را در رعایت و پذیرش آنان مبذول می‌داشت، اما با دقت و نگهداری و تعالیم و توجه معنوی و صوری، با عملکردی حکیمانه و مستدل چنان در پاسداری و حراست از آئین اجدادی اهالی و رسالت آبایی خویش موفق گردید، که در سراسر قلمرو گوران و گستره وسیع معتقدان و پیروان با تمام جاذبه‌ها و امکانات و تبلیغات آن مراکز و محافل حتی یک مورد گرایش به اندیشه و آئین‌های مزبور، چهره ننموده و اعلام نگردید و به ناچار با ناکامی از حیل و دسایس، از تلاش خود بهره نیافته پس از مدت‌ها فعالیت، منطقه را ترک کردند و این منطقه ژرف که با پذیرش و اجازه به جبهه مخالف فکری، میدان فعالیت داده می‌شد و پس از اقدام مأمور با تمام برتری‌های تبلیغی و دارابودن تمامی امکانات معذور از نیل بخواسته، عقب‌نشینی می‌نمود، برای مراکز و محافلی که به توفیق امر ایمان داشتند و خود را در برج تعالی تبلیغ مسلط می‌دانستند، بسیار شگفت‌انگیز بود، آقا سید شمس‌الدین؛ که در مدیریت و برنامه‌نظمی خاص داشت، در این بُرهه به استنساخ و گردآوری و نگهداری، دفاتر یاری به ویژه دوره چلتنی اشاره نمود و خزانه دفاتر به درستی و صحت و سلامت در ایام تصدی ایشان فراهم آمد و صیانت گردید، بطوریکه از جمله نسخ اصح و قابل اطمینان از کلام‌ها و دفاتر را می‌توان در نسخه‌های

نفسی بوده، نکه و خانقاه داشته و همین داعیه را کرده‌اند. حالا هم آقا سید رستم، پسرزاده همان سیدبراکه در مزرعه توشامی نکه و خانقاه دارد و صاحب داعیه می‌باشد... هرکس به وی وارد شود پذیرایی می‌نماید.

ر.ک (مجموعه استاد عبدالحسین میرزا فرمانفرما، ۱۳۴۰ - ۱۳۲۵ هـ.ق، به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی)، سیروس

سعدوندیان، ج ۲، ص ۷۹۰.

فراهم آمده به دستور ایشان، دانست.



(نصیر شماره ۱۱) آقامیدشمس الدین حیدری گویان

علاوه بر مناطق کرمانشاهان، همدان، کردستان، و شهرزور و... تعدادی از پیروان خاندان حیدری

ساکن آذربایجان هستند؛ چنانکه حاج سیاح می‌نویسد: ... (ماکو) در غازیان منزل کردیم، جای بدی نبود در آن دهات مریدان سید رستم که در کردند [گوران] است، بسیارند و به زبان کردی هم تکلم می‌کنند...^۱ در تصدی ایشان این پیروان نیز همانند سایر مناطق در معرض تبلیغ و سرپرستی فرستادگان تکیه تویشامی قرار گرفتند، اعتقاد و اعتناء معتقدان به حدی بود که آرمان‌های معنوی و دستوری مبلّغ مزبور را نصب‌العین قرارداده؛ و سرخابی‌های تبریز در جامعه علویان اهل حق به وجود آمدند.

محضر آقا سید شمس‌الدین، مجمع صاحبان هنر و فرهنگ به‌ویژه هنر موسیقی بود بسیاری از استادان برجسته آن عصر برای درک آن مجمع راه‌های طولانی را با تقبل زحمات طی کرده در آن جمع آرامش می‌یافتند و از سرچشمه بکر نغمات باستانی و آئینی کهن بهره می‌گرفتند؛ درویش حسن خراباتی و فرزندش درویش نعمت خراباتی که سیر دست‌پروردگان آنان از شاخصه‌های موسیقی اصیل ایران در جهان امروز شناخته شده‌اند، چون شهرام ناظری و... همچنین تنبورنوازان چون؛ میرزا صیدعلی کفاشیان که علی‌اکبر مرادی ادامه مکتب و شیوه تنبورنوازی اوست^۲ و... از شیفتگان و حاضران مجمع هنری ایشان بودند، آقا سید شمس‌الدین خود در هنر موسیقی و سایر فنون به ویژه سازهای اصیل و مخصوصاً ساز مقدس تنبور استادی تام و تمام داشت، و هیچگاه بدان متظاهر نبود.

در وقایع شهریور یکهزار و سیصد و بیست که قیادت سیاسی و مذهبی گوران را برعهده داشتند، و از شدت فشارهای پلیسی و خفقان دیکتاتوری دوران پهلوی باسقوط رضاشاه؛ عشایر در نقاط مختلف کشور سر به شورش برداشته به پادگان‌ها و پاسگاه‌ها حمله کرده و اقدام به تسویه حساب با نظامیان و خلع سلاح و ایداء و کشتار آنان نمودند، در منطقه گوران با تمام عملیات سرکوبگرانه نظامیان در زمان قدرت، پس از ورود متفقین و خلع شاه از سلطنت و دگرگونی اوضاع، هزاران نظامی پادگان‌های مرزی از افسر و سرباز و درجه‌دار و... گرسنه و درمانده و سرگردان تحت حمایت و پذیرایی و توجه آقا سید شمس‌الدین قرار گرفتند و نه تنها خلع سلاح نشدند، بلکه با حفظ تمامی امکانات و تسلیحات بدون فقدان یک فشنگ پس از روزها اقامت و پذیرایی تا حوالی شهر کرمانشاه بدرقه و حفاظت شدند و خود را به ستاد فرماندهی رسانیدند در صورتی که در مناطق دیگر جان و مال و اسلحه بسیاری از آنان نابود گردید و آنانکه جان بدر بردند عریان و گرسنه و مجروح در راه‌ها و روستاها پراکنده بودند، این حمایت و اقدام ملی و مذهبی از نفوذ کلام، اقتدار ایشان و اعتقاد اهالی نسبت به مسندنشین مزبور نشأت می‌گرفت و در قدرت دیگر نمی‌گنجید.

پس از شهریور ۱۳۲۰ با روی کار آمدن انگلیس‌ها و حضور ناخوشایند نظامیان و مأموران سیاسی آنها در ایران، به جهت صیانت از قوای نظامی کشور و ایجاد سد در مقابل تبلیغ بیگانگان و

۱ - خاطرات حاج سیاح، ص ۲۶۱.

۲ - رک: جغرافیای تاریخی و تاریخ فصل کرمانشاهان، همین مجموعه، فصل موسیقی صص ۳۶۹ - ۳۶۲.



(تصویر شماره ۱۲) درویش حسن خراباتی

عدم همکاری با نیروهای اشغالگر، آقاسید شمس الدین و نزدیکانش قریب دو سال به تهران تبعید شدند.

آقا سید شمس الدین حیدری گوران در ۱۳۲۷ شمسی به سن پنجاه و چهار سالگی به سرای باقی شتافت و به قافله پیشینیان خود پیوست و نامی که همواره قرین عزت و سرافرازی است از خود به یادگار گذاشت، او که در طی چهارده سال مسندنشینی خود منشأ خدمات و اصلاحات و اقدامات خیرخواهانه و انسانی فراوان بود، بلا اعقاب زیست، بنابراین برای باردوم آقا سید نورالدین عهده‌دار



(تصویر شماره ۱۳) آقا سید نورالدین حیدری گوران

منصب تکیه دار خاندان گردید که پس از یکسال انجام این مهم را به یگانه فرزند ذکور خود آقا سید سیف الدین حیدری واگذار نمود، و خود در سال ۱۳۳۶ شمسی بدرود حیات گفت، آقا سید سیف الدین نیز طولی نکشید که منصب را به فرزند ارشد خویش آقا سید نصرالدین حیدری مسند نشین کنونی واگذار نمود و خود در دی ماه یکهزار و سیصد و شصت و شش در کرمانشاه درگذشت و جنازه اش با تشییع کم نظیری از سوی پیروان و اهالی به توتشامی انتقال داده شد، بنا به اوضاع زمانی و خلیقات فردی و روند بی چون و چرای تاریخی نظر به تحویل و عدم تمایل هریک از این دو مسند نشینان (آقا سید نورالدین و فرزندش آقا سید سیف الدین) از غروب و افول حیات آقا



(نصیر شماره ۱۲) آقا سید نصرالدین حیدری گوران

سید شمس‌الدین تا انتصاب آقا سید نصرالدین را باید ایام فترت تصدی در تکیه حیدری گوران شمرد، اما نظریه شرایط ذاتی و اقتضای تربیت معنوی و توجه باطنی پیشینیان صاحب نفس که سیر نشیب و فراز صوری و معنوی آنان را از آغاز تا این هنگام از نظر گذراندیم؛ مستدشینی و تکیه‌داری آقا سید نصرالدین؛ موجب بازگشت سیاق سابقه و انسجام امور و ترتیب رسیدگی به پیروان و برنامه تعلیمی یاران و حضور دفتر خوانان و کلام دانان و تردد هنرمندان و ایجاد امور رفاهی برای معتقدان و زوار گردید، پیروان سالمند به تأیید و تکرار در تصدی ایشان، خود را در قیادت (آقاسیدرستم و آقا سید شمس‌الدین) احساس می‌کنند، تکیه توتشامی گوران در این دوره یکی از مراکز مهم و مقدس و مورد توجه علویان اهل حق = آل حق بشماراست، در مراسم مختلف سال پیروان و معتقدان و دوستان از اقصای نقاط کشور عازم زیارت سلطان سید احمد علوی (بابایادگار) و مقدسات توتشامی گوران می‌شوند، و در نهایت نظم و مدیریت، اسکان یافته در مهمانپذیر تکیه پذیرایی می‌شوند، اقدامات فرهنگی از تشکیلات اعتقادی به شیوه ایام تصدی آقا سید شمس‌الدین، انجام گرفته و دفاتر و کلام و منابع آئینی از هرسو جمع‌آوری و تنظیم و تکثیر

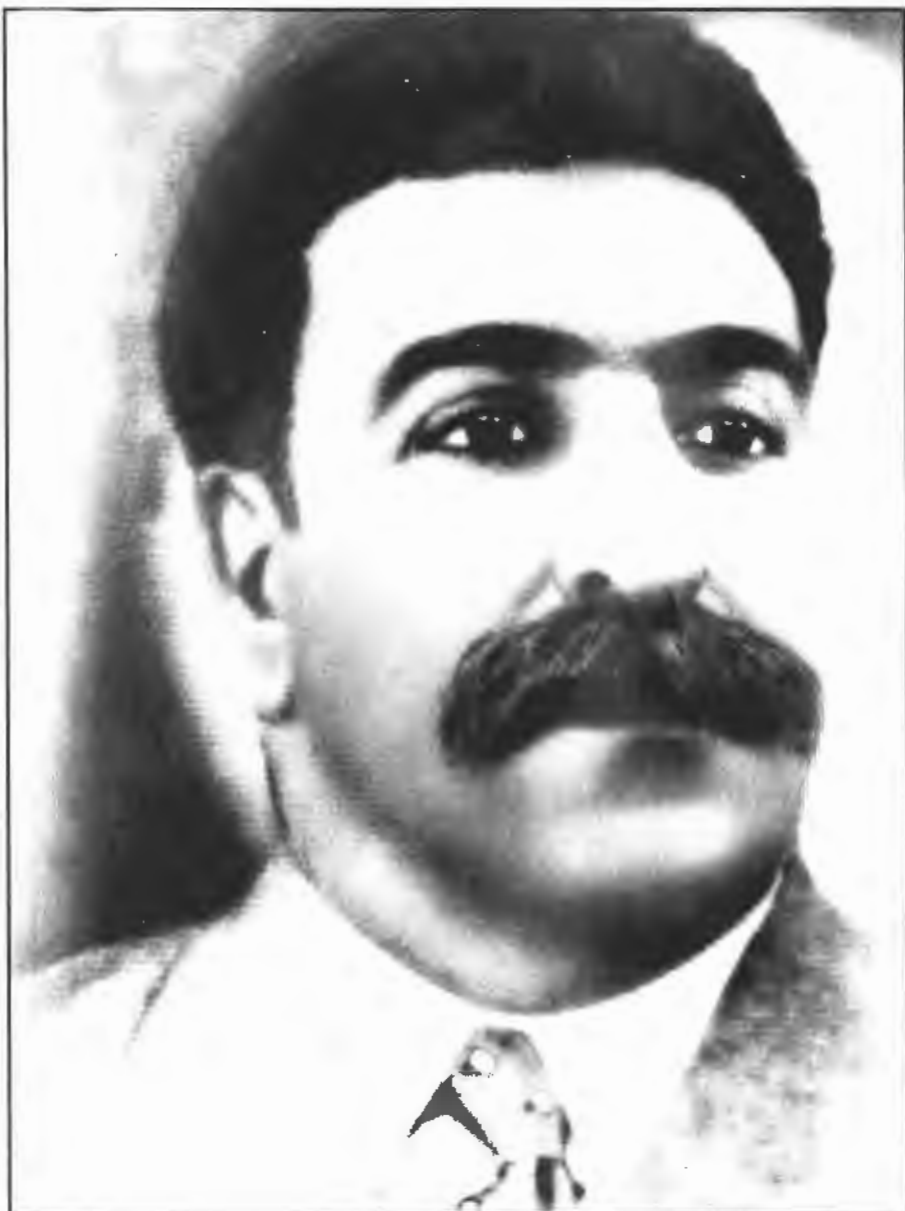
گردیده است و کمبودها و مسامحه‌های ایام فترت به نحو احسن جبران و بلکه کامل و میزان تام و تمام یافته است. آقا سید نصرالدین همچون مسندنشینان برجسته پیشین در مقابل مسائل روز با حرکات به موقع و جبهه‌گیری مثبت و سازنده، نقش ارزنده‌ای ایفاء کرده است، در آغاز و اوج‌گیری انقلاب اسلامی ایران تا پیروزی انقلاب و پس از آن آقا سید نصرالدین یگانه قائد مقبول از جامعه علویان اهل حق = آل حق بود که با صدور اعلامیه‌هایی گسترده وسیع پیروان را در جهت همبستگی و همراهی با امواج انقلاب و اتحاد ملت به سوی پیروزی رهنمون گردید، و در نفاق افکنی و تحرکات دشمنان بعد از پیروزی انقلاب با اقدامات داخل و خارج از حیطه اجتماعی پیروان به نحوی منطقی و آگاهانه گام برمی داشت و در این راه زحمات و رنج‌های فراوان دید، در ورود حضرت امام خمینی (ره) با همراهی بزرگان و سادات علوی اهل حق = آل حق به دیدار امام شتافت و مورد توجه و تفقد و عنایت آنحضرت قرار گرفت. مجموعه اعلامیه‌های صادره ایشان در دوران انقلاب اسلامی از اسناد مهم و قابل توجه در تاریخ یارسان به شمار می‌رود و نشانگر موضع‌گیری‌های جامعه علویان اهل حق = آل حق در مسائل سیاسی، مذهبی و اجتماعی ایران شمرده می‌شود.

در شعله‌ور شدن جنگ تحمیلی، آقا سید نصرالدین و پیروان چشم‌گیر او از بازوان توانمند ستاد جنگ‌های نامنظم و بسیج عشایر بودند که در طی هشت سال با اهداء شهدا و حفظ و حراست از مرزهای ایران اسلامی صداقت پیمان و حقانیت ایمان خود را به اثبات رسانیدند، گذشته از ابعاد یاد شده؛ درستی، راستی، پاکی، تهذیب و تعمق و اعتقاد راسخ و استواری در ایمان و زلالی در ذات، از این بزرگوار علاوه بر و جاهت و مقبولی عامه مردم منطقه برای پیروان تندیس از برجستگان تاریخ هزاران ساله این کهن آئین ایرانی، اسلامی ساخته که در یک کلام با اعتقاد تمام او را می‌پرستند، مارتین وان برویین سن در کتاب جامعه‌شناسی مردم گرد می‌نویسد: ... سید براهه، که در سده نوزدهم در توت شامی واقع در غرب کرمانشاه می‌زیست، شاید فراز جوترین و موفق‌ترین و نمونه و مثال این گونه کسان [مظهریت] در زمانهای اخیر باشد. بنابر معروف وی ناقله و وسیله جسمانی چندین (نشئه یزدانی) بود، وی در منطقه نقش... مهمی ایفا کرد و حتی توانست تمام فلسفه اهل حق را موافق با فرازجوئی‌های خود [ارائه دهد] سید نصرالدین که از اعقاب او است و من (مارتین وان...) افتخار میهمان بودنش را داشتم، خود دعوی الوهیت ندارد - برعکس، مرد بسیار افتاده و بی ادعایی است. اما پیروانش همه وی را در مقابل «نشئه‌ای یزدانی» می‌شناسند (که پدرش که هنوز زنده است واجد آن نیست!) و شاید اگر دعوی الوهیت کند همه مریدان با کمال میل و به طیب خاطر دعوتش را لبیک گویند. (جامعه‌شناسی مردم گرد... مارتین وان برویین سن. ترجمه ابراهیم یونسی، ص ۹۷-۲۹۶) تا از آیندگان و سده‌های دیگر چه کسی کباده کش این امر خطیر باشد؟؟!

آلبوم
شجره
اسناد



(تصویر شماره ۱۵) آقا سید نصرالدین جعفری، آقا سید امیرالله شاه پراهمی و سایر سران اهل حق در دیدار با امام خمینی (ر)



(تصویر شماره ۱۶) آقاسید شمس الدین حیدری گوران



(تصویر شماره ۱۷) آقا سید نورالدین حیدری گوران



(تصویر شماره ۱۸) افتزاده هُما خاتم حیدری گوران از نسوان مقدس و معتبر سلسله حیدری و صبیبة آقا سید رستم و مورد تقدیس

«معتقدان خاندان در آئین حقیقت»



(تصویر شماره ۱۹) آقا سیدسیف الدین حیدری گوران



(تصویر شماره ۲۰) آقامید فتح اله حیدری گوران



تصویر شماره ۲۱ از چپ؛ آقا نورالدین - سید فتح‌الله - دکتر پاکار امریکایی - آقا سید شمس الدین - سید محمود - سید علی آقا سید الدین - یرم مسیونر - مسیحی



تصویر شماره ۲۲ نشسته وسط از چپ؛ آقا نورالدین - آقا سید رستم - شاهزاده خانم همسر آقا سید شمس الدین - آقا سید شمس الدین - نشسته در جلواز چپ؛ سید فتح‌الله، سید سیف الدین - یرم مسیونر - مسیحی - سید محمود



(نصیر شماره ۲۳) منسته از راست؛ آقا زاده هما خانم - شاهزنان خانم همسر آقا سید شمس الدین - خانم دکتر یاسنجگر -؛ ایستاده از راست؛ دکتر پاکار در لباس گُردی. آقا سید شمس الدین



(نصیر شماره ۲۴) از چپ؛ آقا سید رستم، آقا سید شمس الدین، مسعود السلطان یاسمی گوران، سید علی حیدری



(تصویر شماره ۲۵) از چپ؛ سید بهرام فرزند ارشد آقامید رستم حیدری - سید جمشید حیدری گوران که در جنگ عثمانی‌ها به شهادت رسید.



(تصویر شماره ۲۶) از چپ؛ سید درویش (مقتول) - سید عبدالله حیدری - سید حسین حیدری

سند شماره: یک - ۱

موضوع: اجاره املاک محال زهاب توسط آقا سید رستم و انجام امور زراعت

تاریخ: جمادی الاولی ۱۳۳۳ قمری

مهر: امیر مفتح (امضاء) لطفعلی بختیاری



(وزارت داخله)

ایمان غریب

حکومت

شماره ۱۲۴۳

تورخه ۱۴ شهر مهر ۱۳۴۳

کرمانشاهان

چون مهر بنوم بدست دزدان گریب در دایره دایره دایره

در دایره دایره دایره دایره دایره دایره دایره دایره دایره

مهر بنوم بدست دایره دایره دایره دایره دایره دایره دایره

اینها هم بنوم دایره دایره دایره دایره دایره دایره دایره

شجرہ سادات حیدری گوران

حضرت محمد الرسول الله → فاطمة الزهراء البتول زوج الامام الهمام علي ابن ابي طالب سلام الله عليهم اجمعين ← الامام حسين الشهيد (ع) بن الامام زين العابدين (ع) بن الامام محمد باقر (ع) بن الامام جعفر صادق (ع) بن السيد محمد مظفر بن السيد محمد المجتبی بن السيد محمد الممتقی بن سید داود و ذین السید احمد بن السید سلیمان بن سید محمد ابو الوفا تاج العارفين بن السید حسین بن السید احمد بن السید خالد بن السید احمد

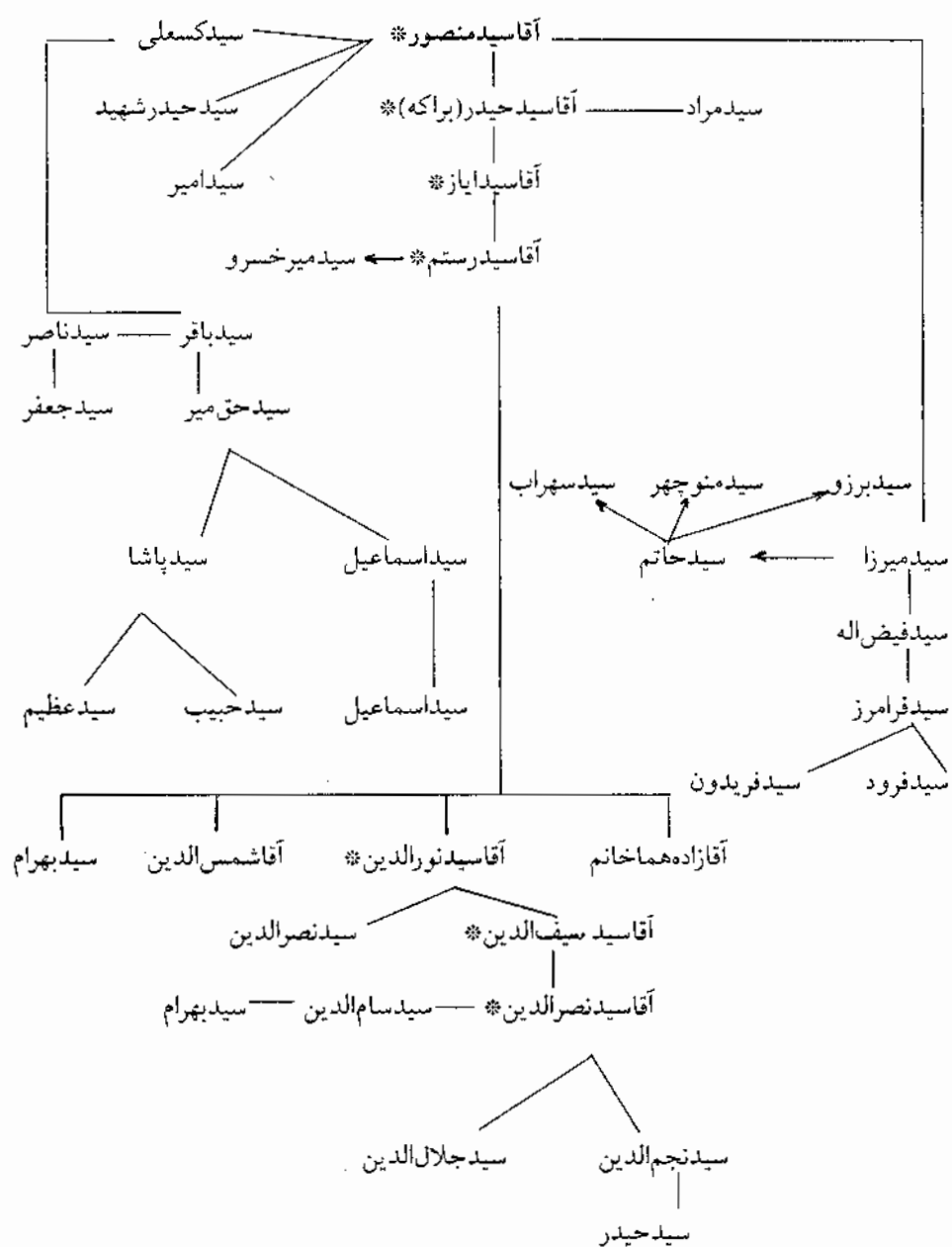
سلطان سید اسحق برزنجی سید محمد ابوالوفاء الثانی

سميد شيخ علي

سیدخلیل سیدرضا سیداکابر (خاموش)

سید معرفت ← سید علی ← سید امیر ← سید کسعلی ← سید نصیر ← سید یعقوب ← سید یعقوب ←
سید عزیز ← سید کسعلی ← آقا سید منصور^{۳۳}

❦ - این شجره به مهر عده‌ای از بزرگان سادات بزنجه رسیده است و عده‌ای از اهل ثقه و علما آنرا مهر کرده‌اند از جمله، حضرت کاکه احمد شیخ فرزند حضرت شیخ معروف نوده‌ی که در ذیل شجره احفاد ابوالفاء تاج العارقالین مرقوم فرموده‌اند: هذه شجرة صحيح استفافش، منذایام عید کانوا بیت مجد و اهل بیت فی شهر زوراکثر من سبعائة سنین، کانوا مشهورین، معتقدا فیهم، و اهل نفوس، و من طعن فیهم فلیس طعنهم الا لظور - انالفقر الحقیق مطعم علی ما حرج: **السید احمد النوده‌ی**



خاندان آتش‌بگی

مشتمعی

خاندان دیرینه سال آتش‌بگی از جمله مسندنشینان اصیل و صاحب سیادت و اجاق هستند که همزمان با ظهور شاه اسماعیل صفوی (۹۰۷ - ۹۳۰ ه‍.ق) با ششمین ظهور در مراتب اعتقادی اهل حق = آل حق در عرصه آئین ژرف و کهن یارسان ظاهر شدند و تشکیل خاندان داده‌اند. با ظهور شاه ویسقلی در ترکیه^۱ و قیام باطنی و اعلام مبارزه بر علیه دارالخلافة عثمانی و نبردهای مکرر که سرانجام به شهادت می‌رسد و یا به روایتی ناپدید می‌شود، و مسند اجاق او به حضرت شاه محمد بیگ بامر ظاهر و باطن تفویض می‌گردد، شاه محمد بیگ براساس اسناد مکتوب و متواتر و منابع و مأخذ متقن در کردستان و لرستان و آذربایجان و ایران مرکزی و خوزستان، از سادات صحیح النسب بوده است، تواریخ معتبر عصر صفویه از وی به عنوان دَده (سید) محمد یاد کرده، رک؛ [جهانگشای خاقان]؛ (قیام و نهضت علویان زاگرس، ج ۲) و او را مبشر ولایت باطنی صفویان و سلطنت صوری شاه اسماعیل صفوی (۹۰۷ - ۹۳۰ ه‍.ق) می‌دانند، پس از قیام و مبارزات و بنیانگذاری شاه ویسقلی که در نقاط مرزی آذربایجان مظهر گردانید و به شهادت رسید بر اساس نص سرانجام ظهور هفتم بر محور شخصیت شاه محمد بیگ به منطقه آذربایجان و غرب ایران کشیده شد. پس از مراجعت به ایران و بازگشت مجدد در ربیع الاول ۹۱۷ ه‍.ق لدی‌الورود، قطعاتی از سرزمین خراسان بزرگ به وی به عنوان تیول از سوی شاه اسماعیل اول اهداء گردید، و با همراهان و معتقدان و سرسپردگان راهی آن سمت شد، اجاق این ذات بزرگوار در سرزمین همسال با روزگار خراسان که مهد علم و عرفان و تصوف ایرانی و اسلامی و ایستگاه اولیه ورود فرهنگ‌های اعتقادی از شبه قاره هند به ایران بوده است، موجب اجتماع مکتب‌های سرکوب شده از تجاوز فزلباش و تعدی شاه اسماعیل گردید، چنانکه در سنوات بعدی گریختگان استوار به آئین و آداب مکتبی خود از نور بخشی و مشمشیه و آل حق و... از سادات و پیرو در ذی صیانت اجاق شاه محمد بیگ درآمدند و بدین سلسله سرسپردند، که

۱ - «مینیورسکی» بررسی فرقه اهل حق، ص ۲۶ / برای آگاهی بیشتر از شاه ویسقلی و قیام وی، رک به: قیام و نهضت علویان زاگرس، ج ۱. محمد علی سلطانی / لازم به توضیح است که شاه ویسقلی براساس مستندات روایی و مکتوب یارسان در شاه‌اورامان (درزبان = دروبان) متولد شده و سلوک و قیامش در آذربایجان و ترکیه بوده است.

با ظهور جامه هفتم یعنی: ذات خان آتش ائتلاف اعتقادی (نوربخشی، مشعشعی، صفویه) در سیمای مکتب اهل حق = آل حق، جلوه نمود.

شاه محمد بیگ، در ایام ریاست مذهبی و سیاسی خود، به عنوان لیبیک به خواسته شاه اسماعیل صفوی (۹۰۷ - ۹۳۰ ه.ق) در مصر و عربستان (عراق کنونی) و ماوراءالنهر منشاء قیام‌هایی به عنوان داعی علویان به اندیشه براندازی حکومت‌های معاصر آن روزگار گردید^۱، وی علاوه بر قدرت معنوی، در عالم ظاهر نیز سرداری جنگاور و نترس و بی باک بود و به عنوان فرماندهی نظامی و معتقد به انجام رسالت باطنی خویش از وی یاد شده است. زمان حضور شاه محمد بیگ تا اواسط سلطنت شاه طهماسب صفوی (۹۳۰ - ۹۸۴ ه.ق) به طول انجامید، عبادتگاه وی برفراز قلعه سنهد است که همچون ذوات پیشین شاه ابراهیم و سلطان یادگار به اشاره باطنی شاه محمد بیگ نیز چشمه‌ای مقدس در محل مزبور جوشیدن گرفته و مورد زیارت معتقدان است. بنابر روایات در رسیدگی و دیدار طایفه سان مرید در همدان چهره در خاک کشید و در برج قربان همدان به خاک سپرده شد.^۲

در ظهور هفتم؛ خان آتش که تولد و حیات جسمانی او را باید از دهه پایانی نیمه اول قرن دهم دانست، در آجری سمت راست رودخانه چقاتو (تلخه رود) در جنوب آذربایجان اظهار مأموریت باطنی فرمود، و با طوایف (بلباس) که از جنگاوران مشهور منطقه بودند به مقابله پرداخت و حملات مکرر آنان را دفع کرد و عاقبت با یاری خان احمدخان اردلان که پرورده دستگاه سلطنت صفویان و داماد شاه عباس و مخالف طغیان‌های پدر خویش هه‌لو خا (هه‌لو = هلو = شاهین) بود، طوایف مزبور را شکستی سخت داد و چون خان احمدخان به منظور دعوت و سرکوب یزیدیان عازم موصل گردید، در این مقابله نیز با پیروان و سرسپردگان خویش شرکت داشت و عده‌ای نیز در موصل سرسپرده وی شدند.

پیش از این واقعه در ماجرای (قلعه پلنگان) نیز سایه روشن‌هایی از حضور خان آتش در مقابله با حرکات سرکوبگرانه هلوخان و فرزندش خان احمدخان (ف ۱۰۴۵ ه.ق) دیده می‌شود، زیرا با توجه به اینکه منطقه مزبور مسقط‌الرأس اولیه خاندان مزبور است و در اظهار ظهور شاه مهمان، معارض آئینی و مدافعی برای طایفه سان در قلمرو مزبور نام برده نشده است؛ بنابراین باید وجود دشمن مشترک (طوایف بلباس) موجب اتحاد خان احمدخان و حضرت خان آتش گردیده باشد، بهرحال کرامات و خوارق عادت این حضرت که در تذکره اعلی به تفصیل آمده است همه در منطقه مزبور به وقوع پیوسته است، در ظهور ایشان؛ تعداد بسیاری از طایفه سان به‌ویژه سرسپردگان دو خاندان، شاه هیاسی و عالی قلندری با اعتقاد به حقیقت امر باطنی ظهور مزبور، جامه ایشان را

۱ - رک: قیام و نهضت علویان زاگرس، ج ۲ / حصص ۱۹-۱۸.

۲ - شاه محمد بیگ علاوه بر آنکه به نص صریح تذکره اعلی منجلی به ذات حضرت مولا علی علیه‌السلام و مظهر حضرت سید محمد مشعل می‌باشد براساس اسناد و شجره موجود از فرزندان و نوادگان آنجناب بشمار است. رک مقدمه شجره خاندان همین بخش.

پذیرفتند و در واقع از لحاظ امورات باطنی و آئینی و اتحاد دون به دونی ذوات صاحب جامه می توان این سه خاندان، یعنی؛ (آتش بیگی، شاه هیاسی، عالی قلندری) را یک واحد ائتلافی درونی بشمار آورد. علاوه بر ائتلاف بطنی مزبور قلمرو معتقدان شاه محمد بیگ در خراسان و آذربایجان و کردستان و خوزستان و ایران مرکزی و ترکیه... طیف گسترده‌ای از سرسپردگان را در سیطره ظهور حضرت خان آتش به وجود آورد که از پشتوانه پیوستگی و ائتلاف (نور بخشی، مشعشعی، صفویه) نیز برخوردار بود، در این قلمرو سایر فرزندان شاه محمد بیگ؛ که خان الماس، خان ابدال و خان جمشید می باشند. و هر یک در این دوره مظهر یکی از جامه‌های پیشین از یاران صاحب ذات بودند؛ که هر کدام مأمور رسیدگی به منطقه‌ای گردیدند؛ چنانکه خان الماس با فرزندان و فرزندان آتش بیگ عازم کرمانشاهان شدند و در بررسی این اعزام و حضور، مینورسکی؛ خان الماس را مدفون در یکی از تکایای منطقه کرمانشاه می داند. (؟؟) خان ابدال و فرزندان عازم ارومیه شدند و خان جمشید به خراسان عزیمت نمود^۱. و در این طیف گسترده زعامت تمامی امور با ذات حضرت خان آتش بود که در واقع مجدد محسوب می شد، و بر همین اساس نسل بعد از نسل در بین فرزندان برگزیده آنحضرت مسندنشینی بلامنازع و بالاستقلال و مطلق و واحد تا عصر حاضر [۱۳۷۷.ش] ادامه یافته و سایرین از سادات سلسله از سوی این بزرگان نیابت دارند؛ که به بررسی احوال هر کدام در این گفتار خواهیم پرداخت.

با توجه به اسناد معتبر و متقن موجود که در بخش اسناد همین بحث ارائه نموده‌ام، معاصریت حضرت خان آتش با نادر شاه افشار (۱۱۶۰ - ۱۱۴۸ هـ) مردود است زیرا:

۱ - بنا به نص صریح تذکره اعلی ظهور جامعه هفتم؛ خان آتش همزمان با حکومت اردلان در (۱۰۴۵ - ۱۰۲۶ هـ) است بنابراین تا ظهور نادر شاه افشار در ۱۱۴۸ هـ قریب یکصد سال قمری فاصله زمانی دارد.

۲ - ترتیبات و ملاقات و مراتبی که در عهد افشاریه بین نادر و مسندنشین وقت خاندان جاری بوده، و عدم ثبت وقایع موجب این اختلاط شده است.

۳ - بر اساس سند معتبر و متقن ارائه شده، در عصر افشاریه و انقراض آن سلسله، مسندنشین خاندان که مورد استمداد شاه اسماعیل سوم قرار گرفته است، سید سرخوش بیگ بوده است که نظر به زمان ظهور ذات خان آتش تا سرخوش بیگ که سه نسل را دربر می گیرد، و بر طبق قاعده علم رجال که برای هر سه نسل یکصد سال زمانی مورد نظر است، تاریخ مورد ادعای بند یک، مطابق و صحیح خواهد بود.

بدین ترتیب ظهور شاه ویسقلی در ترکیه، که سیری مبارزاتی و قیامگرانه را از جبال شاهو در کوه پایه‌های زاگرس آغاز و در لرستان منعکس گردید و در ترکیه به نبردهای رویارو با دارالخلافه عثمانی کشیده شد و به طرف آذربایجان روی آورد و به قیادت شاه محمد بیگ انجامید، شکوه

دودمان با ظهور ذات آتش بگ = بغ = خدا؛ به اوج رسید و بنیاد خاندان از جمیع جهات مرصوص گردید. ذات خان آتش = آتش بگ، هنگامی که عازم سفر خراسان بود در محل هشتروند (سهند) به ذات ابدی پیوست، آرامگاهش معروف به آتش بغ = آتش بگ مطاف معتقدان است. کرامات و خوارق عادت وی در تذکره اعلی مضبوط است.

خان امامقلی - پس از پدر به ذره ذات آراسته گردید، و بر مسند خاندان (آتش بیگی - مشعشی) تکیه زد، علاوه بر زمینه مستعد ذاتی و بروز کرامات و اعتقاد بیش از حد تصور معتقدان به او از پشتوانه ظهور فراگیر پدر نیز برخوردار بود، دوران مسندنشینی جناب خان امامقلی همزمان با سلطنت شاه سلطانحسین صفوی (۱۱۰۵ - ۱۱۳۵ هـ ق) و تجاوز افغانه و اوایل اوج گیری قدرت نادرشاه افشار (۱۱۴۸ - ۱۱۶۰ هـ ق) باید دانست، در این برهه که یکی از ایام سخت و نابسامان سیاسی و مذهبی و اجتماعی ایران بود و بر خاندان های علوی که اکثراً زندگانی مخفی و یا در انزوا را می گذرانیدند، جناب خان امامقلی توانست راه صواب را در جهت نجات کشور و انجام رسالت باطنی خویش انتخاب نماید، بنابراین با استفاده از نفوذ روحانی خویش در غرب ایران؛ (آذربایجان، کردستان، کرمانشاهان، خوزستان، همدان و...) پیروان خاندان آتش بگی، مشعشی را در رکاب نادرقلی افشار منسلک گردانید، با این اندیشه نادر، که حمایت از شاه طهماسب دوم و احیاء اقتدار صفویه و پاکسازی ایران از وجود افغانه بود، همراه گردید و با این نیت قدم در راه گذاشت و به همین مقصود به اتفاق نیروی تحت امر خویش پس از پیروزی ها بر ترکان عثمانی در غرب کشور همانطور که اعتمادالسلطنه و مینورسکی نیز اظهار داشته اند، برای صیانت از حدود و ثغور مرزهای شرقی عازم خراسان گردید^۱ و در نبردها علاوه بر ظهور شجاعت و مردانگی، کرامات و خوارق بروز داد بطوریکه به شیوه حضرت سلطان و داوود در نبرد سمبلیک مرنو با افشاندن مشتی خاک بر قلبگاه آرایش سپاه دشمن را بر هم می زد و موجب پیشروی مقدمه الجیش نادری می شد که محل (روم شکن) از نقاط مقدس نظر کرد مورد تقدیس مریدان است. بر اساس اسناد موجود که به روایت مینورسکی نیز رسیده است^۲ املاک و مزارعی که به وجه تیول از سوی صفویان به مسندنشینان خاندان واگذار گردیده بود، در دوره نادری نیز تأیید و تجدید گردید، حضور جناب خان امامقلی در خراسان بنابه پیشینه حضور و اقامت شاه محمدبیگ و یکی از فرزندان او در آن سو تا مرگ جهانگشای افشار به طول انجامید، و پاسداری از مرزهای شرقی را در نقاط استقرار مریدان به عهده داشتند، بنابر روایت خان امامقلی در ارض اقدس مشهد مقدس به دیدار یار شتافتند و در جوار آستان رضوی به خاک سپرده شدند، و چون در ۱۱۶۰ هـ ق واقعه قتل نادر در قوچان به وقوع پیوست، در این مقطع که جناب سرخوش بیگ مسندنشین خاندان بودند، به طرف آذربایجان مراجعت نمودند، این زمان که با انقلابات و ویرانگری های بعد از مرگ نادرشاه مصادف بود، قیامگران یازمانده از سلسله صفویه به امید دستیابی به اقتدار گذشته و تجدید استقلال از دست رفته با اتکاء به نیروی

۱ - فرام و بهشت علویان زاگرس، ج ۱ - ۲، محمدعلی سلطانی / مینورسکی، مقالات، ص ۲۸.

۲ - مینورسکی، مقالات، ص ۲۸.

نظامی خاندانهای علوی به ویژه علویان آتش بگی، هرچندگاه علم طغیان برپا می داشتند، هرچند با تصمیم دوباره کریم خان زند (۱۱۹۳ - ۱۱۶۳ ه.ق) پس از عزم انزوا و مجاورت عتبات این حرکات راه به جایی نبرد، اما کریم خان زند نیز که خود و خاندانش اصالتاً از علویان تندرو و گردن‌زاد بشمار بودند، در ابتدا به عنوان وکیل السلطنه نیابت اسماعیل سوم صفوی را که در آباده مستقر بود، به عهده گرفت و بدین وسیله ایلات و طوایف و خاندانهای مسندنشین طرفدار صفویه را با خود همراه ساخت و اتحادیه زند و وند را به وجود آورد و چون براریکه قدرت استوار گردید، و به هدف رسید، وسیله را از میان برداشت و وکیل الرعایا شده استقلال زندیه را اعلام نمود، علی ایحال در هر دو صورت به خاطر استقلال و تمامیت ارضی ایران و ثبات امنیت داخلی و یگانگی قومی با زندیه و پیوستگی اعتقادی و... توجهات دوجانبه در بین مسندنشین خاندان و وکیل زند موجود بوده است، جناب سرخوش بیگ عاقبت در مراغه به دیدار یار شتافت و در کنار آرامگاه اوحدی مراغهای شاعر بلندآوازه ایران قرن هشتم (ف ۷۳۸ ه.ق) به خاک سپرده شد، مزارش زیارتگاه مریدان و معتقدان و سرسپردگان خاندان از داخل و خارج کشور می باشد، برفراز مزار او گنبد و بارگاهی در خور بنا گردیده است.^۱

سلطان محمود آقا؛ پس از جناب سرخوش بیگ؛ مسندنشین خاندان آتش بگی را عهده دار می شود، بزرگان این خاندان نظریه املاک و تیول واگذاری که در آذربایجان و کرمانشاهان و لرستان داشته اند در بین مناطق مزبور به ضرورت دارای تردد و رفت و آمد بوده به ویژه که در نواحی یادشده دارای طیف گسترده سرسپردگان نیز بوده اند، سلطان محمود آقا با تدبیر و تدبیری شایسته موجب اتحاد و ارتباط جرگه سرسپردگان و معتقدان خاندان در نواحی مزبور بوده اند، و چنان می نماید باتوجه به معاصرت مسندنشینی ایشان با انقراض زندیه و جلوس آقا محمدخان قاجار (۱۲۰۰ - ۱۲۱۲ ه.ق) و دهه های اول سلطنت فتحعلی شاه قاجار (۱۲۱۲ - ۱۲۵۰ ه.ق) سرسپردگی و سرپرستی و استقرار پیروان آتش بگی در بومهن و حوالی تهران و ورامین و گرمسار در این دوره انجام شده باشد، زیرا آقا محمدخان برای ایجاد موانع دفاعی در مقابل طرفداران صفویه و اکراد زندیه که از شیراز به سوی اوطان خود گریخته و علیرغم میل آقا محمدخان قاجار، تبعید کوچ گونه به شمال ایران را نپذیرفته بودند و جعفرخان قاجار را نیز که مأمور بازداشتن آنان به مراجعت به غرب کشور بود، شکست داده بودند؛ ایلات ترک زبان بسیاری را به حوالی تهران کوچانید و حصارهای از استقرار ایلات مزبور را در اطراف تهران به وجود آورد که بسیاری از آنان سرسپردگان خاندانهای آل حق = اهل حق به ویژه آتش بگی ها بودند، بهرحال با استقرار آنان ارتباط و ترتیب و اداره مذهبی و

۱ - در کتاب (مراغه) تألیف یونس مروارید ص ۳۸۱؛ به اشتباه ر.ک؛ بخش اسناد همین فصل، جناب سرخوش بیگ را معاصر اوحدی دانسته است، می نویسد: آرامگاه اوحدی در باغی وجود دارد که متعلق به فرقه ای از اهل حق مراغه است. در جوار آرامگاه اوحدی مقبره دیگری وجود دارد که متعلق به پیری به نام سرخوش بیگ می باشد که همزمان با اوحدی زندگی می کرده است. مقبره مزبور مورد احترام و زیارتگاه دسته ای از پیروان و مریدان علی به نام گوران ها می باشد، این قبر را زیارت می کنند و در آنجا قربانی می دهند.

اعتقادی آنان در عهد تصدی ایشان صورت گرفته و همچنان تا امروز ادامه یافته است. پس از این دوره مرکز اصلی مسندنشین خاندان به گره بان درو فرامان، انتقال یافت؛ و جناب سید عباس آقا که صاحب بستان السیاحه به ریاست روحانی ایشان بر خاندان های اهل حق ایران اشاره دارد در محل مزبور ساکن شدند^۱، در ایام حیات و حضور ایشان تعدادی از خاندان های سادات از هفتوانه و شاه مهمان از شهر زور و موصل و مکریان و لرستان و... به منطقه دینور و صحنه و فرامان مهاجرت کردند، عده ای از سیاحان و پژوهشگران اروپایی از جمله (بارون بُد) و... در طی مسافرت خود با حضرت ایشان ملاقات کرده و در نوشته های خود از قیادت و ریاست مذهبی او یاد کرده اند.

جناب سید عباس آقامعروف به سید عباس بگ، در گره بان تا اوایل حکومت فتحعلی شاه قاجار (۱۲۱۴ هـ ق) مسندنشین خاندان بودند، و پس از عمری ریاست مذهبی در گره بان به دیدار حق شتافتند و در همانجا به خاک سپرده شدند، مزارشان مطاف معتقدان و مریدان و پیروان خاندان است. این محل اخیراً به اشاره مسندنشین فعلی جناب آقاسید نظام الدین مشعشعی بطور باشکوهی بازسازی و تجدید بنا گردیده است.

پس از جناب سید عباس بگ، مسند خاندان به جناب آقا سید نظام الدین معروف به شاه نظام رسید، که به نص فرامین موجود در ۱۲۴۱ قمری رخت به سرای باقی کشید و مسند خاندان به آقا سید میرزا معروف به شاه آقامیرزا رسید که تقارن تصدی و زعامت ایشان با اواخر سلطنت فتحعلی شاه و آغاز حکومت محمدشاه قاجار (۱۲۶۴ - ۱۲۵۰ هـ ق) که اکثریت مناصب دیوانی و اداری و اجرایی را بزرگان سلاسل صوفیه و مسندنشینان جم و دوده داران تکایا تحت عنوان ذوالریاستین و نایب الصدر و نقیب الاشراف و... به عهده داشتند، همزمان بود. نظر به نفوذ کلام ایشان و اعتقاد عشایر و ایلات و اهالی پیرو به برگزیدگان خاندان مزبور، طی فرامین متعدد شاهانه به ریاست سیاسی طوایف پیرو منصوب و مستمری مرسوم بر ایشان تعیین شده، که هر ساله از محل مالیات و عواید مستوفیان حکومتی کرمانشاهان به آستانه ایشان پرداخت گردد، چنانکه مشهور است چون در بازگشت ریاست ایلی را متناقض آداب مسندنشین خاندان دانسته و پذیرش مسئولیت را درقبال حکمرانی و فوج و... در شأن باطنی خویش ندیده، انصراف داده و گویی بیت خواجه شیراز مصداق حال ایشان بوده که فرمود:

ما آبروی فقر و قناعت نمی بریم با پادشه بگوی که روزی مقدر است
به هرحال در روزگاری که خانقاه ها و تکایا با امور سیاسی و هیاهوی دنیا آمیخته بود، به یاری

۱ - در کتاب طرائق الحقائق، آمده است؛ طایفه علی الهی در ایران چند فرقه از همگی ایشان مقتدای خود را سید خوانند و سید خود را مظهر صاحب کرم دانند و احکام حلال و حرام به دست ایشان است آنچه سید فرماید بدان عمل باید.

اکنون سید عباس در نواحی کرمانشاهان بر همه مقدم و در نزد جمیع فرق ایشان محترم است.

راقم از سادات علی الهی بسیار دیده است و به صحبت ایشان رسیده همگی ایشان منکر علم رسمی اند اگرچه حجاب و روی گرفتن در میان ایشان نیست اما فساد و زنا و لواطه در آنها نیست و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين انتهى... طرائق الحقائق ج ۲،

باطن و درایت و صداقت کردار، دامن از دام برچیده و ایام به سرپرستی مریدان و رسیدگی به آداب و امور معتقدان گذرانید.

آقا سید میرزا معروف به شاه آقا میرزا یکی از مشهورترین مسندنشینان خاندان آتش‌بگی است، ایام تصدی وی از بحرانی‌ترین دوران بلحاظ اعتقادی و اجتماعی بود، حضرت آقا سید میرزا برای ساماندهی و ایجاد ارتباط مستمر مریدان و معتقدان خاندان، هریک از سادات خاندان را مأمور رسیدگی و سرپرستی نموده به ناحیه‌ای فرستاد و از آذربایجان تا خوزستان و ایران مرکزی را با برنامه‌ریزی ویژه‌ای تحت پوشش قرار داد و در صیانت مرکزیت خاندان جدبلیغ نمود، و مریدان و معتقدان از هر سو رو به گره‌بان نهادند، ابنیه متبرکه و بقاع بر مزارات و اماکن مقدسه پیروان خاندان در هر گوشه به اشاره و اراده آن حضرت ایجاد گردید.

سیدحسن آقا، الماس بیگی از بنی اعمام خود را که سیدی باکرامت و زبردست و در رتق و فتق امورات مشارالیه بین الاقران بود، از کرمانشاه مأمور آذربایجان نمود، سیدحسن آقا به محال ارسباران عزیمت نموده و از آنجا به قره‌باغ رفت و در توپ چنار و عاشقلی (در آنطرف رود ارس) اقامت گزید، ایلات شاملو سرسپرده تحت سرپرستی او درآمدند، حدیث گرایش عاشق‌ها (محمود و عاشقلی) که در آذربایجان به (حق عاشقی) اشتها یافتند و همراهی و حضور آنان در دستگاه سیدحسن آقا بر هر سر بازاری هست؛ شیفتگانی که چون پیر چنگی تا واپسین دم پنجه در دیدار یار زدند و به داستان‌ها پیوستند. از سیدحسن آقا کرامت و خوارق فراوان نقل می‌کنند؛ از جمله می‌گویند: هاشم خان جلو از طایفه محمد خانلوها که مخالف (حق عاشقی‌ها) بود با چهل سوار برای قتل سیدحسن آقا به توپ چنار می‌رود؛ با اشاره سیدحسن با مشتی (کته) چهل نفر اطعام می‌شوند، سپس به هاشم خان می‌گوید: «من تمام کاینات را می‌گردم و دور دوستان علی چپر می‌کشم و تو باد سیاهی شدی و آمدی که این چپر را ویران کنی و با گلوله مرابکشی، گلوله تو مرا نمی‌کشد، ولی مولای من کله ترا دم خنجر می‌فرستد» چنین هم می‌شود دو ماه دیگر به دستور شاه قاجار سر از تن هاشم خان جدا می‌کنند.

چشمه معروف آبادی «محمود کاغی» نیز از کرامات سیدحسن می‌باشد که با اشاره عصایش جاری شده و بیماران اهل حق برای شفای خود به آنجا می‌روند. سیدحسن که در آذربایجان به محمدحسن آقا معروف است؛ بعدها در (سوتن) اقامت گزید از شدت علاقه و اعتقاد مریدان وادای نذورات و بخشش و... یکی از سادات متمول در آذربایجان بشمار می‌رفت و مشهور است که یکی از مریدان ملاک و صاحب تمول تمام دارایی خود را به او بخشید و خود در زمره مریدان ندار او قرار گرفت. سید حسن مدتی هم به شهر (ماکو) رفته و در آنجا بنای جم و دوده نهاد، عده‌ای از طایفه سان به این خاندان گرویدند.^۱

سیدحسن تا زمان درگذشت ذات شاه آقامیرزا، در ۱۲۸۶ هـ ق در قید حیات بود و تمامی

امورات را با نظارت ایشان به انجام می‌رسانید، بهنگام درگذشت شاه آقامیرزا با کوبک^۱ مریدان و پیروان خاندان به گره‌بان عزیمت با ظهور جناب آبش، تجدید بیعت کرده، تسلیم شد و تمکین نمود و مجدداً از سوی ایشان مأمور آذربایجان گردید و رسیدگی به پیروان کلاردشت و شمال نیز به وی سپرده شد که موجب بذل قیام سید محمد کلاردشتی همشیرزاده و مرید او گردید.^۲

آقا سید حسن در دهه اول قرن چهاردهم هجری یعنی سال‌های ۱۳۰۱ - ۱۳۰۶ ه‍.ق در (تازه‌کند) ماکو درگذشت و در همانجا به خاک سپرده شد، مینورسکی در سال ۱۹۰۵ م از مقبره وی در تازه‌کند دیدن کرده و تصویر مقبره را در کتاب خود گراور کرده است.^۳ بازماندگان آقا سید حسن در کرمانشاهان به سادات حسن بگ خانی از شاخه الماس بیگی، خاندان آتش بگی اشتهار دارند.

شاه آقا میرزا، با مریدانی این چنین به اداره گستره پیروان از ارس تا اروند رود، موفق گردید در ایام تصدی شاه آقا میرزا نیز به سبب خصوصیات شخصی و لیاقت ذاتی و نفوذ باطنی، ریاست طوایف سرخه‌وند، با الحاقات آن طی یک رقعہ فرمان ناصری به آستانه ایشان واگذار گردید، که جزئی از اجزا و قطره‌ای از دریا در حیطه تصرف و مدیریتشان شمرده می‌شد این امر که علیرغم تمامی انتصابات دوره سلطنت محمدشاه (۱۲۶۴ - ۱۲۵۰ ه‍.ق) و وزارت حاج میرزا آقاسی به مسندنشینان و بزرگان سلاسل که در عهد ناصری خلع و قطع گردیدند، هم چنان استمرار یافت و به شکرانه عزت پذیرفته گردید. چنانکه مشهور و متواتر است، شاه آقا میرزا در سفر تهران با ناصرالدین شاه ملاقات داشت و براساس فرامین موجود حدیث خوارق و کرامات وی که منظور شاه گردید، موجب اعتقاد و اعتناء بیش از پیش نسبت به حضرت ایشان شد که در طی ایام مسندنشینی همواره در جریان‌های مختلف و رویدادها حسن ظن شاه و ارادت او موجب گشایش امور متداول خاندان بود، پاکوب ادوارد پولاک؛ طبیب مخصوص ناصرالدینشاه سابقه دیدار شاه آقامیرزا و ناصرالدینشاه را چنین آورده است: مقرر اصلی آنها در کرمانشاه و حوالی آن است؛ این فرقه در این ناحیه علنی هستند و برای پیشوای خود که باز در آنجا ساکن است احترام و ستایش فوق بشری قائلند. من خود در جلسه‌ای که شاه به این پیشوای روحانی بار داد؛ حاضر بودم. درست است که شاه وی را درباغ به حضور پذیرفت اما سخت با او به ملاطفت رفتار کرد و به هنگام وداع وی را با اهدای خلعت نواخت.^۴ در یکی از همین سفرها بود که در آستانه حضرت عبدالعظیم (ع) در کشف و شهودی مؤده تولد عبدالعظیم میرزا (آقابخش) به شاه آقامیرزا داده شد و به همین مناسبت به دستور ایشان، نوزاد عبدالعظیم نام نهاده شد و به آقابخش یعنی هدیه و بخشش آقا (حضرت عبدالعظیم (ع)) مشهور گردید. شادروان میرزا الله دوست سالک، دانشمند و عارف و شاعر معروف کرمانشاه از سرسپردگان و

۱ - برای آگاهی از کیفیت قیام سید محمد کلاردشتی، رک: قیام و نهضت علویان زاگرس، ج ۲، صص ۱۸۱ - ۱۷۵.

۲. NOTES SUR LA Secte des Ahle - Haqq - 53 - 54.

۳ - سفرنامه پولاک (ایران و ایرانیان)، پاکوب ادوارد پولاک، ترجمه کیکاووس جهانداری، ص ۲۲۰، [توضیح اینکه شاه آقامیرزا یگانه مسند نشین از خاندان‌های حقیقت است که در تهران حضوراً با ناصرالدین شاه بر اساس اسناد و مدارک و شواهد موجود ملاقات داشته است. دیدار در بین سالهای ۱۲۷۱-۷۶ قمری که پولاک طبیب مخصوص ناصری بود انجام گرفته است.]

میریدان خاص شاه آقامیرزا بود که به احوال او نیز خواهیم پرداخت. جناب شاه آقا میرزا در سال ۱۲۸۴ ق = ۱۸۶۷ م سفری به تمام مناطق اهل حق نشین نمود، که مورد استقبال شایان و باشکوه پیروان اهل حق از هر خاندان قرار گرفت و حکام ولایات و اُمرا در رعایت و ادای ارادت نهایت اهتمام نمودند، عزیزخان سردار مکرری، والی آذربایجان و سردار کل عساکر ایران در ورزداشان به منطقه از ایشان استقبالی شایان به عمل آورد. در بازگشت از این سفر به سال ۱۲۸۶ ق = ۱۸۷۰ م، به دیدار یار شتافت و سر به تیره تراب کشید.^۱

از جمع فرزندان شاه آقامیرزا، فرزند کبوتر عبدالعظیم میرزا معروف به آقابخش و مشهور به (آبش)^۲ به عنوان مسندنشین خاندان برگزیده شد، آقابخش که در بین پیروان به شاه عبدالعظیم اشتها داشت و علاوه بر جوهر ذاتی و صفای باطن از پشتوانه ارثی ریاست مذهبی پدرش شاه آقامیرزا برخوردار بود که میردانی چون سیدحسن آقا و میرزاالله دوست سالک را که جامع جمیع ابعاد صوری و معنوی بودند، به یادگار گذاشته بود، بر مسند خاندان استقرار یافت، پیروان از ارس تا اروندرود با وی تجدید بیعت و ارادت کردند، و گردنکشان ریاضت کشیده و سلوک دیده خاندان، در مقام تسلیم سرتعظیم فرود آورده، تمکین نمودند. ایام تصدی ایشان، همزمان با وقایع صعب و سخت و پریشیب و فرازی بود که از آنجمله، قیام سید محمد آتش بگی در کلاردشت و قلع و قمع دستگاه حکومتی به سبب اعمال فشار و ستم بر اهالی و پیروان و مأموریت باطنی او، و دیگر آغاز نهضت مشروطیت و فتنه سالارالدوله در غرب کشور و...، جناب آقابخش؛ با تمام شهرت و مکنّت و نفوذ کلام و توان انجام، علیرغم تمامی حرکات مرسوم و متداول در منطقه از سوی هرکس و بهر نحو از جمله خوانین، مشایخ، مسندنشینان و... همچون عارفی آگاه از پایان امور، هیچ گاه خود را آلوده امور سالارالدوله و اذتاب او نساخت، و با این که محضرش مرجع بزرگان و اُمرا و... بود، اعتنایی به طمطراق و کوبه شاهزاده و سایرین نکرد و ایام را در هم و غم پیروان و رسیدگی به امورات آنان، پذیرایی میهمانان و حل مشکلات مراجعان و نیازمندان گذراند و در مشاورت و رعایت پیشکسوتان خاندان جذبلیغ داشتند، فریدالسلطنه قراقرلو همدانی کارگذار امور مهم خارجه در کرمانشاه، در خاطرات خود می نویسد:... جمعه چهارم صفرالمظفر - با اخوان گرام و جناب آقا شیخ حسین نجفی مصمم رفتن عمارت دلگشا شدیم، قبل از حضرات به منزل جناب میرزا سالک رفتم، بعد از چند دقیقه دیدم؛ جناب والا عبدالعظیم میرزا که به آقابخش مشهور و پیرزاده جناب سالک است، ورود نمودند ایشان خوش سیما و خوشرو و کلاه گردی بر سر و عبا بردوش داشتند، مسکنشان هشت فرسخ تا کرمانشاه مسافت است در واقع در سرحد کرمانشاه و لرستان واقع است...^۳ کلام و دفاتر و کُتب عقیدتی خاندان در این عهده به اشاره عبدالعظیم میرزا، توسط مرحوم میرزای سالک مدون و تنقیح و استنساخ گردید.



(تصویر شماره ۲۷) آقاسید عبدالعظیم میرزا (آقابخش) مشعشی (آتش بگی)

آقاسید عبدالعظیم میرزا آقابخش؛ در بحران جنگ جهانی اول به سال ۱۹۱۷ م = ۱۳۳۵ هـ ق = ۱۲۹۶ هـ ش به دیدار یار شتافت و در بقعه گره بان در کنار گذشتگان مدفون خود پیکر پاکش به خاک سپرده شد، این ایام همزمان با تشکیل دولت موقت به ریاست نظام السلطنه مافی در کرمانشاه بود که عده‌ای از مجاهدین اسلام در اتحاد با جبهه عثمانی و آلمانی اعلام همبستگی کرده و تشکیل دولت موقت داده بودند، در این واقعه ریاست دولت موقت نظام السلطنه مافی، رسماً درگذشت

آنحضرت را به مسند نشین وقت جناب محمد حسین میرزا تسلیم گفته است، (رک: بخش اسناد این فصل).



(تصویر شماره ۲۸) آکاسید محمد حسین میرزا مشعشی (آتش بگی)

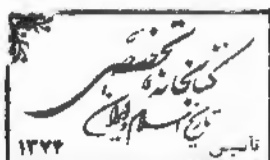
آکاسید محمد حسین میرزا آتش بگی که بر سریر مسند خاندان تکیه زدند، گسترهٔ مریدان از صدر تا ختم، در نهایت تسلیم، تمکین نموده، تجدید کردند، و پیروان در ذی امر و نهی ایشان و نمایندگان منتخب و اعزامی ایشان از سادات و خلفا بودند، در این مقطع به اشاره و انتخاب جناب محمد حسین میرزا؛ سید محمد نبی میرزا برادرزاده حضرت آقابخش و پسر عموی ایشان مأمور

آذربایجان گردید؛ و سپس برادرش سید فرخ میرزا، بر مأموریت برادر باقی بود، رضا شاه در جریان مسافرت به آذربایجان در مراسم استقبال از سید محمد نبی میرزا اندیشناک گردید، و به بهانه معاینه و رفع نقاهت مختصر، توسط پزشک همراه (۴) از میان برداشته شد و بدرو حیات گفت؛ فرزند وی سید ناصرالدین میرزا که صبیۀ جناب آقا سید منصور مشعشی را در حبالۀ نکاح دارد، عهده‌دار امورات پیروان آنسو است و از سوی مسندنشین حاضر آقا سید نظام‌الدین مشعشی، مجاز و مأذون هستند.

آقا سید محمد حسین میرزا آتش بگی (مشعشی) در تشکیل سپاه نظامی و دفاعیات سیستماتیک در دولت موقت علیرغم تناقض و تعارض دیرینه با دولت و قشون عثمانی، به خاطر حراست و حمایت از (اتحادیه اسلامی) و اقدامات شهید سید حسن مدرس و نظام السلطنه مافی قدم در راه نهاده، حتی المقدور در کنار دولت موقت بود و از آنان حمایت تام و تمام داشت و به دعوت ریاست حکومت موقت، در استقبال از شمشیر معروف حضرت موللموحدین علی (ع) که به پاس خدمات نظام السلطنه از سوی دول متحد اسلامی به نظام السلطنه اهداء گردید، در مراسم استقبال حضور یافت (رک؛ بخش اسناد همین فصل) و پیروان و مریدان در فراز و نشیب‌های نظامی به پیروی از دستورات ایشان جذبلیغ نمودند، با انقراض قاجاریه و تأسیس سلسله پهلوی، قیادت برتر جناب محمد حسین میرزا، طیف مریدان را از ترویج و تبلیغ ضد دین و نفوذ مبلغین غربی و غیره که در همسایگی مرکز خاندان در محل درو فرمان به بنیان مرصوص و برنامه منظم تبلیغی و تشکیل هسته مسیونری بین‌المللی اقدام نموده بودند، محفوظ و مصون داشت و با رعایت احترام به تمامی آراء و ادیان و اعتقادات موجود، رسالت خویش را به انجام رسانید تا در ۱۳۱۷ شمسی در سن ۶۳ سالگی به دیدار یار شتافت و در جوار گذشتگان بر خاک آرامید^۱. که مسند خاندان به فرزند برگزیده‌اش، آقا سید منصور آتش بگی (مشعشی) (و- ۱۲۹۱ شمسی) رسید، از این ایام به بعد خاندان مزبور با عنوان مطلق (مشعشی) خوانده می‌شدند، زیرا به هنگام تصویب شناسنامه و تعیین خانوادگی، در قیادت جناب محمد حسین میرزا، به مشاورت مرحوم ادیب السلطنه سمیعی که به مناسبت ارادت به مرحوم میرزای سالک نسبت به خاندان مزبور تعلق خاطر و به مسندنشینان معاصر ادای مودت و احترام می‌نمود، به سبب تقدم تاریخی سید محمد مشعش و سید محمد نوربخش بر ذوات خاندان سادات آتش بگی و ائتلاف بطنی و اعتقادی هرسه نحله و

۱ - مجموعه اسناد فرمانفرما؛ عبدالحسین میرزا که در زمان مسندنشین سید محمد حسین میرزا تألیف شده درباره سادات و درویش کرمانشاه آمده است؛ سومی از آنها آتش بگی می‌باشد که جد آنها سید عباس بیگ با نادرشاه [پس از نادرشاه صحیح است] از مراغه تبریز به اینجا آمده مزرعه گریبان را که از محال درود و فرمان است خریداری نمود، تکیه و خانقاهی داشته کرامات عدیده از ایشان به ظهور رسیده بعد از فوت وی، سید نظام‌الدین پسرش و همچنین سید آقا میرزا پسر سید نظام‌الدین و آقا سید عبدالعظیم میرزا معروف به آقابخش، پسر آقا سید میرزا و حالا سید محمد حسین میرزا پسر آقابخش صاحب همان تکیه و خانقاه می‌باشد. علاوه بر اینکه از همان مراغه و صفحات آذربایجان مژده بسیار دارند طوایف لرستان از قبل دلفانی و موسیوند و هم چنین ابراهالی سرفروزی‌آباد کرمانشاهان و غیره به این خانواده ارادت دارند، ج ۲، صص ۷۹ - ۸۰.

تغییر آداب صفویان و گریز از شهرت سیاسی آنان به خاطر حفظ اتحاد درونی و اصولی با مشعشی و نوربخشی و برای عدم آرایش به عنوان سیاسی صفویه، مسندنشینان خاندان عنوان مشعشی، و



(تصویر شماره ۲۹) از راست به چپ: سید عبدالله میرزا - آقا سید محمد حسین میرزا - سید اکبر میرزا - سید محمد نبی میرزا.

و تعدادی از بنی اعمام نوربخش را برای شناسنامه خود برگزیدند، اگرچه بنابر مشهور اهالی این خاندان را از سلسله سادات زیدی می‌شمارند و رشته آنان را به زید بن علی بن حسین (ع) می‌رسانند، اما (زید) مندرج در شجره خاندان با زید بن علی (ع) متفاوتست و ریشه در سیر تعالی و تطور به حضرت سید محمد مشعش میرسد که شرح آن در مقدمه شجره مندرج آمده است، و چنانکه می‌دانیم در مکاتب علوی به ویژه علویان تندرو = اهل حق = آل حق؛ تطابق و توافق اصولی و اتحاد درونی که ارکان را در سیر تطور تاریخ محافظت نماید، بر رشته و پیشینه فردی ارجحیت دارد، به همین مناسبت جناب آقا سید منصور در ادامه شیوه مسندنشینان پیشین در احیاء آداب و سنن لازم از نیاکان خود و روش مطلوب از مشعشیان و نوربخشیان در استوانه فکری اهل حق = آل حق جدلیغ مبذول داشته و می‌دارند، علی‌الابد هر کودک از پیروان این خاندان که پایه عرصه وجود می‌نهد بر سکه هویزه سرمی‌سپارد و مسندنشین خاندان به شیوه سید محمد نوربخش با کسوت سیاه جلوس می‌کند و تا قیام قیامت سوگوار حضرت اباعبدالله الحسین (ع) هستند و پیروان در مقام

شاه محمد بیگ و ظهور آتش بگ و جانشینان او بدین میثاق سر می‌سپارند: (ارادت کل ارادت - پیرو کل صفات - بنده قول شریعت - گوینده اشهد ان لا اله الا الله - امت محمد حبیب الله - محب دوازده امام قدرت الله (ع) - مذهب امام جعفر صادق به زمزمه اولیاء الله - داخل به سر چهل تنان گنبد خضرا - سر دادیم با آداب سر مگو - بلی امت محمدیم - جان نثار علی - طی نمودیم راه شریعت - داخل گردیدیم به طریقه طریقت - خالص شدیم در مراتب معرفت - لایق شدیم به همت شاه ولایت - قابل شدیم به سر کالالو و المکنون حقیقت - اقرار دادیم رخ نگردانیم از قول پیر و هم پیر دستگیر - پیر من و خدای من، رهبر و رهنمای من از تو به حق رسیده‌ام، ای حق حق نمای من)^۱.

آقا سید منصور میرزا مشعشی؛ (۱۲۹۱ شمسی) به منظور تسهیل و رفاه پیروان، اوایل هرچند ماه از سال را در تهران و یومهن اقامت می‌کردند، و در ایام ویژه از هر سو زوار خاندان به محل ایشان روی می‌آوردند، بسیاری از راه سپردگان صوفیه که عمری بسیار را در سیر و سلوک گذرانیده و سلاسل فراوان دیده بودند، سرسپردگی ایشان را برگزیدند، از جمله؛ شادروان سرهنگ آزادعلی معروف که راهی بعید دریافتن مرشد کامل و مسندنشین مطلق طی کرده و عاقبت سرسپرده جناب آقا سید منصور مشعشی گردید و تا سال ۱۳۷۱ از سوی ایشان تصدی جم خانه و مهمانپذیر و حسینیه تهران را داشت و به امور واردین و پیروان آن حوالی رسیدگی می‌کرد، و بر مزار سید محمد کلاردشتی مراسم فقری برگزار می‌نمود، در ایام مسندنشینی جناب آقا سید منصور مشعشی، نیز حرکات تبلیغی پایگاه مسیونری مسیحیت و همچنین فرستادگان حضیره بهائیت در قلمرو زیستی پیروان به شدت تمام ادامه داشت، که از پشتوانه عظیم مادی و تدارکاتی و فرهنگی داخلی و خارجی برخوردار بودند و همچنین خوانین و بزرگ مالکان باتکیه بر فرماندهان و مسئولین دولتی و باتوسل به شایعات و اتهامات در مناطق سنی و شیعه نشین به انحاء مختلف و با تهمت‌ها و شایعه‌های مرسوم در صدد خلع ید و کوچاندن زارعین پیرو و ایذاء آنان و... بر می‌آمدند که ریاست و مدیریت و اتکاء به اعتقاد و عنایت باطنی یاری داد تا ایشان رسالت خویش به سر منزل مقصود رسانند و حتی یک مورد از پیروان گرویده آنان نگردد و مدام مشکل گشای مریدان و حامی ظاهر و باطن آنان باشند، و در حیات خویش بنا به اراده معنوی و اطاعت پیروان آقا سید نظام الدین مشعشی (و ۱۳۱۲ هـ) فرزند خویش را در ۱۳۳۵ هـ به قیادت خاندان و رسیدگی به امور پیروان برگزیدند.

آقا سید منصور میرزا در شهریور ۱۳۷۹ شمسی به عالم باقی پیوست و با تشییع و ترحیم بی نظیر و گسترده مریدان و معتقدان و اهالی در مقبره مسند نشینان خاندان بخاک سپرده شد و شخصیت ملی، مذهبی و آئینی و عرفانی او به ابدیت پیوست. رحمه الله علیه.

آقا سید نظام الدین مشعشی (و - ۱۳۱۲ هـ) که در ذی‌تربیت روحانی و جسمانی پدر بزرگوارشان در عنوان شباب بدین امر خطیر برگزیده شده‌اند، از زمان انتصاب شیوه‌ای را مرعی داشته‌اند که گستره پیروان از ارس تا اروند رود و ایران مرکزی و در هر کجا که هستند خود را در کنار

۱ - تو خود حدیث مقصود بخوان از این مجلد: برای آگاهی بیشتر، یک قیام و نهفت علویان را درس، ج ۱، ۲، محمدعلی سلطان.

وی و تحت حضانت معنوی ایشان احساس می‌کنند، و در مصاحبه‌ها و گفتگوها در مقام قیادت و



(تصویر شماره ۳۰) از راست؛ شادروان محمد حسن خدیوی کرمانشاهی آقا سید محمد حسین میرزاشعشی - حاجی خان منشی

آقا - ایستاده از راست آقا سید منصور میرزاشعشی

کرامت او سخنان شطح‌وار بر زبان می‌رانند، و به حضرت ایشان اعتقادی خاص دارند، باتوجه به

موقعیت آئینی و نفوذ کلام و قلمرو چشمگیر پیروان از اعتقاد و اعتناء و احترام اکثریت قریب به اتفاق مریدان و سادات سایر خاندان‌ها برخوردارند و در واقع مسندنشینی بزرگوار، بدور از تکبر، متواضع، خوش برخورد، نیک سیم، که با هرگونه تحمیق معتقدان جداً مخالف است و در قبول واقعیات بی تعصب و در بیان حقایق شجاع و بی پروا، در رسیدگی به امور آئینی و اعتقادی کوشا و بیدریغ، و با تمام آگاهی و دانش اجتماعی و علمی بی ادعا؛ به زبان‌های فارسی و آئینی مسلط و به زبان انگلیسی آشنایی دارد. چون از سوی مادری نیز با سلسله سیادت و روحانیت منسوب هستند، نسبت به علماء احترامی ویژه قائل است، در اوضاع بعد از انقلاب اسلامی که برای ایجاد بلوا و آشوب در سال‌های نخستین پیروزی انقلاب، که نیروهایی از هر سو دست به کار شده و به ویژه به تحریک و تعدی جوامع علویان تندرو = اهل حق پرداختند مدیریتی بی نظیر بکار بست و با پشتوانه عظیم باطنی از این ورطه هولناک مردانه‌وار رست و کشتی مریدان و پیروان بساحل امن رسانید و پس از



(تصویر شماره ۳۱) آقا سید نظام الدین منبغی

ملاقات سران خاندانها با رهبرکبیر انقلاب حضرت امام خمینی (ره) و سخن گهربار ایشان که فرمود: (اگر شما علی را حق می دانید ما هم اهل حق هستیم) خستگی قرون هزاره ها رخت برپست. آقا سید نظام الدین مشعشی، با تمام نامهربانی هایی که در خطه آذربایجان نسبت به پیروان انجام گرفت؛ در کمال متانت و بااراده و مدیریت ضمن انجام اقدامات پیشگیری، همواره آنان را به آرامش و صیانت از کیان ملی و مذهبی خویش فراخوانده و در این بُرهه به نیکوترین وجه رسالت خویش به پایان بُرد، و در راستای اقدامات عمرانی پیشینیان با تعمیر و مرمت ابنیه مذهبی آتش بگی در هشترو آذربایجان، ایجاد جم خانه های متعدد و امر به نظم در امور و حضور جم و جماعت در مناطق مختلف، انتخاب سید سرجم و خلیفه برای هر محل از قلمرو و زیستگاه پیروان - احداث مهمانپذیر مستقل در مناطق برای واردین و پیروان - بازسازی مقبره سید محمدکلاردهشتی در (چیتگر) و برگزاری مجالس در ایام متبرکه، تقویت بنیه علمی و فرهنگی مریدان و تشویق قشر جوان به ورود در دانشگاه ها و مراکز آموزش عالی اقدام نمود، از سال ۱۳۶۳ نیز در گره بان مرکز مسند نشین خاندان، به احداث و ساختمان وسیعی اقدام نمود که پاسخگوی پیروان و زوار و مراسم و مجالس از هر جهت باشد این مجتمع در سال ۱۳۷۳ به پایان رسید و با ایجاد ارتباط برای اهالی کشورهای تازه استقلال یافته و همچنین ترکیه، که پیروان خاندان آتش بگی هر ساله تعداد معتنا بهی به منظور زیارت اماکن مقدسه علویان تندرو = اهل حق = آل حق به ویژه در گره بان درو فرمان و نیز بقعه بابایادگار و سلطان اسحاق و... عازم غرب کشور هستند و روزهایی را در محل گره بان به عنوان زوار پذیرایی می شوند، همچنین در تهران به بنای جم خانه و حسینیه ای معتبر به منظور انجام مراسم و اجتماع پیروان اقدام کردند که از هرسو مورد رجوع سرسپردگان خاندان آتش بگی می باشد.^۱ از سلسله سادات خاندان و پیروان، جوانان فراوانی در جبهه های جنگ تحمیلی به شهادت رسیدند که با اشاره و عنایت شایسته ای در مساجد و حسینیه ها و جم خانه های خاندان با حضور گسترده پیروان مراسم سوگواری و یادبود آنان را برگزار نمودند و در ثبت و ضبط آثار و مآثر پیشینیان خاندان جالبیغ دارند و فصل حاضر که با استفاده از منابع و مأخذ فارسی و عربی و کردی و فرانسه و اسناد و تصاویر، کتابخانه و آرشیو شخصی ایشان برای نخستین بار تنظیم و تألیف گردیده است، حاصل تشویق و همکاری فرهنگی ایشان و حاکی از اندیشه روشن و اصالت و پیشینه معتبر و مستندشان می باشد. جناب آقا نظام الدین مشعشی به شیوه نیاکان به امر کشاورزی مشغول هستند و در مزارع

۱ - در جم خانه تهران، آقای احسان اله طیبی (حبیبی) [ز. ۱۳۱۰ ه.ش] از سرسپردگان اهالی بومهن که پس از بازتسنگی در امور مالی شهربانی کشور، در سال ۱۳۷۱ با فندان سرهنگ آزاد علی به اشاره جناب آقا سید نظام الدین مشعشی نصدی امورات مجتمع آئینی تهران و رسیدگی به خواسته مراجعین را عهده دار گردیده اند دارای تحصیلات و به زبان ترکی و فارسی سخن می گویند، چنانکه اظهار داشتند نیاکانشان از احقاد میرزا ابراهیم کلانتر شیرازی است که در عهد فتحعلشاه به کرمانشاه رفته سرسپرده خاندان آتش بگی شده اند سپس به بومهن آمده، ساکن شده اند در دوره وزارت مستوفی الممالک در املاک و مزارع آن نواحی به انجام امور دیوانی گمارده، و با کسب اندوخته ای از دسترنج صاحب املاک اعیانی گردیدند، پدرش مرحوم محمدتقی مباشر املاک خاندان مستوفی الممالک بوده است. انسانی خلیق و آگاه و با اعتقاد و مورد توجه عنایت آقا سید نظام الدین مشعشی هستند...

شخصی بدین امر اهتمام دارند.

آقا سید سام‌الدین مشعشی (و- ۱۳۳۷ شمسی) فرزند برگزیده ایشان که در ذی‌تربیت پدر و جد دستگیر خویش تربیت یافته و تحصیلات صوری را در فرانسه به اتمام رسانیده است، مقصود پیروان و منظور پدران است؛ تا او در تصدی خود بر مسند پانصدواند ساله خاندان، آیندگان و پژوهندگان را از حاصل مسندنشینی خود چه خبر آورد...؟

مریدان برجسته خاندان آتش بگی (مشعشی)

در ضمن بررسی و شرح وقایع ایام مسندنشینی حضرت شاه آقا میرزا، به احوال آقا سید حسن آتش بگی پرداختیم و در ادامه آن به آقا سید محمد کلاردشتی اشاراتی داشتیم، آنچه در اینجا ضروری است و تکراری نمی‌نماید زمان درگذشت آقا سید محمد کلاردشتی است که براساس یادداشت مینورسکی در هفتم سپتامبر ۱۹۱۶ م = ذیقعد ۱۳۳۴ ه‍.ق = شهریور ۱۲۹۵ شمسی یعنی یکسال پیش از جناب عبدالعظیم میرزا (آقابخش) به دیدار یار شتافت و پیروان او را در چیتگر نزدیک تهران که قسمتی از آن جا به عنوان تیول از سوی ناصرالدین شاه به وی داده شده بود، به خاک سپرده شد^۱ چنانکه شرح آن گذشت به اشاره آقا سید نظام‌الدین مشعشی مسند نشین کنونی بقعه و عمارتی بر مزار او احداث گردید.^۲

در اینجا شایسته است که به بررسی احوال و افکار و مرتبه صوری و معنوی مرحوم میرزای سالک، مرید پرآوازه و پیشکسوت این خاندان که در عصر زعامت شاه آقامیرزا مجاز و مأذون به امر تصدی و تربیت معنوی مریدان در کرمانشاه بوده‌اند؛ بپردازیم.

مولانا الله دوست سالک کرمانشاهی

آن جناب بزرگ و نشانه‌ی خاندان سالکی کرمانشاه است که مختصری از زندگینامه‌اش را از زبان و قلم خودش که در کتاب پربهای «مصباح الطريق» نسخه خطی منحصر که [نزد حفید ارجمندشان آقای فریدون سالکی] است و مرحوم سالک به رشته تحریر درآورده‌اند، ارائه می‌نمایم:

حضرت سالک در ابتدای کتاب مصباح الطريق که شرح یکی از سفرهای ایشان به تهران است و آن سفر را با مراحل و مراتب عرفان و وادی‌های سیر و سلوک و مراتب و مدارج و مهالک آن تطبیق داده و کتاب را به صورت گنجی از تعلیمات بسیار ساده و همه فهم و بدون غوامض و پیچیدگی عرفان ارائه داده است، چنین می‌نویسند.

«پیرو سالکان راه طریقت و خاک قدم واصلان کوی حقیقت، الله دوست المتخلص بالسالک بختیاری الاصل کرمانشاهانی المسکن، گوید: از آنجا که تقدیر یزدانی و گردش آسمان هر دم اساسی چینه و هر لحظه بساطی افکند، من بنده پرستنده را از وطن مألوف و هموطنان الیف خویش که به

۱ - مینورسکی، مقالات، ۱۵۴.

۲ - برای آگاهی بیشتر از احوال و اقدام آقا سید محمد کلاردشتی، رک: قیام و نهضت علویان زاگرس، ج ۲، صص ۱۶۴ - ۱۸۱.

ایل بختیاری معروفند جدا کرده به کوه و صحرا و دشت رهسپار داشت. پس از سپردن بسی پست و بلند جهان و نوشتن برخی سهل و صعب زمین، قاید قدر عنان سفرم را به سوی کرمانشاهان کشانید و رحل اقامتم در آن دیار افکند؛ چنانکه وقتی به مناسبتی این اشعار گفته‌ام. قصیده:

(مطلع) سیر و سلوک عشق بهر شهر و هر دیار گسردهمی عنانکش عزمم به روزگار
(مقطع) بی آنکه من نمایم تدبیر کار خویش انگیخت نقش دیگر تقدیر کردگار
جناب میرزا حسین خان سمیعی نواده نامدار مرحوم میرزا سمیع رشتی که آباء جد از بزرگان نامی سرزمین گیلان و همیشه از صاحب منصبان ایران بوده‌اند که پدر بزرگوارش جناب میرزا حسن خان سمیعی رشتی نایب الحکومه و پیشکار مرحوم حسین خان حسام الملک قراقرزو والی کرمانشاه و فرمانگذار سرحد عراقین عرب و عجم بوده، از کودکی در تحت تربیت حضرت الله دوست سالک قرار داشته و در محضر آن بزرگوار کسب علم ادب و عرفان و شعر و نثر می‌کرده‌اند و هم آن حضرت ویرا به (عطا) تخلص داده‌اند.

ایشان که یکی از آخرین وزرای دربار رضاشاه بوده‌اند با جمعی دیگر در شرح قصیده‌ای بسیار معروف از میرزا الله دوست سالک (که در زمان سرایش در محافل ادبی تهران و سپس سراسر ایران همچون یک حادثه‌ی نادرالوجود تلقی شده بود، به نام (قصیده و صلیه) چنانکه مظفرالدین شاه اظهار تمایل به شنیدن آن می‌کند، بدین منظور جمعی از برجسته‌ترین بزرگان پای تخت به عنوان تقریظ و هم برای معرفی میرزا الله دوست سالک به شاه قاجار بدان قصیده مقدمه و مؤخره نوشته، اصل آنرا به خط مرحوم آقا شیخ مرتضی نجم آبادی خطاط نامی نوشته به چاپ سنگی تکثیر کرده به همه جای ایران ارسال و به محافل و مجالس ادبی و شخصیت‌های دولتی و ملی داده‌اند).
در مؤخره قصیده به قلم مرحوم میرزا حسین خان ادیب السلطنه سمیعی متخلص به (عطا) چنین نگاشته است:

«آنحضرت اسماً و رسماً (الله دوست) است. والد ماجدش شیخ مراد رحمه الله علیه و سلسله نسبش به حضرت حبیب ابن مظاهر اسدی می‌پیوندد و اجداد امجادش از مشایخ این سلسله جلیله بوده و همه وقت به شرف محبت خاندان رسالت و ولایت اختصاص داشته‌اند.

این خاندان در زمان استیلای (صَدَقَة بن دویس) ملقب به سیف الدوله همه جا همراه وی بوده‌اند و در غزوات جلادتها کرده‌اند. پس از انقراض بنی دویس از حله مهاجرت کرده به سمت بصره و از آنجا وارد ایران شده (ابتدا در اطراف چشمه‌ای اسکان کردند که اعراب محلی ایشان و محلشان را هویزه نامیدند. پس از مدتی) به سمت بختیاری کوچیدند و در آنجا مقیم شدند و با والیان و اعظم آن ایل پیوستگی و قرابت جستند.

پس از آنکه یکی از ایشان به نام اسدخان بختیاری (صاحب دزملکان) که از قلاع حصینه آن سامان است در حوالی شیراز به دستگیری مرتضی قلی خان ایلخانی و مصطفی قلی خان به تویسرکان آمده در آنجا بیود تا وقتش فرا رسید و از جهان فانی بجنان جاودانی شتافت و در جنب امام زاده معروف به شاه ابدالان مدفون گشت (که قبر مبارکش هنوز در آن بقعه معلوم است).



(تصویر شماره ۳۲) میرزا الله دوست سالک با شاگردانش - راست: (ادیب السلطنه سمیعی) (چپ: بقاءالملک)

میرزا الله دوست سالک در اینوقت هنوز سنین عمرش به بیست نرسیده بود بعد از مرگ پدر به تکفل حال مادر و برادر و خواهر پرداخت. باز ماندگان را پرستاری همی کرد تا هر یک به حد رشد و تمیز رسیدند آنگاه خود به طلب حق برخاست و به لباس فقر گرد جهان برآمد و جستجوی مردان خدا همی کرد تا به مقامات بزرگ نائل آمد. پس از مدتی مدید به کرمانشاهان رفت و در آنجا توطن اختیار فرمود.

پانزده سال قبل که حضرت پدر والا گهر من [ادیب السلطنه سمیعی] بنده روحی فذاه در معیت مرحوم محمود خان ناصرالملک و مرحوم حسین خان حسام الملک طاب ثراهما به کرمانشاهان مأمور شدند؛ این بنده در رکاب بودم و به شرف خدمت این مرد بزرگ نایل شدم او نیز مرا از آغاز در حجر تربیت خود پیرورد و در تأدیب و تهذیب من چندان رنج های فراوان برد که اگر نه در اینمقام مراد من بنده از تلفیق این مختصر چیز دیگر بودی (در مدیحش داد معنی دادمی) و حق مکرمات و مرحمت پدرانه ویرا چنانکه خردمندان بیسندند و حق شناسان بپذیرند بگذاشتمی که مجال سخن

تنگست و ما نحن فيه از این بیانات خارج... و من اگر هزار سال بنشینم و هزار دفتر بنویسم هنوز شکرانه آن مساعی مشکوره و مراقبات جمیله که وی در تربیت من بنده مبذول همی داشت به درستی نتوانم گذاشت.^۱

در شرح و تقریظ همان قصیده و صلیه که حضرت سالک به عنوان هدیه عروسی شاگرد و مرید نامدار و وفادارش سروده و آن قصیده یکصد و سی و دو بیت است که در بیت هفتم تجدید مطلع فرموده. مولانا جلال الدین علی میر ابوالفضل ادیب عنقا چنین فرمایند.

«بندۀ فقیر فانی شرمندۀ اسیر جانی جلال الدین علی ابوالفضل الطالقانی القزوی ثم الطهرانی المتخلص بالعناء غائۀ الله تعالی فی الآخرة والا ولی که حاصل روزگار عمر پس از تحصیل صنوف کمالات صوریّه و وصول به مراتب معنویّه که نیل بدان موقوف به حصول ادراک خدمت و صحبت ارباب سلوک است یافت و جوهر لطیفۀ معرفت و محبت را که علت ظهور است محصول پیروی از صراط المستقیم طریقت علویّه و لویۀ الهیۀ شناخت ظاهراً و باطناً به درستی و صحبت دوستان خدا رغبت بستگی یافت. از همین روی دیربست این فقیر در زاویۀ انزوا غنوده و در خیال بیش و کم نبوده‌ام.... اگرچه در این ایام بندگان خاص اله در زوایای خمول خزیده‌اند بسیار کم اتفاق می افتد که کس آنانرا به بیند یا بشناسد ولیک هر یک تنی از ایشان در هر ناحیت و سامان و احد کالآلف به مثابه کبریت احمر نه و خلق از تابعیت ایشان تابع شریعت غرا و پیر و طریقت علی مرتضی و دوستار خاندان حقیقت مصطفی می شوند.

یک تن از همین طبقه قائل این قصیده فریده و صلیه جناب مستطاب حقایق و دقایق نصاب عوارف و معارف آداب زبده الاحرار و قدوة الاخیار جامع صورت و معنی تابع شریعت پیر و طریقت واصل حقیقت محمودۀ الخصایل مفعودۀ الرذایل الشاعر المفلق و العارف بالله الحق المحق والمصون عن الممالک الله دوست المقلب بالسّالک راستی که الالقاب و الاسماء تنزل من السماء. سال میلادش یکهزار و دویست و پنجاه و شش بوده بیان حال نسب بزرگوار میمونش به شرحی است که سرکار قدوة الافاخم و سلیل الاعاظم جوهر درایت و شرافت عنصر کیاست ادیب اریب دانشمند میرزا حسین خان عطا و فقه الله نگارش داده است حاجت به تکرار نیست.

بالجمله میرزای سالک آئده الله تعالی را روزگاریست با این فقیر شیوۀ مودّت و طریقه محبت قلبیه و وداد و یگانگی و اتحاد مسلوک است با داشتن جمیع کمالات صوریّه و معنویّه ابداً دیده نشده که در هیچ موقع و مقام اظهار هستی نمایند. در کمال نیستی میان خلق راه رفته و بی آزاری و بی طمع را سرمایه آسایش جاودانی شمرده‌اند.

«در فنون سخن نظاماً و نثرّاً نخبۀ آحاد و خلاصۀ افرادند. در ولایت کرمانشاهان خواص مردم را روی دل بدیشان است و اگر احیاناً بهر مرز و بوم حرکت و عبور نموده گروهی را به جانبشان تعشّق و به صحبت ایشان تعلق افتاده و این شخص محترم را به کمال نفسانی و تأیید سبحانی دل به محبت

صاحبکرم بستگی دارد از تمامت این عوایق و علایق رسته وجودش مربی اهل صفاوار باب سلوک است. نعمت انزوا را قدر شناخته و سپاس گفته‌اند. از همه دواعی آزادند و در رتبه نطق و سخن که ما به الامتیاز است به طوری نظاماً و نثرأ طبع و قاء و نقادشان قادر و حاضر است که مایه حیرت دانشمندان جهان است اشعار آبدار دلپذیرشان از هر قبیل مقبول خاطر نازک طبعان و عارفان سخندان شده و هر سطری از آنها سفینه‌ای و هر سطری گنجینه‌ای است. همگی سهل و محتج در صفای طبع و روانی مانند آب صافی جاری و در سختی و محکمی چون پولاد سراسر محتوی بر حقایق و حکم و جملگی مشحون بر معارف و لطایف و اندرز است که فرموده‌اند «إِنَّ اللَّهَ كُنُوزًا تَحْتَ الْعَرْشِ مَفَاتِيحُهَا أَلْسِنَةُ الشُّعْرَاءِ» شعر می‌گویند بلکه سحر حلال می‌نمایند و پیکر و ارادات قلبیه معنویه حال را به کسوت مقال آرایش می‌دهند. الفاظ تابع معانی یا بیان ایشانست نه بالعکس....

یک نمونه از همین سخنان آبدار اوست قصیده وصلیه (که به عنوان تبریک از دواج مرید و شاگرد هوشمند و بادایت و پراستعدادش، شاعر و نویسنده نامدار میرزا حسین خان عطا ادیب السلطنة سمعی) به استقبال از قصیده شهیر فرخی سیستانی؛ (فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر) و اقتدا به حکیم عنصری نموده‌اند که می‌گوید: (ایا شنیده هنرهای خسروان بخبر) که رتبت سخنگویی و توانایی طبع ایشان از بسط همین مقال مکشوف و مشهود است. که این قصیده محتوی است بر حالات مختلفه و بیانات اتصالات محبتیه و صلیه صوریه و معنویه سلسله جلیله که اشارت بدان رفته. اشتغال بر اندرز و حکم و حقایق دارد. یقین شخص خردمند از دیدن یا شنیدن این قصیده اندکی از بسیار را ادراک می‌نماید. این چند بیت را فقیر مرتجلاً و موشحاً به یادگاری و حق‌گذاری نوشت امید عفو و اغماض از ناظرین دارد.

(الف) الا ای سالکان این مسالک	بباید طی ره در ظل سالک
(ل) لسان الغیب عهد آن پیر رهبر	که همتایش نه در کل ممالک
(الف) اگر با پای صدقش ره بپویی	به مقصد در رسی دور از مهالک
(ه) هزاران فیض روح اندر دم اوست	یکسی زان آگهیّت از مسالک
(د) دلت ز انفاس پاکش زنده گردد	موحد و صفتو گردد نه هالک
(و) ولای خاندان او راست آئین	چو دیدارش کنی فی حسب حالک
(س) سریر نور را دلدار باید	بپر دل را به دست عشق سالک

(ت) تو چون عنقا بقاف فقر بنشین

أَمَلَّ اللَّهُ يَخْدُثُ بَعْدَ ذَالِكُ

همچنین در تقریظ و شرح بر همان قصیده وصلیه (ظاهراً برای ملاحظه مظفرالدین شاه ترتیب داده شده و به صورت چاپ سنگی آماده شده) اولین شرح و تقریظ مرحوم آقا سید محمد بقا نسخ نویس دوبار چنین آورده‌اند:

«تقریظی است که... استاد الاساتید فی الخط والنظم والنثر حضرت شرف المعالی آقا سید محمد متخلص به بقاء بر قصیده فریده وصلیه نگاشته‌اند»

و ایشان پس از مقدمه‌ای نسبتاً طولانی در خصوص کشورداری، امنیت و آسایش که در سایه آن علوم و فنون شکوفا می‌شوند و شرحی دیگر دربارهٔ ادب و انواع آن از خطابه و شعر و نثر و موعظه و غیره چنین آورده‌اند:

«این بنده نگارنده سید محمد نسخ نویس الملقب به شرف المعالی و المتخلص به بقاء را اعتقاد بر آنست که مهارت و قدرت شاعر در سخن بیشتر در وقت نظم مطالب معلوم می‌شود... هرکه به نظر تدبیر و تدرب در این قصیده فریده درنگرد داند که قائل آن مطلع انوار معرفت و حقیقت و بیت القصیده دیوان بلاغت و براعت حضرت سالک بقّد اقدامه عن زلّات المسهلک. رتبه‌اش در این فن شریف و صنعت بدیع اعلاّی رُتّب است و رعایت جمیع ادوات از مقدمات مذکوره و غیرها در نتایج اقلام و سوایر ارقامش منضبط و مندرج و از اساتید این عصر شمرده می‌شود بر جمیع سالکین این مسلک تتبّع اینطریقۀ اتیقۀ و پیروی این استاد دانشمند لازمست و آنجنابرا گذشته از فردیت و علمیت در این فن شریف به رموز حقایق و معارف آگاهی تام و در محاسن اخلاق و مکارم اوصاف یگانه آفاق و برگزیده ایام است و این بنده از مرحوم مبرور خلاق الالفاظ و المعانی حسینقلی خان کلهر کرمانشاهانی المتخلص به سلطانی غفرالله له مکرر شرح فنون فضایل حضرت سالک را با بعضی اشعار آبدار او شنیده بودم تا در این اوقات که در طهران به فیض ملاقاتش مرزوق آمده گفتم:

می‌شنیدم که جان جانانی چون بدیدم هزار چندانی

از جمله مریدان و شاگردان میرزاالله دوست سالک: بااستفاده از عین عبارات کتاب مصباح الطریق:

(مفتون) ۱- شیخ العراقین، شیخ عبدالحسین مجتهد طهرانی اعلی الله مقامه به سرای باقی شتافت فرزند بزرگوارش آقا شیخعلی که سال‌ها بود در مشاهد متبرکه مشغول تحصیل و تحقیق و تدریس بود برای تصدی منبر و محراب پدر از عتبات عالیات روانه تهران شد. از قضا و قدر روزگار در کرمانشاه توقفی می‌کنند در این توقف با میرزاالله دوست سالک آشنا می‌شود و دیدارها مکرر می‌گردند و توقف خانواده چند سال طول می‌کشد. خود آن حضرت در مصباح الطریق می‌نویسند: «آن مرحوم مغفور را فرزندی گرامی و خلفی نامی بود که هم نام جدّ امجد مادری او مرحوم شیخ محمدحسن صاحب کتاب جواهرالکلام اعلی الله مقامه بود. که از صغر سن آثار رشد و بزرگواری و لمعات انوار صفا از ناصیه‌اش تافتن داشت. همانا پس از روزی چند که فقیر را با پدر بزرگوارش خلطه و آمیزشی پیدا شده بود به اقتضای فطرت پاک و جبلت نیکو اندک اندک مهر و محبت در دل روشنش جای گرفت و به نقش خویش که در وجود من دیده بود فریفته گشت چنانکه در اوایل حال همواره ضعیف مبتلا به امراض مزمنه و جهان بیش را همیشه درد عارض بود. خود او مرا گفت: که هر زمان که تو با پدرم نشسته بودی در بیرون و ثاق پای‌افزار تو را بر سر و چشم همی مالیدم و خود این کار را موجب شفا و علاج درد چشم وضعف جسم خویش دانستمی چندی نگذشت که برکت این کار آن همه امراض و اوجاع که داشتم مرتفع و معدوم گشت. علم الله تعالی که من بنده این سخن را نه برای

خود ستائی و تزکیه نفس در این مقام ایراد کردم والحق خویش را بهیچوجه دارای این مقامات ندانسته و نمی دانم. چه، کسی را که از خاک پست تر است و از ذره نابودتر چه رسد که لاف هستی زند و دعوی خویشتن پرستی کند، بل غرض بیان خلوص نیت و صفای عقیدت آن وجود محترم است چنانکه حضرت مولوی معنوی قدس سره در کتاب مثنوی بدین معنی اشارت فرموده:

از محبت تلخها شیرین شود از محبت مسها زرین شود. الخ

چندی از معاشرت و مجالست من با او برنیامد که وجودی گشت اجماع و خورشیدی لامع به حقایق معارف عارف شده و به عوالم معالم عالم. اشعارنیکو گفتن گرفت و دُرهای تحقیق سفتن بدانگونه که درخور عرفای محقق و پیشوران آگاه بود. او را بدین مناسبت مفتون تخلص دادم و این تجلیات اشعه یزدانی دمبدم در وجودش بیشتر شدی و دیده دلش بیناتر گشتی و این محبت و وفا همچنان بود تا مدتی بسیار از توقف کرمانشاهان سپری شد و پدر بزرگوارشان عزم دارالخلافت فرمود و این فرزند ناجی را با دیگر بستگان خویش در کرمانشاهان بگذاشت و خود بالانفراد روان گشت.

پس از سالی که در طهران بماند به حکم محرمیت خاص و ارادت خالص و دوستی ثابت که در محضرش معلوم افتاده بود؛ نگارش فرمود که زن و فرزندش را از دارالدوله حرکت داده به طهران برم....

و چون وظیفه‌ی خویش به پایان بردم این قصیده را بدین مناسبت سروده‌ام:

(مطلع) منم که ره سپر از سیر اختر آمده‌ام ز شهر خویش سوی شهر دیگر آمده‌ام
(مقطع) بین ظفر بمراد دل و بمان جاوید بسین بعون تو بر غم مظفر آمده‌ام
بازگشت ایشان پس از مدتی اقامت در طهران مصادف بود با سال یکهزار و سیصد و یک هجری قمری که حکومت کرمانشاه با حسام الملک قراقرلو بود و نیابت حکومت و پیشکاری با مرحوم میرزا حسنخان رشتی ادیب السلطنه که خود میرزا الله دوست سالک در این باب می نویسند:

(عطا) ۲ - «در غیاب فقیر بعضی از مخادیم و احباء و یاران فقیر مانند: مرحوم جنت مآب شیخ شهاب الدین ملقب به شیخ اشراق رحمه الله علیه که حکیمی فاضل و درویشی کامل و موحدی فرزانه و مجرّدی یگانه که از شاگردان مرحوم حاجی سبزواری اعلی الله مقامه بود و همچنین مرحوم مغفور خلدآشیان استاد کامل حسینقلی خان سلطانی کلهر طاب ثراه که در مراتب فضل و هنر و دانشوری و سخن گستری از اعجوبه‌های زمان بود که کتب نظم و نثرش ضرب المثل سخنوران جهان است. و دیگر ادیب خردمند راد کامل هوشیار سخن سنج فاضل عبدالحسین خان مظهري زنگنه دام فضله که دبیری است در انواع نظم و نثر و تقریر و تحریر بی شبهه بی نظیر. و هم طبیب روحانی و تن شناس جانی افلاطون جالینوس رتب و لقمان بطلمیوس حکمت آقا میرزا موسی خان حکیم باشی قزوینی ایده الله تعالی. و هم سخنور شیرین زبان و دانشمند نیکو بیان فردوسی ثانی الهامی و فقه الله تعالی و غیرهم که با فقیر مخالطت و مخالفت کامل داشتند از ان پیشتر که من بنده از طهران به کرمانشاهان باز روم با آن خواجه آزاده (نایب الحکومه میرزا حسن خان سمیعی) آشنایی و

مراودتی یافته بودند و غالباً در آن محضر عالی آمد و شدی داشتند، اکثر اوقات مرا در حضرتش به نیکویی یاد کرده بدانچه در خور من نبود؛ می‌ستودند بدانگونه که خواجه را با فقیر غایبانه مرحمتی به کمال و محبتی بسزا در دل پیدا شده بود....

روزی مرا به محضر خویش دعوت فرمود والحق کمال احترام و التفات با من بنده بجای آورد.... مهین فرزند او که به سال چهارده بود و نامش حسین (ادیب السلطنه دوم - عطا) نیز در آن مجلس حضور داشت ولی با کسالت مزاج که چند روزی بود به نوبه مبتلا شده بود و جناب حکیمباشی سابق الذکر هم برای عیادت آمده بود. در آن انجمن چون مرا دیده بر وجنات حال آن پسر افتاد؛ دیدم که وجودی است سرشته از شرم و حیا و آغشته به صدق و صفا، هماندم در دل گفتم - ایکاش پرتو مهر شخص کاملی بر سر او سایه می‌افکند و او را به جایی می‌رساند. به حکم «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ شَيْئاً هَبَّتْ أَسْبَابُهُ» به مجرد اینکه این اندیشه از خاطر گذشت آن خواجه بزرگوار زبان گشود و فرمود که «مرا در دل نیتی است اگر موافق رأی درویشان بود؛ بیان کنم.» همگی گوش شده هوش در دادیم تا مکنون خاطرش چیست. پس فرمود: «اگر فلانی بپذیرد و صلاح بداند بهر روز ساعتی به دبستان بنده زاده آمده او را در سایه مرحمت خویش جای داده نظر توجه و عنایتی درباره او نماید، باشد که از برکت انفاس اولیای خدا به جایی برسد و درک فیضی نماید که ازین کردار بسی مسمون و خوشوقت خواهی بود....» چون این بشنیدم... دست قبول بر سینه نهادم و دامن همت برکمر زدم سالی نگذشت که از مراتب فضل و ادب بهره‌افزای گرفت و از مطالب عرفان و محبت بصیرتی کافی یافت بل اندک اندک خود طبعی حاصل کرد و زبان به سخن‌گویی و نظم‌سرایی گشود و گاهی غزلی می‌سرود و بر من می‌خواند که به اندک تصرفی محتاج بود تا وقتی قصیده‌ای به وزن و قافیه قصیده‌ای که بنده گفته‌ام و این مطلع اوست:

«بهار تازه جهانرا ز نو گلستان کرد نگون درفش جهانداری زمستان کرد

که به اقتضای قصیده امیر مسعود سعد سلمان که این مطلع اوست «امیر غازی محمود رای میدان کرد» سروده‌ام؛ گفته بر من بنمود که آن این است:

(مطلع) بزیر زلف نگارم چو چهره پنهان کرد چو زلف خویش دل عالمی پریشان کرد
(و چند بیت لازم از آن)

هنوز سال من از چارده نگشته فزون	که رای روشن اویم چو بدر تابان کرد
منم به مکتب عشاق گرچه ابجد خوان	کمال عشق ببین کو مرا سخندان کرد
ز فیض خویش مرا عشق با چنین خردی	ندیم بزم بزرگان و اهل عرفان کرد
(عطا) قصیده تو آن قصیده را ماند	که اوستاد تو سالک طراز دیوان کرد
همان قصیده که فرمود مطالعش اینست	«بهار تازه جهان را ز نو گلستان کرد»

از شنیدن آن مرا شگفتی رخ نمود چنانکه روزانه دیگر در مجمع شعرای دارالدوله که همه جمع بودند و مرحوم سلطانی طاب ثراه نیز حضور داشت؛ برخواندم. اهل انجمن را از من چنین دعوی ناگوار افتاد و زبان لائسلیم گشودند که از چنین طفلی که ابتدای عمر اوست، هنوز عروض ندیده و

قافیه نسنجیده کلام موزون را از ناموزون نشناسد و خفیف را از ثقیل فصل ندهد و در میان و تد و سبب فاصله نگذارد کجا باور توان کرد که در مقابل استادان سخن سرایی کند. چنین اشعار غرا گوید؟! بی خبر از قدرت یزدانی و حکمت سبحانی که گل از خار شکوفاند و سبزه از خاک رویاند.

مرحوم سلطانی نیز اگرچه نظر بدان حرمتی که همیشه از من منظور داشتی سخنی نگفت و اعتراضی بدان قصیده نکرد ولی در دل هیچ تصدیق و تسلیم نداشت. گمانش این بود که من خود گفته اینک به اسم او می خوانم. (بهمین دلیل)

امتحان این دعوی را دو روز دیگر به دبستان او رفته و در حضور معلم ادبیّت و عربیت او مرحوم عارف ربانی حاجی آقا ابوالفقراء ابن مرحوم ملا محمد باقر ابوالفقراء جزئی اصفهانی طی مراحل کرده او هم که سال های سال دچار قبض مطلق بود با دیدن حضرتش بسط کلی یافت و شکوفا گردید خود آن حضرت چنین می نویسد:

(ظفر) ۳- «جذبه محبت این وجود محترم گرمی و محبتی از من بنده در دل عارف و اصل درویش مجرد موحد علیخان متخلص به ظفر ظفره الله علی شیطان نفسه پسر مرحوم محمد قاسم خان ملک الشعراء کاشانی طاب ثراه که تاکنون متجاوز از شصت و هفت سال از عمرش گذشته بیست و پنج سال است که انزوا اختیار کرده مشغول ریاضت نفس و تهذیب اخلاق است و خود درویشی مراض و عارفی ممتاز است افکند که او نیز با فقیر دوست جانی و یار روحانی است که قصیده و غزلی چند از قریحه خاطر صافی انشاء کرده و مراد آنها ستوده که آنهمه از پاکی فطرت و نیکی ذات خود اوست. که گوید:

آنکه در ملک فقر سلطان است	سالک را به عشق یزدان است
دم عیسی نهفته دردم او	که بهرگونه درد درمان است
مهر افلاک فخرها دارد	که در آن آستانه دربان است
منکر کینه جوی رانامش	چون شهابی به جان شیطان است
برقی از نور چهره اش خورشید	چون تجلی نور یزدان است
شش جهة را نظاره کردم من	خلق مورند و او سلیمان است
مرده شصت و پنجاه ساله دل	اوفتاده زیبا و نالان است
ظفر از دست شد تو دستش گیر	که ز لطف گدا چو سلطان است
در مقامات فقر شاه تو باش	این دعا از من ای سخندان است
دوستت شاد و دشمنت غمناک	باد تا نه سپهر گردان است

مطلع غزل او

دل رفت سوی سالک و از وی خبر نماند
از دل خبر نماند و ز جان هم اثر نماند
مطلع و بیتی از غزلی دیگر

آنکه پیش از مرگ مرده آن منم	جسم بنهاد گرفته جان منم
تا به تخت فقر سالک برنشست	آستانش را یکی در بان منم

از کتاب خواجه حافظ شیرازی علیه الرحمه غزلی را منتخب و امر به جوایش کرده بود. آن زاده آزاده به اندک تأملی چنان غزلی همانند آن غزل بر او برخوانده بود که مرحوم سلطانی را اگرچه راستی گفتار من آشکار شده ولی با خود اندیشیده بود که مگر وقتی من بنده این غزل را برای او گفته و خوانده‌ام و او در حفظ داشته اینک به خرج داده است. روز دیگر بدانجا آمد و غزلی از غزلیات شیخ علیه الرحمه طرح کرد. هم در آن دم آن غزل را در کمال خوبی بگفت. مرحوم سلطانی چون این بدید و پایه و مایه طبع او بدانت دم از انکار فروبست و دریافت که تأییدات خداوند با هرکه همراه باشد اگر فی المثل طفل خرد بود مرد گرد گردد و اگر پشه‌ای ذلیل باشد به نیروی پیل شود که «ذالک فضل الله یؤتیه من یشاء».

وقتی ناصرالدین شاه حوزه حکومت یمین الدوله (پسرش) مسعود میرزا ظل السلطان را که عبارت بود از فارس - یزد - گلپایگان - خوانسار - اراک - بروجرد - لرستان - خوزستان - کردستان از خط فرمان او بیرون آورد و برای هر ولایتی فرمانگذاری مأمور کرد، من جمله حکومت کرمانشاه هم که تحت فرمان ظل السلطان بود و به میرزا الله دوست سالک ارادت تمام داشت به حسین خان حسام الملک قراقرلو و پس از مرگ او در کرمانشاه به پسرش زین العابدین خان سپرده شد و در تمام مدت حکومت این پدر و پسر که هر دو ملقب به لقب حسام الملکی بودند و درجه جنابی و امتیاز امیر تومانی داشتند مرحوم حسن خان سمیعی در کرمانشاه نایب الحکومه و پیشکار بود یعنی با سمت معاون استاندار به زبان جدید پیشکار یا مدیرکل دارائی منطقه بود. و چون پدر و پسر هر دو الفتی گسست‌ناپذیر به میرزا الله دوست سالک یافته بودند به خصوص با آن کرامت اعجاز گونه‌ای که سالک در بیماری عطا نشان داد وقتی طبیبان حاضر در کرمانشاهان متفقاً بر مرگ او گواهی داده در گوشه‌ای نشسته بودند. میرزا الله دوست سالک به بالینش می‌رسد و در گوش او بانگ می‌زند که (برخیز!) مرده جان می‌گیرد، بلا درنگ چشم می‌گشاید و به حرمت استاد برخاسته و بروی او بر دو زانو ادب می‌نشیند. که این به تفصیل در مصباح الطریق آمده است. نتوانستند دوری سالک را تحمل کنند. او را به اصرار با خود بردند. در همین سفر بود که مفتون با عطا آشنا شد و کارشان از دوستی به اتحاد رسید و در ضمن عارفی در خصوص آشنایی میرزا الله دوست سالک با آقا شیخعلی مجتهد طهرانی و سپس فرزند گرامیش آقا شیخ محمدحسن (مفتون) این جمله از صدر مقال از قلم افتاد که ایشان مرقوم داشته‌اند که:

«از آنجا که خدایش در نهاد پاک عشق و محبتی به کمال سرشته بود همواره به صحبت ارباب حال و اصحاب کمال و فقیران عارف و درویشان مجرد میل همیداشتی و غالباً محضرش مجمع فضلا و عرفا و ارباب دانش بودی فقیر را باری با آن کان فضل و ادب و جان صدق و صفا اتفاق صحبت افتاد جذبه باطن جذوه آتش محبتی را از هر دو سو مشتعل ساخت و الفت و آمیزشی نیکو به میان انداخت و چنان شد که اغلب اوقاتم در آن محضر عالی گذشتی چنانکه با آن وجود محترم عمر گذراندمی و سخت حیران بودم که این و داد و محبت وافر چیست و این مؤالفت متکثر از کجاست. بیخبر از آنکه این همه تمهید اسباب و چیدن صغری و کبری منتج نتیجه‌ای دیگر خواهد

بود و آن این بود که آن مرحوم مغفور فرزندی گرامی و خلفی نامی داشت که....»

دانشمند ارجمند فریدون سالکی از مرحوم پدرش شاه مراد سالکی چنین نقل کرد که:

«چون همسر و پسران حضرت سالک که او را عمو می‌گفتم ولی پدرم عموی او بود و به سال از او مسن‌تر بود، در حیاط دیگری روبه‌روی منزل اختصاصی حضرت سالک زندگی می‌کردند. آن حضرت با پدر و مادر من زندگی می‌کردند من حدود دوازده، چهارده سال داشتم و آن عزیز را خدمت می‌کردم و چون تنها فرزند پدر و مادرم بودم آن حیاط مهمان‌سرای حضرت بود که آشپزخانه آن گرامی را مادرم اداره می‌کرد، مادری که معلوم نشد چرا نمی‌توانست سخن بگوید در صورتیکه از گوش کر نبود کاملاً سالم بود و آن حضرت مکرر می‌گفت «پس از معصومین مادرت یکی از سعادت‌مندترین زنان روزگار است چون می‌شنود ولی آن نقطه ضعف غالب زنان را ندارد یعنی نمی‌تواند سخنی بگوید.»

درخانه ما به سبب وجود حضرت سالک نذر و نیاز به رسم اهل حق بسیار اتفاق می‌افتاد و سهم‌های نذری که در نزد اهل حق به (نَش) به معنی بخش و سهم معروفست در میان حکمرانان، امرا و بزرگان دولت و شهر؛ آرزومندان زیادی داشت که می‌فرستادند؛ می‌بردند و از آن بخش‌های نذری استفاده می‌کردند و گره‌گشایی می‌خواستند.

چند سالی پی در پی روحانی جلیل‌القدری را می‌دیدم که همراه یک شیخ که به نظرم طلبه‌ای و پسر کوچکش که حدوداً هم سن و سال من بود؛ می‌آمد. خود آن آقا را مرحوم سالک به اطاق اندرونی پیش خود می‌برد و آن طلبه و پسر آقا پیش من در اطاق بیرونی که به صورت دفتر یا اطاق انتظارزایه و صومعه حضرت سالک بود؛ می‌ماندند. من خود یک بار دیدم که آن پسر کفش مرحوم سالک را بوسید و به صورت خود کشید. یکبار حضرت سالک مرا خواست و فرمود «کاروانسرای زهرا عرب را در محله در طویله توپخانه بلدی؟» جواب مثبت دادم فرمود «لباس‌های نو خودت را بپوش. این دوا را که آیت‌الله خواسته است برایش ببر. بیاد داشته باش که بدست هیچکس ندهی جز شخص آقا. ایشانرا که می‌شناسی؟»

وقتی دوا را خدمتشان بردم در راه با خود فکر می‌کردم منظورشان از اینکه به دست کس دیگر ندهم چیست؟ غیر از آقا و آن شیخ همراهش کسی دیگر جز پسرش در منزل آنها که نیست؟! نتوانستم علت سفارش را دریابم وقتی به کاروانسرای زهرا عرب رسیدم که در آن وقت یکی از آبرومندترین اطرافگاه‌های زوار و مسافران عتبات در رفتن و برگشت بود که گویا آن خانم بنیانگذار خود عرب بود و برای ساختن و اداره چنان مکانی به کرمانشاه آمده بود درست همانند سراهای معتبر تهران که هم اکنون است با این تفاوت که تمام چهار طرف حیاطی بسیار بزرگ اصطبل‌ها و طویله‌ها و آشخوره‌های مرتب داشت با سکوئی در وسط و طبقه دوم چهار طرف اطاق‌های متعدد که به نظرم به صورت هشت آپارتمان چند اطاقه با آشپزخانه و قهوه‌خانه مخصوص برای هر قسمت بود.

وارد که شدم تمام صحن سرا را پراز شیخ و ملا دیدم. وقتی عنوان کردم شیخ تنومند و درشت

اندامی آمد که امانت را به او بدهم من گفتم باید به دست خود آقا بدهم. اما آنان که گویا همه از اطرافیان ایشان بودند مانع از رفتن من به اطاق ایشان می شدند تا اینکه خود آقا خبر شد و از پنجره مرا صدا کرد بالا رفتم مرا دعوت به نشستن کرد. دوا را گرفت و سکه ای طلا به من داد و یادداشتی تشکرآمیز برای عمو نوشت که من برگرداندم.

اینک چند نمونه از اشعار جناب مفتون آورده می شود: (آقا شیخ محمدحسن پسر همین آیه الله) بر بالای این غزل، میرزا الله دوست سالک مرقوم داشته اند «این غزل را جناب مفتون در ورود من به تهران سروده است»

(مطلع) برخیز تا قربان کنیم این قالب بیکار را هرچند نالایق بود این تحفه آن دلدار را
(دو بیت انتها)

دانی که شعر نو بنواز من چرا سرمی زند یعنی که مسرور آمدم از وصل آن دلدار را
وقتی نکات عشق را در نثر مفتون گفتمی این دقت آن آمد که من گویم مراین اشعار را
(غزلی دیگر که در آن اشاره به عطا کرده است)

(مطلع) رستم از این جهل و عمی وه وه چه خوش بینا شدم
جستم از آن گنگی دلا به به چه خوش گویاشدم
(دو بیت آخر)

درپیش آن یغمای هُش یعنی که سالک شو خُمُش کز فیض او من مست و خوش امروز تا فرداشدم
ای مرشد اهل صفا تا بنده ات گشته (عطا) (مفتون) درد عشق را گوید که من مولا شدم.
(مطلع غزلی دیگر) چونکه آمد دلبر کرمانشاهم مییدهم در راه او نقد روانم
(چند بیت غزلی شیوا)

چه بگویم چه نگویم تو همان تاج سرستی چه نجویم چه بجویم تو همان کان زرستی
نه پری چون تو بخوانم نه بشر چون تو بدانم که توئی فخر ملایک نه پری نه بشرستی
توئی آن قوه جاری که به بالا و نشیبی توئی آن جوهر ساری که به زیر و زبرستی
آنکه (مفتون) بری آمد به گواه آمده وصلش که تو منظور (عطا) و کرم دادگرستی
بر عنوان این قصیده مرقوم فرموده اند:

«روزی به منزل او رفته بودم پس از مراجعت من این قصیده را انشاء کرده بود.»
چند بیت برگزیده از آن قصیده.

مرا نهادی، سالک در آتش سوزان عجب نسوخت ترا دل که دل تو را قربان
اگر نبود پی من تو راز کرمانشاه خدا روانه نمی کرد جانب طهران
خدای داند از آندم که رفتی از بر من به جای خنده مرا پیشه بوده آه و فغان
شگفتی آنکه فراق دو روزه می کشدم منی که دیده بدم آن فراق بی پایان
من آنچه دیدم گفتم ز شرح حالت خویش ز حال همره خود محو و ماتم و حیران
(عطا) که بحر صفا را شگفت غواصی است که صدق بیرون آرد چو لؤلؤء و مرجان

(عطا) که نور خداست از رخس پیدا (عطا) که آتش عشق است دردلش پنهان
 بکلک اگر نگری رمز عشق درکف اوست بسطق اگر نگری حرف می زند قرآن
 این قصیده چهل بیت است که در پایان با نعت حضرت ختمی مرتبت و مولای متقیان خاتمه
 می دهد.

کتاب مصباح الطريق که از تألیفات میرزا الله دوست است که به دست ما رسیده مابقی نوشته ها
 از جمله دیوان کامل اشعار آن حضرت در نزد مرحوم میرزا حسین خان سمیعی ادیب السلطنه بوده که
 اینک در خاندان آن بزرگوار است یا همراه کتابخانه او هرجا که باشد هست جوینده ای پرهمت
 می خواهد که آنرا بیابد تا مگر یکی از عجایب ادب عرفان و عشق زمان معاصر بیش از این در
 حجاب گمنامی نماند.

ارادتمندان میرزا الله دوست سالک و دوستان و یاران

برخی از اسامی دوستان و ارادتمندان گذشت. جز آن گرامی یاران از مصادر امور دولت قاجاریه
 نیز نظیر ظل السلطان یمین الدوله مسعود میرزا و سالارالدوله و ظهیرالدوله که نام این آخری را در
 اوراقی پراکنده و یک جزوه و کتاب مصباح الطريق نیست این سخن را آقای فریدون سالکی از
 پدرشان مرحوم شاهمراد سالکی نقل می کنند؛ ظهیرالدوله غالباً هر روز یا دو سه روز در هفته شخصاً
 به منزل سالک می آمد. با وجود اینکه راه کوچۀ به خیابان شبیه پرتگاهی بود آنجا که تپۀ گل زرد
 معروف به سینۀ گل زرد و چال درویشان به خیابان جنب حمام سرتیپ راه می یافت جز با پای پیاده
 یا سوار بر اسب نمی شد؛ مرور و عبور کرد و مناسب عبور کالسکه های مخصوص ایاب و ذهاب
 بزرگان و مقامات دولتی نبود دستور داد آنجا را به صورت طره درآوردند پله های ده پانزده سانتی با
 عرض عقب نشینی دو متر تا چهار متر بدین ترتیب آن گردنه کالسکه رو شد.
 مرحوم ظهیرالدوله می آمد آنجا از توی کالسکه مرا به نام صدا می زد و می گفت: «مراد، حضرت
 عیسی تشریف دارند؟» تا او بود و بیاد دارم جز این نام، نام دیگری برای آن حضرت به کار نبرد جز
 (حضرت عیسی) می دانیم که مرحوم ظهیرالدوله خلیفه جانشین مرحوم صفی علی شاه بود.

سالارالدوله

در اواخر عهد و به هنگام رحلت میرزا الله دوست سالک والی و حاکم کرمانشاه بوده با
 میرزا الله دوست سالک اخوانیاتی شاعرانه رد و بدل کرده که چند نمونه از آنها در دست است از جمله
 بر حسب تصادف قطعه ای واجد حسن طلبی بسیار لطیف و پاسخ آن به خط خود آن حضرات در
 دست است که حیث دانستم از دیده تاریخ ادب کرمانشاه نادیده بماند؛

حسن طلب حضرت سالک از سالارالدوله

ای شاه دادگستر اقدس که خلق را جز حضرت تو دادرسی در جهان نماند
 وای راد خسروی که به عالم ز خلف وعد با فر حسن عهد تو نام و نشان نماند

درباب بنده را که پی عرض حال خویش
از قرض خانمان کن و از خرج خانه سوز
در بیع و شرط رهن شدش طارف و تاله
با ثروتی که بودش سالک بهیچ وجه
جاننش بخرزوام اگرچه زوام خواه
برحسب وعده، نقد کرم کن که سود اوست
بیچاره را ز فرط فلاکت توان نماند
او را اثر ز خانه و از خانمان نماند
در نزد این و آن و ورا این و آن نماند^۱
باقیش یک ستاره بهفت آسمان نماند
بیچاره را به قالب افسرده جان نماند
او را ز قرض گرچه که سود و زیان نماند
فرما به بانک وجه برات فلان بده
«زان پیشتر که بانک برآید فلان نماند»

حسن اعتذار و وعده مجدد از سالارالدوله

این توضیح لازم است که حسب مرسوم دربار این شاهزاده که داعیه سلطنت هم داشت ابتدا بر بالای نامه مهر نام خود را (سالارالدوله) نهاده، پس از پایان قطعه ذیل آنرا امضاء کرده است. البته حتی شعرش هم شاهانه تألیف شده.

ای سالکی که غیر تو آمیژه سترک^۲
خواندم عریضه تو و از نظم و نثر آن
در تنگدستی تو پس از عرض مدعا
لیک از مصارفی که خودت آگهی از آن
در کار مملکت همگی صرف شد نقود
نک عازم است حاکم هرسین به سوی شهر
بعد از ورود او همه وجه برات را
بعد از وصول وجه برات و حصول آن

در شهر قمرسین اثر از همگنان نماند^۳
شادم چنانکه در دلم از غم نشان نماند
ادوار ریب طی شد و جای گمان نماند
شد کیسه‌ها تهی که در آن یک قران نماند^۴
کز پول بانک هم به جز از داستان نماند
چون در توقف از غضبم در امان نماند
گیرم از او که جای چنین و چنان نماند
آنسان که خوف در دلت از بیگ و خان نماند

اندر دعای حضرت ماکوش روز و شب
«زان پیشتر که بانک برآید فلان نماند»

ضمناً این توضیح، ضروری است که آنچه حضرت سالک از سالارالدوله طلب کرده است صله یا بخشش و خیراتی نبوده یا چشم به بخشش شاهزاده نداشته بلکه ایشان مقرری منصوب سالیانه خود را که به پیشنهاد خود این شاهزاده و تصویب شاه مقرر شده بود حکم آن صادر و به امضاء جمیع مسئولین مالیّه مملکتی و ایالتی رسیده بود می‌خواسته که هم اکنون موجود در اختیار آقای فریدون

۱ - طارف و تاله: مال نو و کهنه.

۲ - آمیژه = سلاله - چکیده بزرگی و عظمت - موازیک شخصیتی از نقاط قوت.

۳ - قمرسین - نام باستانی و قدیم کرمانشاهان.

۴ - منظورش از مصارف - هزینه بسیار سنگین لشکرکشی وسیع و پرهزینه‌ای که بی سرانجام از هم پاشید. گردآوری آن سپاه سنگین برای تصرف تهران و برتخت نشستن سالارالدوله بود. رک: تاریخ مفصل کرمانشاهان، ج ۲ - ۵، محمد علی سلطانی.

سالکی است خلاصه آن به شرح زیر می باشد:

(در بالای نامه مهر سالارالدوله)

«حکم وزارتت؟! - آنکه چون رعایت احوال و توسعه معاش جناب قدوة العارفین میرزای سالک را..... وجهه همت والا می دانیم لهذا مبلغ هشتاد تومان از تفاوت عمل ولایتی در حق او برقرار فرموده...»

(دنباله حکم وزارتت مقرر مرحوم سالک از خزانه)

«...بعدها پیشکار مالی به موجب قبض مشارالیه برات صادر... و ثبت نمایند. شهر شوال ۱۳۲۹»

«مهر و امضای امین دفتر - صدیق السلطنه - بنان السلطنه - بنان الملک - معتمد(?) (ناخوانا)»

فریدالملک^۱

فریدالملک قراقرلو موجب جلب ارادت شاهزاده نسبت به میرزاالله دوست سالک شده بود.

که مبنای این آشنایی را مدرکی در دست داریم.

«آستان مقدس مبارک... جناب عمدة السالکین والعارفین... چند شعری سروده که جامع حکمت و تجربیات است... حقیقه قابل خواندن است لفاً تقدیم شد... جواب مرحمت شود. امر، امر مبارک است. فرید الملک.»

سالارالدوله درحاشیه چنین نگاشته است:

«جناب فرید الملک. حقیقه داد سخن داده خاطر ما را خورسند کرد. اینکه جواب آقا را نفرستادم برای این است که فردا همراه خودتان آقا را بیاورید... امضاء»

در کتاب خاطرات فرید همه جا از میرزاالله دوست سالک با تعظیم و تفعیم فراوان نام برده. مرحوم فریدالملک چنان شوق عشق آمیزی نسبت به میرزاالله دوست سالک داشته که با اشتیاقی حیرت انگیز می خواسته همه بزرگان مملکت و همه مشتاقان سیر و سلوک او را زیارت کنند. به همین جهت همه جا او را جزء مدعوین طراز اول قرار می داده و او را با افتخاری آشکار معرفی می کرده است. روانش شاد.

سهام الدوله؛ که بعد از رحلت میرزاالله دوست سالک در کرمانشاه حکومت داشته به دلیل آنکه در خصوص آن اتهام بسیار خطرناک قتل عمد سید لرستانی به میرزا نورعلی پسر کوچک میرزاالله دوست سالک با چند سطر نوشته به قضیه پایان می دهد. عین دستخط موجود است.

سال ۱۳۳۰ هجری قمری پایان یک عمر پربرکت است که مؤمنین بدین خبر را بر میزان سعادت و تقرب این بزرگمرد آگاه می سازد چه که تا حد آگاهی ما ۳ تن از مردان روزگار بلکه ۴ تن را دو تن روحانی و دو تن شاعر را چنان به عرصه رسانیده که همه ی برجستگان روزگار او را ستوده اند و بر

۱ - فریدالملک قراقرلو ی همدانی، صاحب خاطرات فرید، کارگذار مهم خارجه در کرمانشاه برای آگاهی بیشتر، رک؛ جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان، ج ۴ - ۵ محمدعلی سلطانی.

بزرگی شاگردانش رای داده‌اند.

سال ۱۳۳۰ گفتیم چون در همین سال یکی از پسران میرزاالله دوست سالک را به اتهام قتل در یک مجلس عروسی تحت پیگرد قرار می‌دهند. والی یا نایب الحکومه آن ایام یعنی همین سهام الدوله اخیرالذکر شرحی به عنوان مأمورین دیوان می‌نویسد که:

«در مبحث قتل خطای سید لرستانی که درخانه آقا محمدعثمانوند (که بعداً پدر خانم ایشان شد) در لیل ۲۶ ذیقعد ۱۳۳۰ واقع شده میرزا نورعلی پسر مرحوم میرزا سالک هم در آن مجلس... رسیدگی و محقق شد که... میرزا نورعلی نبوده است کسی حق مزاحمت از اینبابت به او ندارد. امضاء و مهر سهام الدوله»

و در ربیع الثانی ۱۳۳۱ جناب فرید الملک کارگذار امور خارجه شرحی به یکی از یاران در کرمانشاه می‌نویسد..... در پایان نامه چنین افزوده است.

«درخصوص تاریخ وفات مرحوم مغفور میرزای سالک رحمه الله منتظرید که از حضرت آقای ادیب السلطنه دام اقباله خبری برسد. اگر رسیده بسیار خوب والا این رباعی که میرزا قهرمان تبرائی سروده است؛ بدهید حک کنند.

(تبرائی) اگر خواهی بدانی پس از دنیا چه شد عقبای سالک
به تاریخ وفات او بگوشد (همی باغ جنان مأوای سالک)

که این ماده تاریخ مرحوم میرزا قهرمان تبرائی سال ۱۳۳۱ را به دست می‌دهد که با آن سند رسمی اداری یعنی سند امان نامه میرزا نورعلی که از دارالحکومه صادر شده نمی‌خواند مگر به احتمال مشکوکی همزه (مأوا) را به حساب نیاورده باشد که درست به نظر نمی‌رسد. شاید هم چون شاعر دور از دیار بود رحلت سالک را همان سال سرودن رباعی خود دانسته است.

جناب آقای فریدون سالکی از قول مرحوم ابویشان نقل می‌کردند که:

در ایام حکومت موقت در کرمانشاه شایع شد که عده‌ای به کرمانشاه آمده‌اند و این شهر را پای تخت ایران قرار داده‌اند از جمله ایشان ادیب السلطنه است. این حرف دو سه روزی به صورت شایعه بود تا اینکه روزی به خانه آمدم به من گفتند سربازی از طرف ادیب السلطنه آمده گفته فردا به سربازخانه پیش او بروی. حضرت سالک مرحوم شده بود و ما مدت‌ها عزادار بودیم. صبح فردا به طرف سربازخانه رفتم نگهبانان جبهه را هم ندادند. ترسیدم گمان کردم ادیب السلطنه هم زندانی است. اما تصمیم گرفتم خود را بداخل سربازخانه برسانم آنوقت‌ها قسمت‌های مختلفی از دیوان خانه و حکومتی که در جهت جنوب شرقی سربازخانه دیوار به دیوار بودند ویران شده بود ضمناً از طرف بازار مسگرها بام آسایشگاه‌های سربازان باکوچه فاصله‌ای نداشت و من می‌توانستم خود را از شکافی که روزها نگهبان نداشت به داخل سربازخانه بیندازم بدون اینکه متوجه خطر کارم شوم به سرعت برگشتم از کلیچه پزها و مسگرها گذشتم و از پشت روی بام آسایشگاهها پریدم.

آسایشگاه‌ها در یک سطح نبودند بنابراین زوایای کور زیادی وجود داشت. قدری که جلو رفتم صدای زمزمه‌ای شنیدم که خیلی آرام چیزی با خود می‌گفت جلوتر رفتم شخصی را دیدم با سر

تراشیده و ریش بلند اما لخت و بدون پیرهن در سایه‌ی یکی از پشته‌های متعدد آن بام نشسته لباس‌هایش را به آفتاب داده ضمناً درزهای پیرهنش را می‌جست. سلام کردم پرسید:

- چه می‌خواستی جوون؟ اینجا دنبال چه می‌گشتی؟

- آقای ادیب السلطنه مرا خواسته رفتم سربازها را هم ندادند.

- مگه تو کی هستی؟ چه نسبتی با ایشون داری؟

- من سالکی^۱ هستم و....

- خُب، خُب، فهمیدم. پس پسر استاد ادیب هستی!! میدونی چه کار خطرناکی کردی؟

- نه، چرا مگه؟

- برای اینکه می‌خواستی دزدکی وارد سربازخانه بشی اونم این روزها؟!!

- پس چکار می‌تونستم بکنم؟

- هیچی، همینجا وایسا منکه شبش‌ها را دور کردم با هم می‌ریم، پیشش. بینم تو منو شناختی؟ در همین‌حال شروع کرد به بستن عبامه‌اش که آنرا گشوده بود. من گفتم:

- نه آقا.

- من مدرس هستم. همراه جناب ادیب و آقای نظام السلطنه و دیگران آمدیم اینجا مهمون شما هستیم.

بعد لباسش را پوشید و از راه پله‌ها که سربازی نگهبانش بود مرا به داخل اطاق استراحت ادیب السلطنه برد. آن مرحوم مرا بوسید و گریه کرد. بعد ده تومن به من داد و گفت:

- میری آجر و آهک و کره‌پو و سنگ می‌خری تا من امشب برای مقبره‌شان نقشه‌ای بکشم فردا بیا مرا ببر تعدادی از آن کتاب‌ها را باید بردارم که از بین نروند بقیه را به یکی از پسرهای سپارم پول را گرفتم آمدم مصالح خریدم بردم در گورستان ریختم. و فردا صبح دنبال آن مرحوم رفتم با هم به خانه آمدیم. آنچه به یادم هست حدود هشتاد جلد از کتاب‌ها را برداشته در صندوقی گذاشتند. بقیه را به دست میرزا نورعلی که از میان سه پسرش هم باسوادتر بود هم درس خوانده‌تر و مطلع‌تر که در زمان حیات خود حضرت سالک او را در گمرک که آن وقت تحت نظر یک نفر بلژیکی در کرمانشاه تشکیل شده بود استخدام کرده بود. و رویهم رفته مرحوم ادیب السلطنه گمان کرد که ایشان برای درک اهمیت فوق‌العاده کتب آن حضرت صالحتر است. البته بقیه هم بودند ولی روی سخن آن بزرگوار با میرزا نورعلی بود که:

- عزیزم، مبادا از این کتاب‌ها غافل شویدی که فردا از بقالی‌ها سردرآورند و هر برگش با چیزی روانه خانه‌ها شود؟؟

ولی بدبختانه، کتاب‌ها درست به همین سرنوشت مبتلی شدند، جز مقداری از آنها را که یکی از همسایگان که نسبت دوری هم با یکدیگر داشتیم چندین سال بعد آمد یکجا به عنوان کاغذ به مبلغی

۱ - در ایام دولت موقت شناسنامه نبوده است اثنا چنان می‌نماید به سبب شهرت مرحوم میرزاالله دوست سالک بازماندگانش به

سالکی مشهور بوده‌اند!!

ناچیز خرید و برد که نمی‌دانم، خدا عالم است، چه بودند و از چه مقوله، ولی چندین سال بعد که سراغ دیوان سالک یا اثری از او را از ایشان گرفتیم به کلی منکر وجود چیزی در نزد خود شدند و حتی منکر این شدند که کتابی از میرزا نورعلی خریده‌اند. اگرچه از میان بساط آنان گاهی غزل‌هایی شنیده می‌شد که فضای شهر کرمانشاه قرائت آن ابیات را از زبان بزرگمردی به نام الله‌دوست به یاد داشت! بماند، هیچ زاغی با بستن پرهای طاووسی بر خود طاووس نشده است و نخواهد شد.

در پایان این نکته گفتنی است که آن خانواده که از نویسندگان حرکت کردند، تحت حمایت امیرشورین قسمتی در مندرآباد از حوالی اسدآباد تایل شکسته بکار کشاورزی بر جای ماندند و دیگران همراه منسوبین سببی به کرمانشاه آمده در نقطه‌ای نوساز از شهر که به تازگی پدر مرحوم میرزا علیخان سرتیپ حیاط بسیار وسیعی در باغی باصفا برای خانواده بزرگ خود بنا کرده بود، در جایی به نام سینه‌ی گل زرد که پشت آن سرایشی تند به سوی آبشوران داشت و بعدها به نام (چال درویشان) مشهور شد^۱ (از طرف حکومت به خانواده داده شده بود) سکونت اختیار کرده هریک بنایی در خور برای خود ساختند.

در ایام اسکان خانواده، میرزاالله‌دوست سالک که کمابیش بیست سال بود بی‌اثر و نشان یا پیک و پیغامی رفته بود بازگشت و حضور او سبب آبرومندی بیش از پیش خانواده و محله گردید به طوریکه بعدها آن کوچه به طور غیررسمی فقط به حرمت آن وجود مبارک تقدسی داشت و واردین و مترددین از تجاوز غیرمضون بودند.

ضمناً درخصوص سلسله و طریقه میرزاالله‌دوست سالک ایشان با وجود استفاده و استفاذه از بیشتر سلاسل نامدار زمان خود در مسلک اهل حق بودند و مانند نه اینکه از خانقاهی به خانقاهی دیگر قطع و وصل کرده باشند. در اینمورد خود بیان کتبی حضرت مولانا جلال الدین علی ادیب عنفاقدس الله سره برای بطلان حکم مرحوم دیوان بیگی شیرازی کافی باشد. که آنحضرت ابتدا خاکساری بوده بعداً نعمة اللهی و چه و چه شده است.^۲

۱ - بنابر مشهور جم خانه مشتمعین آتش‌یگی در ایام حضور حضرت شاه آقامیرزا در این محله به تصدی و نقابت مولاناالله‌دوست سالک برقرار و در ورود به شهر کرمانشاه محل اطراف آنجناب بوده‌است، این جم خانه اکنون در شهر کرمانشاه در گذر معروف به جمخانه برقرار می‌باشد.

۲ - براساس مصاحبه و یادداشت‌های مرحوم میرزاالله‌دوست سالک و دانشمند ارجمند جناب آقای فریدون سالکی تعلیم گردید، از ارائه تصاویر و اسناد و مأخذ خطی ارزشمند مربوط به مرحوم میرزای سالک، رسالت خود به انجام رسانیدند، با سپاسگزاری و تشکر مجدد از ایشان، چون خاطرات و یادداشت‌های درباره کرمانشاهان و احوال مرحوم سالک بزرگ، مطالبی بدیع و مغتنم داشت از حذف و قصر آن‌ها دریغ آمد و در ندوین جایگزین شد. حدیقه دیوان بیگی در مورد میرزاالله دوست سالک می‌نویسد: میرزاالله دوست فرزند شیخ مراد، پدرش از فقرای خاکسار جلالی بود و خود ابتداء در زمرة فقرای جلالی مشرف و سپس در همدان به خدمت آخوند ملاولای الله از اقطاب سلسله نعمة اللهی رسید و تعبیر رشته فقری داد و به سلسله نعمة اللهی دارد و به لقب طریقتی (محبعلی) ملقب گردید.

حدیقه الشعر، ج اول، صص ۷۳۲ - ۷۲۹.

میرزای سالک خودش در آغاز کتاب مصباح الطرائق خود را بختیاری الاصل و کرمانشاهی المسکن نوشته است.

اوژن اوین سفیر فرانسه در ایران در ضمن مسافرت و بررسی های خود در داخل کشور محل مأموریت خود به سال ۱۹۰۷ - ۱۹۰۶ در ورود به کرمانشاه با میرزا سالک ملاقات کرد وی که به اشتباه نام ایشان را میرزا صالح نوشته است؛ تحت عنوان پیر اهل حق و ایل های ایالت می نویسد: (میرزا صالح [سالک] مرشد اصلی «علی الهی» های کرمانشاه است. جثه ضعیف و لاغر، قیافه مشخص، بینی برجسته، ابروان ضخیم، ریش کوتاه و دستکاری شده و تا حدی سفید، مشخصات ظاهری او را تشکیل می دهند، او شب کلاه سفیدی بر سر می گذارد و روی آن عمامه مخصوص درویشی می پیچد، چوب دستی بزرگی به دست می گیرد و در انگشت کوچک دست راست وی نیز همیشه یک انگشتی فیروزه دیده می شود. میرزا [سالک] اصلاً از اعراب بنی اسد خوزستان است. از اوان جوانی، پابرهنه و سربرهنه سفر می کرد و خود را برای رسیدن به حال و مقام درویشی آماده می نمود. بعد از مدتی، دست ارادت به (سید میرزا) داد و به پیروی از وی، که یکی از مرشدان معروف (علی الهی) های لرستان محسوب می شد، راه طریقت در پیش گرفت. مدت سه ماه در پیش پیرش ماند و تعلیمات لازم را فراگرفت و آنگاه دستور یافت به سیر آفاق بپردازد. بعد از اقامت پنج ساله در نهاوند و تویسرکان، بالاخره به کرمانشاه مراجعت کرد و در آن شهر ماندگار شد. میرزا [سالک] در باب ریشه و اساس طریقت خود، افسانه قشنگی برای من تعریف کرد؛ و [سپس داستان معروف محمد بن نصیر و ماهی گرگر و مردن و زنده شدن محمد بن نصیر به توسط حضرت مولا (ع) را بیان می دارد.] و ادامه می دهد که؛ از نظر میرزا [سالک] که آدم باسواد و تربیت شده ای است، «علی الهی» ها، یا «نصیری» ها فرقه ای شبیه فرقه های دیگرند که سلسله طریقتی آنها به «نصیر» می رسد. او در همه پیروان، تنها شکلی از فلسفه صوفیانه این فرقه را می دید. این فلسفه در میان مردم ایران توسعه عجیبی یافته و متأسفانه در برخورد باذوق خرافه پرستی عوام، صورت مبتذلی به خود گرفته است. میرزا [سالک] معتقد بود که یک سوم جمعیت ایران، علی الهی اند. به علاوه، معتقدات مذهبی مردم عادی کمتر با تفکرات و اندیشه های عالمانه و عاقلانه سروکار دارد. مذهب آنها، در ستایش بی حد و غلو آمیز از علی، و از ریاضت هایی از قبیل: روزه های طولانی و نذر و نیازها و بالاخره در «ذکر» جلی خلاصه می شود، که بعد از تکرار اذکار و اورادی، در عالم خلسه فرو می روند و در آن حال از میان شعله های آتش می گذرند، یا تصور می کنند که تجلی نور خدا را در برابر خود می بینند.

اگرچه خصوصیات خدائی که به علی نسبت می دهند، در چشم (علی الهی) ها، اعتبار سیدهای در حال حیات را بالا می برد، اما این اعتقاد، درباره ساداتی که در گذشته اند، همیشه صادق نیست.^۱ و حدیث میرزا الله دوست سالک، اشاره ای از حیات یکی از قلندران تمام عیار این میخانه معنی بود، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل، در واقع شرح مقامات صوری و باطنی بزرگان سرسپرده این خاندان خود اثری مستقل و مفصل را شامل می شود.

اماکن متبرکه پیروان خاندان آتش بگی (مشعشعی)

آتش بگی = آتاش بی = آتاش بیشی: ده قدیمی است که در قبرستان‌های قدیمی آن قبرهایی مربوط به ایام رواج آیین مهری موجود است در این محدود اجاق‌های متعدد وجود دارد؛ از جمله: ۱- اجاق (بندعلی بیگ) که پیروان علوی = علویان تندرو = اهل حق = آل حق که در آذربایجان به گوران مشهورند، اعتقادی خاص به آن دارند و همه ساله در محل مزبور نیازها و نذورات فراوان انجام می‌دهند.

۲- اجاق (قرمزی داش) در بیرون ده است، سنگ قرمز بسیار بزرگی است.

۳- اجاق (گلوک) به معنی (گلزار) اجاق اولی در یک چهار دیواری محقری قرار دارد؛ [حکایتی] در محل هست که روزی آنجا را برای ساختن عمارتی می‌کنده‌اند، ناگهان به جسدی برمی‌خورند که هنوز تر و تازه بوده و کفن تازه داشته، گویا به واسطه زخم قازما = [زمین کن، کلنگ] خون از جسد جاری می‌شده است، فوراً پوشانیده‌اند حوالی آن اجاق، در قدیم قبرستانی بود که لااقل دویست سال است عمارات (خانلیق) شده اماگاهی برای بنای [ساختمان] مورد استفاده قرار می‌گرفت به قبرهایی برخورد می‌کرد که اجساد با کله‌های بزرگ و هیاکل درشت در آنها مدفون بود.

این محل اول اسمش قول قاسم کندی بوده، از زمان نادرشاه، آتش بیگ گفته شده است... غیر از خودش سه ده دیگر هم در پیرامونش بوده که [ادغام] شده‌اند و به صورت قصبه واحدی درآمده‌اند، نقشه شهرک‌سازی امروزی سیصد سال قبل آنجا عملی شده است، اکنون آتش بگ به عوض شش دانگ یک دهی است بزرگ و بیست و چهار دانگ است، در زمان سلطنت محمدشاه و ناصرالدین شاه در کمال آبادی بوده، البته در شصت سال قبل آثار عمارات شهری و پنجره‌های اروسی به فرم تبریز زیاد بوده، تقریباً سی تا خانه اعیان، خان نشین داشته است... [سپس مرحوم نصرت‌اله فتحی (آتشباک) مطالبی روایی را درباره ورود نیاکان خود به آتش بگ و عزیمت سادات به کرمانشاهان و سپس بومهن آورده است که چون باتوجه به مطالب مستند این بخش قابل تطبیق تاریخی نیست و سندیت ندارد و از دیدگاهی متغی برخوردار است؛ از آن می‌گذریم. او سپس می‌افزاید؛ سادات آتش بگی در کرمانشاه تا حدود پنجاه سال قبل از زواری که از [آذربایجان] به عتبات می‌رفته‌اند، درخواست و تقاضا می‌نموده‌اند که قدری از خاک آتش بیگ را برای آنان ببرند که تا در خانه‌هایشان به عنوان تبرک نگاه بدارند یا در بیماری‌ها مورد استفاده قرار دهند و چه بسا در عروسی‌ها شایاش کنند [زیرا] در قبالش هدیه و سوغاتی و پول می‌داده‌اند... [من؛ نصرت‌اله آتشباک] از شخصی که عامل عمل اشتباهی بوده، شنیده‌ام که نامش حاجی آقا سلطان باتمانقلیچ بود و در زمان شجاع الدوله [لقب ارشد سلطان] گرفته بود، می‌گفت؛ سالی که می‌خواستیم به کربلا برویم چاوش مربوطه گفت؛ سادات آتش بگ در کرمانشاهان سفارش کرده‌اند که هرطوری شده برای آنها یکی کیسه از خاک خود [ناحیه] آتش بیگ ببریم، اما موقع حرکت یادمان رفت وقتی که پنج فرسخ از آتش بیگ دور شده بودیم، یادمان آمد که خاک برنداشته‌ایم. من گفتم چیزی نیست یک کیسه از خاک

«شلوند» که نزدیکش هستیم برمی داریم و می بریم به نوکرم گفتیم: کیسه ای از خاک آن دیه پر کرد و با خود بردیم. بدان محل که رسیدیم به استقبال آمدند و پذیرایی و مهمانی کردند، شب شد، سید بزرگشان آمد که خاک را تحویل بگیرد و برای تبرک ببرد خاک را آوردند، شادان و شکوفان دست کرد مشتی از آن برداشت و نگاهی کرد و به دماغش نزدیک نمود و [استشمام کرد]، ناگهان قیافه اش عوض شده و افسرده قدری نگاهی به ما کرد و گفت: خیلی بیخشیید از این زحمتی که متحمل شده و این خاک را آورده اید، ولی متأسفانه این خاک آتش بیگ نیست، پرسیدم چطور؟ گفت: خاک آتش بیگ در دماغ ما نسل بعد از نسل بوی خاصی دارد... این خاک آن بوی مخصوص را نمی دهد... همگی حضار افسرده شدند ولی چون نوکرم آدم زرنگی بود و از قضیه خبرداشت که پادمان رفته بود، از دیه دیگری در فاصله پنج فرسخی آتش بیگ برداشته ایم... من نگاهی به وی کردم و پرسیدم رمضان تو مأمور پرکردن این کیسه بودی مگر از خاک آتش بیگ برداشتی؟ گفت: چرا قربان روزی که برای خدا حافظی به قریه «بسیط» رفته بودم از سینه کش آن طرف رودخانه «قرنقو» برداشتم، گفتم: اشتباه کردی مگر پهلوی یونجه زار را نمی گویی؟ گفت: بلی. گفتم: عجب اشتباه کرده ای آن جا جزو اراضی بسیط است نه آتش بیگ حد و حدود آتش بیگ از آن دره به آن سوی است که خودشان «قوری دره» می گویند، نوکره زرنگی کرد و گفت: من درست پنجاه قدم مانده به قوری دره برداشتم، و نمی دانستم که آن نقطه از اراضی آتش بیگ نیست... سید گفت: عرض کردم ما می شناسیم، زحمت کشیده اید، ولی رمضان اشتباه کرده است، گفتم: حالا که اینطور است خودم این سفر شخصاً از خاک دیه برمی دارم و به وسیله این چاوش که میرمهدی نام دارد سر بسته و لاک و مهر کرده می فرستمتان... این ماجرا را ما داریم و دروغ هم نیست - انتهی [این نکات را آقای خواجه الدین از یادداشت مرحوم آتشباک که از اهالی قصبه آتش بگ آذربایجان بوده و به همین سبب صفت آتشباک داشتند نقل کرده اند. ر.ک؛ کشکول خاکساری صص ۱۹ - ۲۰]

۲ - مقبره و گنبد گره بان - که از زمان میرزا عباس بیگ تاکنون مزار اکثر مسندنشینان خاندان آتش بگی (مشعشی) است و سیده خانم علویه شریعه مشعشع والدۀ محترمه آقا نظام الدین مشعشی مسندنشین حالیه در گنبد مزبور می باشد و بعد از آتش بگ و مراغه از مرکزیت مهمی برخوردار است.

۳ - بلوران لرستان - در چهل کیلومتری شمالی غربی شهرستان کوه دشت در کوه بلوران مقبره سید میران بیگ معروف از برجستگان و بنی اعمام این خاندان که سلطان محمود آقا نیز در همانجا مدفون است و سپس اردشیر میرزا مشعشی، آقا حسین میرزا مشعشی و محمد قاسم میرزا مشعشی و... نیز در بلوران با گنبد و بارگاه مشخص مدفون و مورد احترام و اعتقاد پیروان است.

۴ - گنبد ابوالوفا - در سی کیلومتری شمال غربی کوه دشت که مرقه حضرت ابوالوفا پیشوای اهل حق و تعدادی از یارانش در گنبد مزبور می باشد.

۵ - چهل داره - در مقابل گنبد بلوران مدفن چهل تن از بزرگان اهل حق که در سرمای زمستان در محل مزبور تلف و مدفون شده اند.

۶ - مقبره حضرت سلطان سید احمد (بابایادگار) - در کوه دالاهو که مورد تقدس و زیارت و

احترام اعتقاد جامعه اهل حق است.

نظرکرده‌ها و نظرگاه‌ها

- ۱ - سهند کوه - در آذربایجان غربی محل ورود و نیاز و مناجات حضرت شاه محمد بیگ.
- ۲ - کوه کنی کلان - که در نورآباد لرستان منطقه چواری دلفان قرار دارد معتقدند که حضرت علی (ع) از آنجا عبور کرده است که البته مقصود مظهر آنحضرت است و به آن همچو زرین (همیشه زرین) می‌گویند.

قلمرو زیستی پیروان خاندان آتش بگی (مشعشی)

آذربایجان - قره داغ در ناحیه مرزی ایران و شوروی که خط مرزی آنرا تقسیم کرده است، قره باغ، حوالی ماکو، تازه کند، شوطه، مژگن بالا و پایین، موخیل حوالی خوی، حوالی سلماس، اورمیه (بلانچ، اوزون، اورومیه)، میاندوآب (طایفه گوران) تا نزدیک مهاباد، سناب، ملکان، ایلهخچی، محلاتی از تبریز.

لرستان - دلفان، الشتر، نورآباد و...

شمال (مازندران) - کلاردشت، چالوس، بندرفرحتاز (حسن کیاده)، پیربازار، (نوخاله - گاز گیشو)، تراب خاله، صوفیان ده. ۲

تهران - چیتگر، دماوند، رودهن، و طوایف کرد بچه که از طایفه‌های متعددی تشکیل می‌شوند و از پیروان خاندان‌های متفاوت اهل حق = آل حق می‌باشند و طوایفی از آنها نیز پیرو علویان اعتدالی (شیعه اثنی عشری) هستند. مثلاً قزلوها (هفت‌خانه هستند)، سیاه منصوری‌ها (صفوی هستند و کلام شاه خطایی دفتر آنهاست) در گرمسار و ورامین پیروان آتش بگی می‌باشند، آیرملوها از خاندان‌های متفاوت پیروی می‌کنند، فاسملوها جز سیاه منصوری‌ها هستند، اما طوایف (تاجیک) پازوکی، اقتداری، همتی در دماوند شیعه اثنی عشری و در بین طایفه سان به اهل شریعت معروفند، و اقلیتی اندک طایفه سان دارند و همچنین هداوندها. ضمناً در کلات حومه تهران؛ نواحی کیلان آب سرد، صیدآباد، جابان که سابق پیروان وجودداشته اکنون به ثدرت یارسان وجود دارند. همچنین در مهرآباد، گرمسار، چنگی، خاورشهر، و در ورامین نواحی؛ حصارعلی، حصار کلک، کبود گنبد، پارچین ساکنند و در شهر تهران در محله قدیم سنگلج، سرچشمه تهران و... سکونت داشته و دارند. همدان - کشین که حدود سیصد خانوار پیروان آتش بگی هستند و جم خانه بزرگی با سید سرجم دارند، پل شکسته (رستم آباد) در حومه همدان طایفه سان از خاندان‌های متفاوت وجوددارند.

کرمانشاه - گره بان، صحنه، تویسرکان، کنگاور، هرسین و... آتش بگی‌ها وجوددارند.

نهاوند - در انجیران و بختیاری و....

اصفهان - در شاهین شهر.

ترکیه - سرسپردگان اولیه شاه ویسقلی در قورقودایلی - قزاق - آناتولی غربی، روم ایلی، نواحی

سرز، سلاتیک، زاگرای ینی جه، قلیبه، صوفیه و....

شوروی - آراکس، عشق آباد.

عراق - موصل.

بیان این نکته ضروری است که پیروان در مناطق یادشده با اکثریت و اقلیت ساکن هستند به مقتضی محل و عناوین جغرافیایی یاد شده در هیچ موقعیتی دلالت بر کلیه ساکنان آن نواحی نیست بلکه نمایانگر زیستگاه‌های پیروان مزبور می‌باشد.

همچنین درباره پیروان و زیستگاه آنان که اکثریت قریب به اتفاق آتشی بیگی هستند، آمده است: طوایف اهل حق علاوه از مناطق مذکور [که با اضافات بیشتری در آغاز بحث حاضر ذکر گردیده]... در نقاط زیر زندگی می‌کنند:

۱ - در اطراف ماکو (در دهات صوفی، قره زمی، قزلبه قلعه، فیشل قره قویون، تازه کند، مرگن) اهل حق در این منطقه به قره قویونلو معروفند.

۲ - در ماوراء قفقاز عشایر قره قویونلوی ناحیه گنجه در نقاط نزدیک به سرزمین گوران می‌زیند.....

۳ - در ارسباران؛ محال کیوان و مینجوان و کلپیر؛ پیروان اهل حق این مناطق به «شاملو» معروف می‌باشند و آبادی‌های شاملونشین عبارتند از؛ در محال مینجوان؛ شیخ حسینلو، احمدلی، داش آراسی، سوتن، هومان، کشیش دانی، مجیدلی، عاشق لی، قره قوچ، محمودکاغی، در محال کیوان؛ سیغاسار، صفرلی، بایدی، قیزیل بول و در محال کلپیر؛ گلدور، حیران، ساری دره، علوی کوغما، گارجی، محمود آباد. ساکنین این آبادی‌ها آتش بگی هستند، ولی از دسته‌های نیازلی و میلانلی و همتی نیز باید نامبرد، اما دژدلی‌ها معروفتر از همه می‌باشند که در اغلب آبادیها پراکنده شده‌اند و آبادی‌های صغزلو، کشیش فیشارلی، سیغاساغ، بایدی، هیجه، شیرنا، گندم نان از آن جمله‌اند و عده‌ای از هفت تنان (یدی لر) در میان شاملوها زندگی می‌کنند که از پیروان (هفتخانه) هستند. در این روستاها روحانی پیدا نمی‌شود، فقط خلیفه‌ها کلیه امور را از قبیل ادارهٔ جمخانه‌ها، تقسیم دیگجوش، انجام مراسم سرسپردگی و تشریفات عید سلطانی و غیره را عهده‌دارند.^۱

و نیز شادروان علی محمد ساکی می‌نویسد: مهمترین تیره‌های [اهل حق] در دلفان: مال مومه، میر بیگ، چاواری، نورعلی، سنجابی و در طرهان: رئیس وند، یاری بگ، بمیر، ولی بگ، نورعلی، بلورانی، نام دارند.^۲

۱ - تعلیقات کتاب سرسپردگان ضمیمهٔ کشتکول خاکساری، سید محمدعلی خواجه الدین، صص ۷ - ۸.

۲ - جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، علی محمد ساکی، ص ۸۰ - مرحوم ساکی در پژوهشی دربارهٔ علویان تندر - اهل حق = آل حق در لرستان و خاندان آتش بگی (شمشعی) و در مورد نیای خاندان (امیرشاه قاسم) اسبی را نام می‌برد؟ که اصلاً در سلسله شجرهٔ خاندان وجود خارجی ندارد و عناوین دیگری که... این کتاب چنانکه در مقدمه‌اش آمده پایان نامهٔ لیسانس آن مرحوم بود و بعدها در صدد تکمیل و گسترش و اصلاح آن تلاش می‌کرده اجل مهلتش نداد، خدایش رحمت کند.

آلبوم

شجره

اسناد

آلبوم



(تصویر شماره ۳۳) آقا سید عبدالمعظم میرزا آقا بخش (امام ششم) آتش‌پسگی) باغاق نزدیکان و معتمدان خاندان